

اتمام الغيبة

و

ظهور الحجة

دوازده بحث پیرامون امام دوازدهم

سید حسین هاشمی

صلى الله عليه وسلم

# اقمام الغيبة وظهور الحجّة

دوازده بحث پیرامون امام دوازدهم علیه السلام

مؤلف:

سید حسین هاشمی

---

نام کتاب: اتمام الغيبة و ظهور الحجة  
دوازده بحث پیرامون امام دوازدهم علیه السلام  
مؤلف: سید حسین هاشمی  
ناشر: انتشارات تجرید  
نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۸۵  
تاریخ تألیف: بهار ۱۳۸۳  
تیراژ: ۲۰۰۰ جلد  
قیمت: ۱۰۰۰ تومان  
چاپخانه: سرور  
شابک: ۹۶۴-۹۵۵۵۷-۷-۳  
قطع: رقعی ۱۸۰ صفحه  
مرکز پخش:  
قم - پخش و نشر مهدی (عج)  
تلفن: ۷۸۳۲۷۵۵-۶  
همراه: ۰۹۱۲۳۵۱۴۲۰۶ - ۰۹۱۲۱۵۱۸۵۱۴

بسم الله الرحمن الرحيم

در جوانی توفیق یافتم کتابی بنام «ده بحث پیرامون حضرت حجت عج» به رشته تحریر درآوردم، از آن تاریخ به حال ۲۳ سال می‌گذرد، اکنون که دست به قلم شده‌ام شب دوازدهم از ماه مبارک ۱۴۲۴ می‌باشد درست راس ساعت دوازده.

در این مدت ۲۳ ساله بتوفیق خداوندی و عنایات حضرت چه روزگارانی را ندیده و چه دردها که از فراقش نکشیدم اگر تو ای خواننده عزیز این حقیر را می‌شناسی شاید خود شاهد گوشه‌هایی از آن همه درد و رنج و زجر بوده‌ای، ولی آنچه مرا خشنود نموده و می‌نماید آن است که گر چه:

درد عشقی کشیده‌ام که می‌پرس زجر هجری چشیده‌ام که می‌پرس  
ولی بحکم حدیث نمودن نعمت پروردگار خویش باید بگویم:  
به مقامی رسیده‌ام که می‌پرس دلبری برگزیده‌ام که می‌پرس  
گرچه دلبر بنده دلبر تمامی موجودات است، دلبر کافه نوع بنی آدم  
است، دلبر همه خوبان است، دلبر شیعیان است، دلبر اهل ولا و شیفتگان  
و منتظران خویش می‌باشد، ولی هر چند سوی من لب بگزی که مگوی،  
می‌گویم:

من بگوش خود از دهانش دوش سخنانی شنیده‌ام که می‌پرس  
آری سخن او دیشب و امشب و فردا شب و شب‌های دگر در گوش دلم  
نشسته و مینشیند و آواز او همانند آواز خدا همیشه در گوش دل است و از  
او می‌طلبم دلی را که کند گوش به آوازش، به ترانه‌اش، به نغمه‌هایش به

صوت قرانش، به خطبه خواندش و حتی به عشوه‌های پنهانی و رازهای زندگانی که هر روز به شکلی از وجود پر فیضش تراوش می‌کند و طنین آن تار و پودم را به لرزه در می‌آورد عقل و ایمانم را می‌رباید به نحوی که صبح کافر و شب مومن، شب کافر و صبح مومن عقل هم که ۲۳ سال است کلاً ندارم و به هیچ عابد و زاهدی هم مربوط نیست، اکثر رفقای بنده در این مدت به محراب نشستند و گل باغبانهای مرتب و منظم شدند و گاه گاهی مَن خود رو را به باد مسخره می‌گیرند اما من مستِ یکسره می‌گویم:  
زاهدا من که به میخانه نشستم به تو چه

ساغر و باده بود بر لب و دستم به تو چه

تو به محراب نشستی احدی گفت چرا؟

من که شب تا به سحر یکسره مستم به تو چه

روی همین دیوانگی بود که طی ۲۳ سال نتوانستم نگاهی به پشت سر کرده و به تجدید چاپ «ده بحث» توجهی بنمایم در این شب دیوانگی این چنین به سرم زد که شب دوازدهم ماه و ساعت دوازده است بیا و ده بحث رابه دوازده بحث تبدیل و پیرامون امام دوازدهم قرارده از اینرو آنچه تنظیم می‌شود به «دوازده بحث پیرامون امام دوازدهم» نام گذاری میشود.  
اسکلت اصلی «دوازده بحث» همان «ده بحث» است با اضافات و اصلاحاتی که حضرتش توفیق جمع آوری و تنظیم دهند.

ما که نداریم به غیر از تو کس ای شه خوبان تو به فریاد رس

تو توفیق ده و تو یاریم بنما

وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

۱۲ رمضان المبارک ۱۴۲۴ (۱۶/۸/۸۲)

سید حسین هاشمی

## بحث اول

### انتظار فرج

در ابتدای عرایض سخن از درد عشق و زجر هجر پیش آمد، بزرگترین درد یک عاشق درد انتظار است، در اینجا، درد انتظاری که شخصاً کشیده‌ام را می‌نویسم و بعد دربارهٔ انتظار خواهم نوشت. در سال ۱۳۹۸ هجری نوشته‌ای از مرحوم آیت الله سید حسن میرجهانی صاحب کتاب "نوائب الدهور فی علائم الظهور" در قم بین دوستان و اهل راز پخش شد که در سال ۱۴۰۰ وقایع بزرگی رخ خواهد داد، تصور کنید آن موقع ما در زمان طاغوت بسر می‌بردیم و هیچ از آینده خبر نداشتیم این خبر مسرت بخش تخم انتظار را در دل کاشت اندک زمانی نگذشت که جرقه‌های انقلاب زده شد، جمهوری اسلامی به پا شد و جنگ ایران و عراق پیش آمد و خلاصه وقایع بزرگ رخ داد، آتش انتظار شعله ور شد، در آن تاریخ وقتی کاملاً شعله‌های انتظار در سراسر وجودم زبانه می‌کشید یکی از دوستان بنام سبحان الله خطی که در آموزش و پرورش مشغول به خدمت بودند به بنده فرمودند که در این تابستان امور تربیتی کلاسهای برای دانش‌آموزان ترتیب داده، شما کلاسهای "اصول عقاید" را به عهده بگیرید، بنده در این کلاسها عقائد را با سرعت به سمت "امامت" پیش بردم و چون بجز الف قامت یار چیز دیگری نمی‌دیدم مباحثی را در رابطه با حضرت شروع کردم و بعد آنها را به نام "ده بحث پیرامون حضرت حجت" به چاپ رسانیدم.

داشتم از "انتظار" می‌گفتم بالاخره انسان منتظر که مانند غریق به هر حشیشی دست می‌اندازد با عالمی در این رابطه گفت و شنود داشتم،

ایشان گفتند چون از آیه وادّکر بعد اُمت برمی آید که یک اُمت هفت سال است ممکن است هفت سال بعد از انقلاب آقا تشریف بیاورند، به هر شکلی بود این چند سال را گذرانندیم ولی خبری نشد که هیچ بلکه روز بروز آتش جنگ شعله ورتر می شد، یکی از پسر عموهای بنده که درست سمّی بنده بود شهید شد، فراق ایشان و دیگر دوستان و بزرگان تمام زورق‌ها را شکست و تکه چوب‌هایش هم به آتش کشیده شد و شاید علفی هم یافت نمی شد که منتظر به آن جنگ زند ولی همه به زنده بودن ناخدا آن روح خدا دل گرم بودند و دعا می کردند که خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار، مصلحت در اجابت این دعا نبود، می بایست منتظر باز "انتظار" کشد تا کی و به چه اُمیدی؟ باز عالمی مرا خوشحال کرد که غیبت از نظر حساب ابجدی مساوی با ۱۴۱۲ می شود و چون به ۱۴۱۲ برسیم به پایان غیبت خواهیم رسید صبر کردیم تا ۱۴۱۲ در سال ۱۴۱۲ روز ۲۲ ماه مبارک رمضان بعد از ظهر خوابیده بودم که چون شب قدر باید احیاء بگیرم قبلاً خواب کرده باشم در خواب تمثال دو عالم که یکی مرحوم بود و دیگری در حیات را ادغام شده در هم دیدم هم می شد بگوئی تمثال آن عالم است و هم تمثال ایشان ناگاه این تمثال به سخن درآمد و گفت ۱۴۱۴ از خواب بیدار شدم دیگر نزدیک افطار بود افطاری خوردم و بعد از افطار به قصد حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام به راه افتادم اتفاقاً همان عالم را نزدیک حرم مطهر جاییکه آن موقع تلفنهای راه دور نصب شده بود و هم اکنون پارکینگ موتور می باشد در این حدود ملاقات نمودم، خواب را برایش گفتم ایشان با شیوه خاص خود در حرکت دست، دستانشان را به طرف پائین حرکت دادند و گفتند: «ما این مطلب را در بیداری هم گفته ایم.» رفتم داخل حرم مطهر و گفتم مولای من باز که دو سال ما را به "انتظار" گذاشتی و چون ۱۴۱۴ با دو ۱۴ تشکیل میشود



گفتم شاید رمز ظهور چهاردهمین معصوم ۱۴۱۴ باشد. در این مدت هم کاوش کردم، ظاهراً صحبت آن عالم برخاسته از حدیثی بوده که در تفسیر البرهان، ابتدای سوره اعراف در رابطه با حروف مقطعه مطلبی بیان شده و آن عالم چنین برداشت دانسته‌اند. بالاخره ۱۴۱۴ هم شد و از کشتی ظهور خبری نشد. در حال "انتظار" به دریای زمان نظاره می‌کردیم تا خبری دریافت کنیم سال ۲۰۰۰ میلادی چشم‌انداز منتظران شد بحث نزول حضرت عیسی و ستاره‌ای که هر دو هزار سال یک بار ظاهر می‌شود و... باعث شد که ما به سال ۲۰۰۰ چشم دوخته و دل خوش کنیم، منتظری که "انتظار" صبح و مساء او را شدیدتر از مرگ از پا در می‌آورد چگونه خود را به آن زمان برساند؟ بالاخره هر طوری بود خود را به این زمان رساندیم، الان سال ۲۰۰۰ می‌شود خورشید می‌گیرد، عده‌ای در اروپا خود را می‌کشند، در رایانه‌ها اختلال پیش می‌آید و... اما آیا کشتی ما منتظران لنگر می‌اندازد و دعای تسکینه ارضک به اجابت می‌رسد؟ چه بگوئیم وقتی نداند بجز ذات پرودگار که فردا چه بازی کند روزگار بالاخره در آن سال ۱۳ رجب شد خبری نشد، ۲۳ ماه مبارک شد خبری نشد و ما باز به "انتظار" نشستیم. در پی چشم‌انداز دیگر با توجه به روایات به یک نتیجه رسیدیم و آن اینکه اگر دو روایت در رابطه با ظهور هر دو بخواهند جامه عمل بپوشند باید هر ۳۳ سال یک بار رخ دهد زیرا روایتی می‌گوید قیام حضرت روز عاشورا خواهد بود و روایتی می‌گوید روز نوروز و با چرخش ماههای شمسی و قمری تلاقی محرم به فروردین هر ۳۳ سال یک بار است از سال ۲۰۰۰ میلادی توجه خود را به سالهای شمسی و قمری نموده و در سالهای ۱۴۲۲ و ۱۴۲۳ که این تلاقی حاصل می‌شد را به "انتظار" نشستیم و خبری نشد، اکنون که با زمان در حرکتیم دیگر اندک اندک عاشورا و نوروز از یکدیگر

دور می‌شوند تا یک چرخش دیگر و خدا نکند ظهور تا ۳۳ سال دیگر به تاخیر افتد، ناگفته نماند تمامی روایاتی که در زمینه وقت ظهور از حضرات معصومین علیهم‌السلام رسیده بعضی بر بعضی حاکم هستند و طبق روایت امام جواد علیه‌السلام که حتی محتمل می‌دادند علائم حتمی رخ ندهد و حضرت شریف بیاورند، مطالب دیگر احتمال واقع نشدنشان بطریق اولی محتمل خواهد بود. بنابراین منتظر باید هر صبح و مساء منتظر باشد. ولی آنچه مرا بعد از ۲۳ سال قدری بی خیال کرد تا بتوانم باز دست به قلم شوم این بود که درست است که احتمال دارد همین الان آقا شریف بیاورند ولی با توجه به برخی مطالب همانطور که از قبل از ۱۴۰۰ تا به حال برایت ترسیم نمودم و چشم اندازهای زمانی را عرض کردم الان تا حدود ۱۴۰۰ شمسی بلکه یکی دو سال بالاتر هیچ چشم اندازی ندارم خصوصاً بعد از "انتظار" شدیدی که اول امسال محرم ۱۴۲۴ کشیدم و خبری نشد، شما خود را به جای بنده بگذارید هنوز مقرون بودن عاشورا به نوروز قابل قبول است و از طرفی با جنگ امریکا و عراق بعضی از گفته‌های معصومین محقق شده و منتظر تشنه ظهور و بعد ببیند باز به پایان خط نرسیده، ما وقتی امریکا به عراق حمله کرد روایات را جستجو کردیم، در روایتی زمان، مکان و آنچه واقع میشود بیان شده، زمان محرم، مکان بصره، نوع واقعه کشتار، شما با زمان می‌رسی به این نقطه زمانی، می‌بینی آنچه هزار و اندی سال پیش گفته شده الان جلوی چشمت بوقوع پیوست عطش لقاء و انتظار دیدار ترا از پای درآورده، این علامت را هم می‌بینی در خیال خود، خود را یک قدمی آب می‌انگاری ولی بعد...

اینجا بود که دیگر از "انتظار" خواهش کردم شعله‌های خود را فروکش کند و بگذارد بنده سر عقل آیم و بتوانم "ده بحث" را "دوازده بحث" نمایم با آنکه آنچه را گفتم همه فهرست وار بود باز هم سخن به درازا کشید.

اینک "بحث انتظار" و روایات مربوط به آن.

در این بحث مطالبی را باید بیان نمود.

۱ - با توجه به اینکه اجمالاً از احادیث تقریباً برای همگان در صدر اسلام و زمان ائمه روشن بوده فرج سالهای بسیار زیادی طول میکشد تا زمانش فرا رسد و پر واضح بوده که قبل از تولد امام زمان صد در صد واقع نخواهد شد چگونه و به چه هدفی مردمان مثلاً در زمان امام باقر علیه السلام انتظار می کشیدند.

در حدیثی<sup>۱</sup> آمده است که عبدالحمید واسطی به خدمت امام باقر علیه السلام می رسد و عرض می کند ما بازارها را ترک کرده ایم به انتظار این امر، حضرت کار آنها را صحه می گذارند این به چه معنی است و چرا؟ در جواب باید گفت اولاً "انتظار فرج" معنی اعم دارد ثانیاً نفس "انتظار"، فرج است ثالثاً روح امید را در مردم بالا می برد و برعکس اگر بگوئیم بخاطر آنکه ظهور حضرت آمد و اجل معلومی دارد و لکل اُمّتِ آجل و جلو عقب هم نمی شود حتی ساعتی، بدین جهت ما فعلاً بی خیال باشیم یا آنها در صدر اسلام بی خیال می شدند در این صورت روحیه یأس و ناامیدی بر آنها حاکم می شد، شما تصور کنید از زمان ظهور اسلام حقایق اسلامی و پیاده کردن آن مدّ نظر تمامی مسلمین بوده و چون بلافاصله بعد از رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله خفقان و استبداد بر جامعه مسلمین حاکم شده، مردم دیکتاتوری معاویه و یزید و دیگر افراد بنی امیه و بنی العباس و خلاصه ده ها حجاج ها را دیده اند و نفس ایمانی آنها مشتاق عدالت و معنویت و فضیلت بوده و همیشه آرزوی مدینه فاضله را داشته اند می بایست بود که

با واژه "انتظار" و فرج مانوس شده و همیشه در انتظار به پا شدن حکومت حق باشند مسلماً افرادی که در زمان آقا امام باقر علیه السلام و دیگر ائمه حرفی از انتظار میزنند منظورشان امر حکومتی حکومت حق بوده، گرچه خود حضرت صادق علیه السلام و قبل از ایشان حضرت زهرا علیها السلام که با وجود نورانی حضرت مهدی (عج) رابطه برقرار کرده، اشک حسرت میریزند و خطاب به حضرت کی خواهی آمد؟ می گویند و جملاتی را که ما اکنون باید بگوئیم متی ترانا و نراک ووو به زبان مبارکشان جاری می کردند، آنها به فکر قاطبه مسلمین بوده و از نبود عدالت و کرامت برای نوع بشر می سوخته و برای التیام قلب سوخته خود که آن همه بی عدالتی و ظلم را می دیدند و همانند شمع آب می شدند، آرزو می کردند که روز ظهور عدل فرارسد و به همه این ظلم و ستمها پایان دهد و انتقام مظلوم از ظالم گرفته شود گرچه آن روز بیش از هزار سال بعد باشد. ولی اکثر مسلمین می خواستند هر چه زودتر در زمان خودشان عدل پیاده شود و "انتظار" امر حکومتی حکومت حق را می کشیدند این از سخنانشان معلوم بود حتی ابا بصیر ایشان نیز چنین چیزی در نظر داشتند طبق حدیث جلد ۱ صفحه ۳۷۱ کافی ایشان از حضرت صادق علیه السلام سوال می کنند چه وقت فرج خواهد شد؟ حضرت فرمودند ابا بصیر توهم از دنیا طلبان هستی، هر کس عارف به این امر شود (ولایت ائمه علیهم السلام) محققاً فرج برای او شده.

البته باید گفت "انتظار" آنها هم با فرهنگ قرآنی سازگار است، قرآنی که می گوید کل یوم هو فی شان و میگوید لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و بعد عسر یسرا وان الله علی کل شیء قدیر جای این هست که مردم آن زمان هم منتظر و امیدوار بوده باشند. و خداوند هم گاه گاهی تا حدودی برای آنها فرجی بوجود آورده که بارزترین آن ولایت عهدی ظاهری حضرت رضا علیه السلام بود که

شیعیان تا حدودی خوشحال شدند اما اینکه نفس "انتظار"، فرج است به جهت آن است که ائمه چنین فرموده‌اند مثلاً حسن بن جهم از حضرت رضا علیه السلام از فرج سوال می‌کند حضرت می‌فرمایند آیا نمی‌دانی "انتظار فرج" از فرج است، عرض کرد خیر مگر آنکه به من بیاموزید حضرت فرمودند آری "انتظار فرج" از فرج است. از این روایت و چند روایت دیگر استفاده می‌شود که "انتظار فرج" خود نوعی فرج است و دلیل آن نیز از روایات دیگر معلوم می‌شود چون از مضمون روایات می‌فهمیم منتظر باید صابر باشد منتظر باید عابد باشد و بطور کلی کسی که منتظرِ تحققِ خوبیها می‌باشد خود بخود همین که در "انتظار" این امور است در فکر این امور می‌باشد و طبیعی است هر کس در فکر هر چه باشد سعی و همتش نیز در همان راستا به کار گرفته می‌شود و همان معانی را دنبال می‌نماید و گرایش به سوی خوبیها فرج است، اهمیت "انتظار" تا جایی است که نه تنها فرج است بلکه از اعظم فرجها است زیرا علی بن الحسین علیه السلام به ابی خالد کابلی بعد از آن که منتظرین را برتر از دیگران بحساب آورده‌اند می‌فرمایند "انتظار فرج" از بزرگترین فرجها است.

از اینرو "انتظار فرج" برترین عبادت، و افضل اعمال محسوب شده و ثواب بسیار زیادی برای آن منظور شده است در اینجا چند روایت در این رابطه می‌نویسم:

۱ - اما رضا علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که حضرت فرمودند برترین کاری که امت من انجام می‌دهند "انتظار" کشیدن برای فرجی که از ناحیه خداوند است می‌باشد.<sup>۱</sup>

- ۲ - ابن بابویه از ابن عباس از رسول الله ﷺ روایت کند که حضرت فرمودند افضل عبادات "انتظار فرج" است.<sup>۱</sup>
- ۳ - در تحف العقول صفحه ۲۷ از پیغمبر ﷺ روایت شده که حضرت فرمودند برترین جهاد اُمت من "انتظار فرج" است.
- ۴ - در ذیل حدیثی از علی بن الحسین ﷺ آمده است که "انتظار فرج" از افضل اعمال است.<sup>۲</sup>
- ۵ - امام صادق علیه السلام به ابی بصیر فرمودند خوشا به سعادت شیعه قائم ما که "انتظار" ظهورش را دارند در زمان غیبتش و در وقت ظهورش مطیع او هستند ایشان اولیاء خدا هستند که «لا خوف علیهم ولا هم یحزنون».<sup>۳</sup>
- ۶ - هر که از اصحاب قائم بودن خوشحالش می کند باید ۱- "انتظار" بکشد، ۲- در رفتار پارسا باشد ۳- اخلاق نیکو داشته باشد، چنین فردی اگر مرگش فرا رسید و حضرت قیام نکرد مزدش مثل کسی است که او را درک نموده باشد پس "انتظار" بکشید و تلاش کنید. و در آخر حدیث حضرت گروه منتظر را گروه رحمت شده قلمداد نموده و به آنها می گوید: گوارای وجودتان باد این رحمت.<sup>۴</sup>
- ۷ - در بحار جلد ۵۲ ص ۱۳۱ از امیرمومنان علیه السلام روایت شده که برترین عبادت مؤمن "انتظار فرج" است.
- ۸ - در بحار جلد ۵۲ ص ۱۲۶ فیض بن مختار می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود کسی که بمیرد در حال "انتظار" ثواب کسی را دارد که در خیمه حضرت باشد پس از قدری سکوت فرمود: ثواب کسی را دارد که با

۲. کمال الدین، ص ۳۱۳.

۱. کفایة الخصام، ص ۷۰۴.

۴. غیبت نعمانی، ص ۲۰۰.

۳. بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۰.

او شمشیر می زند باز فرمودند نه والله ثواب کسی را دارد که با رسول خدا ﷺ بوده و در رکاب او شهید شده است.

و در روایت دیگر از حضرت سوال می شود درباره شیعه ای که می میرد در حال "انتظار" حضرت چیزی شبیه به روایت قبل در جواب می فرمایند.

۹ - از امیر مومنان علیه السلام روایت شده که فرمودند منتظر فرج باشید، از رحمت خدا مأیوس نباشید زیرا "انتظار فرج" برترین عبادتهاست.<sup>۱</sup>

۱۰ - از امیر مومنان علیه السلام سوال می شود چه عملی نزد خداوند محبوبترین است. حضرت می فرمایند "انتظار فرج".

۱۱ - از امیر مومنان علیه السلام روایت شده: کسیکه منتظر امر ما باشد همانند فردی است که در راه خدا در خون خود بغلطد.<sup>۲</sup>

و در آخر باید گفت "انتظار فرج" کار خدائی است زیرا امام رضا علیه السلام وقتی در این رابطه سوال می شود می فرمایند خداوند می فرماید:

«فانتظروا نى معكم من المنتظرين»<sup>۳</sup>

«سه گونه انتظار»

۱. انتظار صالحان

۲. انتظار افراد بی مسئولیت

۳. انتظار عاشقان و دلباختگان

همانطور که از کلمه "انتظار" معلوم است منتظر "انتظار" چیزی را می کشند که در آینده رخ خواهد داد یعنی به آینده دل بسته و امید و آرزوی به وقوع پیوستن آن چیز را می نماید و این گاه باشد که به نحوی صحیح برای منتظر

۲. کمال الدین، ص ۶۰۴.

۱. بحار، ج ۵۲، ص ۱۲۳.

۳. بحار، ج ۵۲، ص ۱۲۸.

بوجود می‌آید به این نحو که منتظر تمام وظایف دینی خود را عمل میکند ایمان کامل و عمل صالح را هدف خود قرار می‌دهد و در ضمن منتظر است که وعده الهی بوسیله حضرت (عج) محقق شده شامل حال او نیز گردد که خداوند به مومنان و شایسته کاران وعده داده است تا آنان را جانشین روی زمین قرار داده، دینی را که برای آنها آن را پسندیده است مستقر سازد و دوران خوف آنان را تبدیل به دوران امنیت نماید تا آنکه بدون ترس و واهمه خدای خویش را پرستند و چیزی را در عبادت شریک حق نسازند.

این انتظار سازنده است، نگاه دارنده است، تعهد آور است، نیرو آفرین است و تحرک بخش است، برگونه‌ای است که می‌تواند عبادت و حق پرستی به حساب آید.

ولی عده‌ای به جای اینکه به تعهدهای شرعی و اخلاقی خود پای بند باشند و در جامعه انجام وظیفه کنند، دست روی دست گذاشته و همه کارهای اصلاحی را به عهده امام زمان گذاشته، می‌گویند: امام عصر (عج) تشریف می‌آورند و کارها را اصلاح می‌کنند و شاید وظایفی واجب مثل امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنند و می‌گویند انشاء الله آقا تشریف می‌آورند و فساد را ریشه کن می‌کنند. این گونه "انتظار" بی تفاوتی است، گناه است، ویرانگر است، اسارت بخش است، فلج کننده است و نوعی اباحیگری محسوب می‌شود این "انتظار"، "انتظار" افراد بی مسئولیت است.

و "انتظار" سومی هست که "انتظار" عاشقان است، دلباختگان است، انتظار کسانی است که فلز وجودشان زودتر از دیگران سرخ می‌شود گداخته می‌شود، در آتش این سوختن‌ها ممکن است نتوانند منظم و مرتب مانند صالحان به انجام وظایف خود برسند، گه گاهی بعضی از اعمالشان دیوانه‌وار می‌شود، شاید در بعضی مواقع همانند افراد بی مسئولیت به نظر آیند، ولی گاهی هم



بخاطر آن عشقی که دارند از صالحان بیشتر کار خیر انجام می دهند، گاهی بیشتر از حد واجب از جان و مالشان سرمایه می گذارند، از کثرت حرص و شدت حب الخیر کارهای خلاف متعارف انجام می دهند و در جامعه دیده شده که نتیجتاً گره های بزرگی را باز می کنند و به قول بعضی از اینها:

«این کار، کار عشق است (و حتی) دخیلی به دین (هم) ندارد».

این افراد حسابشان با کرام الکاتبین است و معشوق خود.

ولی وظیفه کافه مسلمین همان "انتظار" اول است "انتظار" صالحان همان هائی که معقولانه و مخلصانه، منظم و مرتب وظایف خود را انجام می دهند و در "انتظار" نیز به سر می برند.

## بحث دوم

### تاریخ، محل و نحوه ولادت حضرت (عج)

امام مهدی (عج) بنا بر قول مشهور در پانزدهم شعبان المعظم سال ۲۵۵ هجری قمری در شهر سامرا - سرمن رای - دیده به جهان گشود. پدر بزرگوارش امام حسن عسگری علیه السلام و مادر محترمه اش نرجس خاتون دختر امپراتور روم شرقی است.

البته در تاریخ تولد اختلافهایی نقل شده ولی اکثر علما همچون شیخ مفید در "ارشاد"، شیخ کلینی در "کافی" کراچی در "کنزالفوائد"، شهید اول در "دروس" و کفعمی در "جنة" با این تاریخ موافقت نموده‌اند.

و علامه مجلسی نیز در جلاءالعیون فرموده: آشهر در تاریخ ولادت شریف آن حضرت آن است که در سال ۲۵۵ هجرت واقع شده.

راجع به محل تولد هم اختلاف وجود دارد، از مجموعه روایاتی که در این زمینه وارد شده افراد به طور متفاوت برداشت کرده‌اند.

ولی اکثراً می‌گویند حضرت در سامرا به دنیا آمده، اما بعضی می‌گویند همان جا هم نگهداری می‌شده‌اند، بعضی می‌گویند به مکه فرستاده شده‌اند، بعضی قائلند در مدینه نگهداری می‌شدند و بعضی هم می‌گویند تولد او نیز در مدینه بوده است اما به نظر می‌رسد قول صحیح آن است که در سامرا متولد گشته‌اند و به روح القدس سپرده شده‌اند و در عالم نور و فضای قدسی نگهداری می‌شده‌اند و این به دلیل اوضاع سیاسی و شرایط اجتماعی آن زمان بوده زیرا حاکمان آن زمان از اینکه باید مهدی موعود از آقا امام حسن عسگری به دنیا بیایند آگاه بوده و به خیال خام خود

می خواستند حضرت را هر کجا باشد از بین ببرند.

### چگونگی ازدواج پدر و مادر حضرت (عج)

در این رابطه نقل های مختلفی وجود دارد ولی آنچه مسلم است مدتی حضرت نرجس خاتون در خدمت حضرت حکیمه خاتون بوده اند و ما در این رابطه فقط به نقل یک روایت بسنده می کنیم:

محمد بن عبدالله گوید: <sup>۱</sup> بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خدمت حکیمه خاتون رسیدم و چون مردم درباره حضرت حجت (عج) در حیرت به سر می بردند و اختلافاتی به وجود آمده بود خواستم از حضرت حکیمه خاتون در این رابطه استفاده کنم حضرت حکیمه فرمودند: محمد، خداوند هیچگاه زمین را خالی از حجت نمی گذارد و غیر از امام حسن و امام حسین علیهما السلام هیچ دو برادری هر دو امام نخواهند بود (بعد از توجه دادن به نکات لازم) حضرت حکیمه فرمودند: مرا جاریه ای بود به نام نرجس روزی برادر زاده من به دیدن من آمدند و نگاه خیره کننده ای به نرجس نمودند به او گفتم آیا به او مایل شده اید حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند علت توجه و تعجب من از او آن است که به زودی خداوند متعال به او فرزندی عطا نماید که نزد خداوند ارجمند است و کسی است که خداوند بوسیله او زمین را پر از عدل و داد نماید بعد از آن که پر از ظلم و جور شده به حضرت گفتم بفرستم نرجس را به خدمت شما فرمود از پدرم رخصت نما من به خدمت ابی الحسن علیه السلام رفتم و قبل از آن که سخنی بگویم فرمود بفرست نرجس را برای پسر من ابی محمد، خداوند خواسته تو را در این امر خیر شریک کرده و پاداش

دهد، حضرت حکیمه فرمود بلاد رنگ به منزل برگشتم و زمینه ازدواج آن دورا فراهم کردم، چند روزی در منزل من اقامت داشتند و بعد با همسرش به منزل پدر بزرگوارشان رفتند.

در این نقل پس از بیان چگونگی ازدواج پدر و مادر حضرت نحوه ولادت بیان شده ولی چون نحوه ولادت به روایات گوناگون با مضامین تقریباً مشابهی بیان شده است مثلاً در بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۲ از کمال الدین صدوق و در نجم الثاقب مرحوم حاجی نوری و جماعتی از قدماء مثل ابی جعفر طبری و فضل بن شاذان و حسین بن حمدان حضینی و مسعودی و شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ مفید کیفیت ولادت را نوشته اند ما سعی می کنیم آنچه را لازم و کامل باشد بنویسیم.

حضرت حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی علیه السلام که خواهر امام علی النقی علیه السلام و عمه امام حسن عسکری علیه السلام می باشند می فرماید: در روز پنجشنبه نیمه شعبان به منزل برادر زاده عزیز و امام زمانم حسن بن علی العسکری علیه السلام رفتم چون قصد مراجعت نمودم حضرت فرمود: ای عمه امشب را نزد ما باش که در این شب متولد می شود فرزند گرامی که حق تعالی به او زنده می گرداند زمین را به علم هدایت بعد از آنکه مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت. گفتم: ای سید من این مولود از که بهم می رسد؟ فرمود: از نرجس برخاستم و پشت و شکم نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری از حمل در او ندیدم در حال حیرت بودم، حضرت فرمود: ای عمه صبح اثر حمل در او ظاهر می شود مثل او مثل مادر موسی است، آمدم نزد نرجس و سلام دادم نرجس بقصد آنکه کفش مرا از پایم درآورد نزدیک آمد و احوال پرسید کرد و مرا سیده خویش خواند گفتم شما سیده و آغای من هستی نرجس فرمود این چه فرمایشی است عمه جان؟! به او گفتم ای فرزندم بزودی خداوند پسری به

شما مرحمت نماید که آقای دنیا و آخرت باشد.

شب را در آنجا ماندم تا نزدیک صبح، اثری از نرجس خاتون نیافتم نزدیک بود شکی در من پیدا شود که ناگاه امام از حجره خود صدا کرد که شک مکن وقتش نزدیک شده. ناگاه مقارن صبح صادق حالت اضطراب در نرجس ظاهر شد او را در برگرفتم، امام دستور داد سوره قدر را بر او بخوانم شروع کردم به خواندن سوره مبارکه انا انزلناه فی لیلة القدر، در آن حال شنیدم آن طفل در شکم مادر خود سوره را با من می خواند، من از این واقعه ترسیدم، امام فرمود: عمه تعجب مکن از قدرت باری تعالی که طفلان ما را به حکمت گویا می گرداند.

در این موقع پرده بین من و نرجس خاتون حایل شد که دیگر نرجس را نمی دیدم، دویدم فریاد کنان نزد امام، فرمود: ای عمه برگرد که او را در جای خود خواهی یافت چون برگشتم پرده برداشته شده بود، در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب را دیدم که رو به قبله به سجده افتاده بعد انگشت سبابه را به آسمان بلند کرده و می گوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المومنین وصی رسول الله بعد یک یک امامان راشمرد تا به خود رسید، بعد فرمود اللهم انجز لی ما وعدتني و اتم لی امری و ثبت و طأقی و املاء بی الارض قسطاً و عدلاً و نوری از حضرت ساطع گردید و به آفاق آسمان گسترده شد و مرغان سفیدی دیدم که از آسمان به زیر آمدند و بالهای خود را بر سر و روی آن حضرت می کشیدند و پرواز می کردند.

همین که آن مولود شریف را نزد پدر بزرگوارش بردم، حضرت او را به روی دست گرفت، شروع کرد به خواندن قران و انجیل و تورات و زبور، آنگاه حضرت آن جناب را به من داد و فرمود: ای عمه! برگردان او را بسوی مادرش

تا چشمش روشن شود و اندوهگین نشود و بداند وعده خداوند جل جلاله حق است و لاکین بیشتر مردم نمی دانند. وقتی آن جناب را بسوی مادرش برگردانیدم دیگر فجر دوم هم روشن شده بود. وقتی صبح شد رفتم از مولود مبارک دیداری تازه کنم او را ندیدم از حضرت امام حسن علیه السلام پرسیدم آقای من چه شد؟ حضرت فرمود سپردم او را به کسی که مادر موسی، موسی را به او سپرد آن روز رفتم و روز هفتم مراجعه کردم مولود مبارک را دیدم، پدرش فرمود پسر من را نزد من آور حضرت را آوردم، پدرش زبان مبارک را در دهان طفل نهاد گوئی به او شیر یا عسل می دهد و دست کشید بر چشم و گوش و اندام او و در حالیکه او را بر کف دست چپ خود نشانیده و دست راست را بر پشت او نهاده بود فرمود فرزندم سخن بگو، باز حضرت شهادت ثلاثه را به زبان جاری کرد و درود بر یکایک ائمه فرستاد، و بعد این آیه را تلاوت نمود «و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمةً و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون».

بعد از چهل روز حکیمه خاتون به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام می رسد و می بیند حضرت مهدی علیه السلام پیش روی پدر راه می رود به حضرت امام حسن علیه السلام می گوید سید من این فرزند دو ساله است؟ حضرت تبسمی نموده و می فرمایند فرزندان انبیاء و اوصیاء علیهم السلام اگر از ائمه باشند نشو و نمای آنها به غیر از دیگران است و در شکم مادر تکلم می کنند و در شیرخوارگی خدا را عبادت می نمایند و ملائک از آنها اطاعت دارند و صبحگاهان و شبانگاه بر آنها نازل می شوند. بعد حکیمه خاتون می فرماید هر چهل روز یک بار حضرت را می دیدم تا اینکه پیش از وفات امام حسن علیه السلام او را مردی کامل دیدم بطوری که نشناختم امام حسن علیه السلام، حضرت حجت علیه السلام را معرفی می کنند و دستور اطاعت از او را می دهند.

### اسمها، لقب‌ها و کنیه‌های حضرت مهدی (عج)

پیرامون این بحث در کتاب نجم الثاقب ۱۸۲ اسم و لقب و کنیه برای حضرت بیان شده که به ترتیب حروف الفبا بیان می‌شوند.

۱ - احمد: شیخ صدوق در کمال الدین روایت کرده از امیرمؤمنان علیه السلام که حضرت فرموده‌اند بیرون می‌آید مردی از فرزندان من در آخر الزمان... و برای او دو اسم است اسمی مخفی و اسمی ظاهر اسمی که مخفی است احمد است.....

۲ - اصل: در رجال شیخ کشی راجع به یکی از دوستان حضرت گفته شده «نبود از برای او فرد سومی در زمین از نظر قرب و نزدیک بودن به «اصل» مراد از اصل در این عبارت حضرت مهدی (عج) است.

۳ - اوقیدمو: در کتاب ذخیره العباد ذکر شده که اسم آن جناب در توارت به لغت ترکوم «اوقیدمو» است.

۴ - ایزد شناس

۵ - ایزد نشان در کتاب مذکور آمده است که این دو اسم نام حضرت می‌باشند در نزد مجوس، شیخ بهائی هم در کشکول بیان کرده‌اند.

۶ - ایستاده: نام آن حضرت است در کتاب شامکونی.

۷ - ابوالقاسم: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده‌اند اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من است.

۸ - ابو عبدالله: روایتی از حدیث نقل شده که در آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله

کنیه حضرت را ابو عبدالله بیان فرموده‌اند.

۹ - ابو جعفر

۱۰ - ابو محمد

۱۱ - ابو ابراهیم: چون روایت شده که برای حضرت است کینه یازده امام قبل از خود بنا بر این، این کنیه‌ها کنیه‌های حضرت نیز به حساب می‌آید و همچنین چهار کنیه دیگر یعنی:

۱۲ - ابو الحسن

۱۳ - ابو تراب

۱۴ - ابوبکر: «کنیه حضرت رضا علیه السلام ابوبکر است»

۱۵ - ابو صالح: این کنیه از کنیه‌های معروف حضرت است و عموماً می‌گویند یا ابا صالح المهدی ادرکنی و خواص می‌گویند یا صالح یا ابا صالح ارشدنا الطریقه.

۱۶ - امیرالامرہ: لقبی است که امیر مومنان علیه السلام آن را با آن خوانده و با این لقب از او یاد کرده‌اند و حضرت صادق علیه السلام هم در لابه لای سخنان خود فرموده‌اند: سپس ظاهر می‌شود امیرالامرہ...

۱۷ - احسان: در هدایه این لقب از القاب حضرت شمرده شده است و همچنین دو لقب دیگر یعنی:

۱۸ - اذن سامعه «گوش شنوا»

۱۹ - ایدی: ایدی جمع ید است و دست بیانگر نعمت است پس مراد نعمت است و منظور از نعمت باطنه در آیه ۲۰ از سوره لقمان امام غایب است.

۲۰ - بقیة الله: اولین کلام حضرت پس از خروج همین است زیرا وقتی پشت به کعبه می‌دهد و ابتداء به سخن می‌نماید این آیه را می‌خواند بقیة الله خیر لکم... (سوره هود آیه ۸۶)



۲۱ - بئر معطله: از امام صادق علیه السلام بیان شده که مراد از چاهی که از او آب کشیده نمی‌شود امام غایب است.

۲۲ - بلد الامین: یعنی شهر در امنیت که کسی را بر آن تسلطی نیست در جنات الخلود از القاب حضرت بشمار آمده.

۲۳ - بهرام

۲۴ - بنده یزدان: این دو اسم برای حضرت است در کتاب ایستاع به نقل از ذخیره الالباب.

۲۵ - پرویز: اسم حضرت است در کتاب برزین.

۲۶ - برهان الله: اسم حضرت است در کتاب انکلیون.

۲۷ - باسط: یعنی گسترنده چون فیض حضرت همه جا گسترده است در هدایه و مناقب از القاب حضرت می‌باشد.

۲۸ - بقية الانبياء: این لقب و چند لقب دیگر آن حضرت در خبری ذکر شده که حافظ بررسی در مشارق الانوار از حکیمه خاتون روایت کرده است.

۲۹ - تالی: یوسف بن قزعلی، سبط ابن جوزی آن را از القاب شمرده‌اند و شاید چون بعضی در آن زمان بخاطر اوضاع سیاسی خیال کردند بعد از امام حسن عسکری علیه السلام دیگر امامی نیست این اسم دلالت می‌داده تالی آن وجود دارد یعنی امام دیگری در پی این امام وجود دارد که تالی آن به حساب می‌آید.

۳۰ - تایید: یعنی نیرو و قدرت دادن در هدایه از القاب حضرت بحساب آمده.

۳۱ - تمام: یعنی حضرت در تمامی کمالات و جمالات تام و تمام است.

۳۲ - ثائر: یعنی خونخواه چون به خونخواهی جدش پیا خیزد این لقب

در مناقب قدیمه است.

۳۳ - جعفر: در روایتی که از حمزة بن الفتح روایت شده آمده است «نامیده شده محمد و کنیه گذاشته شده به جعفر».

۳۴ - جمعه: حضرت علی النقی علیه السلام فرمودند روزها مائیم... و جمعه پسرِ پسر من است.

۳۵ - جابر: یعنی جبران کننده، درست کننده و کسی که چیز شکسته‌ای را ببندد.

۳۶ - جنب: در تفسیر آیه ۵۶ از سوره زمر آمده است، مراد از جنب الله امام است.

۳۷ - جوار الکنس: ستاره‌ای که پنهان می‌شود بمجرد پیدایش شعاع آفتاب. و مراد از آن چنانچه امام باقر فرموده‌اند امامی است که غایب شود سپس ظاهر گردد.

۳۸ - حجة الله: در روایتی امام علی النقی علیه السلام بعد از آنکه فرموده‌اند و حلال نیست برای شما بردن نام او را راوی می‌پرسد پس چگونه او را یاد کنیم حضرت فرمود بگوئید حجة آل محمد، و نقش خاتم حضرت انا حجة الله است.

۳۹ - حق: این نیز در مناقب و هدایه آمده است و مراد از جاء الحق در سوره اسراء آیه ۸۱ حضرت حجت علیه السلام است.

۴۰ - حجاب: در زیارت حضرت آمده است السلام علی حجاب الله الازلی القدیم.

۴۱ - حمد: بمعنی حامد است با توضیحی که در «صدق» خواهد آمد.

۴۲ - حامد: این دونیز در هدایه از القاب هستند.

۴۳ - حاشر: حشر دهنده، یکی از نامهای حضرت است در صحف

ابراهیم علیه السلام.

۴۴ - خاتم الاوصیاء: در روایتی خودِ حضرت فرموده‌اند منم خاتم الاوصیاء به سبب من خداوند رفع بلا می‌کند از شیعیان.

۴۵ - خاتم الائمه: در جنات الخلود از القاب بحساب آمده.

۴۶ - خجسته: نام آن حضرت است در کتاب کندر آل فرنگیان.

۴۷ - خسرو: در کتاب ذخیره و تذکره آمده است که نام حضرت خسرو

است. و در کتاب جاویدان نام حضرت خسرو مجوس است.

۴۸ - خدا شناس: شامکونی که به اعتقاد فرقه‌ای در هند پیغمبری

صاحب کتاب بوده است و بر اهل ختن و ختا مبعوث شده و در شهر

کیلواس تولد یافته در کتابش آمده است «دنیا و حکومت آن به فرزند سید

خلایق دو جهان «یش» - محمد - خواهد رسید و او بر کوه‌های مشرق و

مغرب دنیا حکم براند و فرمان دهد، بر ابرها سوار شود، فرشتگان

کارگزاران وی باشند، پریزادان و آدمیان در خدمت او درآیند و از سودان -

زیر خط استوا - تا ارض تسعین - زیر قطب شمال - و ماورای اقلیم هفتم -

که گلستان ارم و کوه قاف است - صاحب شود و دین خدا یک دین باشد و

نام او «ایستاده» و «خداشناس» است.

۴۹ - خازن: خزینه دار، حال خزینه علم و وحی یا خزینه مال و جاه.

۵۰ - خلف یا خلف صالح: این لقب مکرراً در زبان ائمه علیهم السلام ذکر شده.

۵۱ - خُنس: ستاره‌های سیار و به تعبیر علم روز سیاره‌ها نه ستاره و

علت نام‌گذاری به این نام آن است که چون حضرت از میان مردم رفته و باز

برمی‌گردند همانند سیاره‌ها می‌باشند یعنی همچون سیاره‌ای که از نقطه

آغازین خود حرکت می‌کند، دوری می‌زند و باز به همان نقطه برمی‌گردد

حضرت نیز دوباره به آغوش ملت اسلامی برخواهند گشت.

۵۲ - خلیفه الله: جانشین خداوند، در داخل ابری که پیوسته بر سر مبارک حضرت سایه افکنده کسی ندا دهد این مهدی خلیفه الله است او را پیروی کنید.

۵۳ - خلیفه الاتقیاء: قبلاً در ذیل اسم ۲۸ گفته شد که در روایت حافظ بُرسی به این لقب ملقب گشته‌اند.

۵۴ - دابة الارض: در تفسیر آمده که دابة الارض امیر مومنان علیه السلام است و کارهایی در قیامت انجام دهند و چون قیام حضرت شبیه به قیامت است و از طرفی حضرت مهدی (عج) وجود کاملی هستند از همه انبیاء و اوصیاء پس روا باشد که این لقب برای حضرتش مطرح باشد.

۵۵ - داعی: یعنی دعوت کننده، چون حضرت مردم را بسوی خدا و دین جدّش دعوت می‌کند و در زیارت آل یاسین می‌خوانیم السلام علیک یا داعی الله...

۵۶ - رجل: از القاب رمزی حضرت است مثل اصل و ناحیه و...

۵۷ - راهنما: اسم حضرت است در کتاب «باتنکل».

۵۸ - رب الارض: پروردگار زمین، بحکم آیه «و اشرق الارض به نور ربها» و تفسیر آن چنین است: کسیکه به زمین نور افشانی می‌کند و اشراق زمین به نور اوست مهدی است.

۵۹ - زند افریس: اسم حضرت است در کتاب «ماریاقین» بعضی گفته‌اند اسم فقط افریس است و زند اسم کتاب است (شرح اوستا) و بعضی گفته‌اند مجموع اسم است و معنایش چنین است. زنده‌ای از فارس چون جدّه مبارکه ایشان حضرت شهربانو فرزند خسرو پرویز است.

البته دو احتمال دیگر نیز هست که در آخر بحث آورده می‌شود.

۶۰ - سروش ایزد: اسم حضرت است در کتاب زمزم زرتشت.

۶۱ - سلطان مأمول: پادشاهی آرزو شده، در روایتی که در اسم ۱۶ به آن اشاره شد آمده است. پس ظاهر می‌شود امیر آمره و قاتل کفره و سلطان مأمول که.....

۶۲ - سدرۃ المنتهی: درخت سدري که در قسمت راست عرش قرار دارد، آن درخت مهدی است.

۶۳ - سناء: بمعنای نور است.

۶۴ - سبیل: چون حضرت راهی است که انسان بوسیله آن خود را به خدا می‌رساند.

۶۵ - ساعة: بر طبق حدیث مفضل از امام صادق علیه السلام مراد از ساعة در اکثر آیاتی که این کلمه به کار رفته، حضرت مهدی (عج) می‌باشد.

۶۶ - سید: حضرت در بسیاری از اخبار به این لقب یاد شده. از آن جمله روایتی است که از علی خیزرانی نقل شده که در آن روایت گفته شده کنیزی شهادت داد به ولادت سید (مهدی عج).

۶۷ - شماطیل: اسم آن حضرت است در کتاب ارماتش.

۶۸ - شریذ: رانده شده، بنی العباس چنان قصد جان حضرت را نمودند که به ناچار از جامعه رانده شد.

۶۹ - صاحب: حضرت صاحب نفوس مردم می‌باشد ما همه بنده‌ایم و صاحبمان حضرت است و صاحب، نام آن جناب است در صحف ابراهیم علیه السلام.

۷۰ - صاحب الغیبه: حضرت دارای دو غیبت می‌باشند صغری و کبری.

۷۱ - صاحب الزمان: بعضی به معنای فرمانروا و حکمران زمان حکمرانیش یعنی پس از ظهور معنا کرده‌اند ولی مطلب دقیق‌تر از این است و انشاء الله در آینده بیان خواهد شد.

- ۷۲ - صاحب الرجعه: چون حضرت باز می‌گردند.
- ۷۳ - صاحب الدار: حضرت صاحب این دار است یعنی دار دنیا یک صاحب دارد و آنهم حضرت مهدی عجله الله می‌باشد.
- ۷۴ - صاحب الناحیه: این نیز اسم رمزی حضرت است مثلاً گفته می‌شد توقیعی از ناحیه مقدسه رسیده و بعد حضرت را صاحب الناحیه گفته‌اند.
- ۷۵ - صاحب العصر: عصر در اینجا بمعنی دوره است هر دورانی یک عصری است و در این عصر صاحب اوست.
- ۷۶ - صاحب الكرة البيضاء: یعنی صاحب برگشتی سفید و روشن.
- ۷۷ - صاحب الدولة الزهراء: یعنی صاحب دولتی نورانی یا دولت حضرت زهراء علیها السلام.
- ۷۸ - صالح: مقدس اریلی در حدیقه الشیعه از القاب حضرت بیان کرده است.
- ۷۹ - صاحب الامر: از القاب شایع حضرت است و له الخلق و الامر نیابتاً عن الله.
- ۸۰ - صمصام الاکبر: نام حضرت است در کتاب کندرال بمعنای شمشیر بزرگ اسلام.
- ۸۱ - صبح مسفر: صبح چهره گشا، چون حضرت همانند صبح روشن و آشکار است.
- ۸۲ - صدق: بطور کلی هر گاه مصدری اسم واقع می‌شود بمعنی ازدیاد آن صفت است تا حدی که گویا این شخص مظهر کامل آن صفت است. صادق یعنی راست گو ولی صدق یعنی صاحب این اسم خود راستی است.
- ۸۳ - صراط: بمعنی راه یعنی حضرت راهی است بسوی حق.

۸۴ - ضیاء: یعنی روشنی که با توضیحی که در صدق گفتیم یعنی نه تنها روشن است بلکه خود روشنی است.

۸۵ - ضحی: شمس رسول الله است. و نور ضیای آن، حضرت (عج) می‌باشد.

۸۶ - طالب التراث: چون حضرت وارث همه انبیاء و اولیاء علیهم السلام هستند از این رو طالب میراث آنان خواهند بود.

۸۷ - طرید: مثل شرید است یعنی طرد شده.

۸۸ - عالم: اگر یک عالم در جهان باشد آنهم هم اوست مانند حضرت رضا علیه السلام عالم آل محمد علیه السلام.

۸۹ - عدل: با توضیحی که در صدق گفتیم یعنی حضرت خود عدل است.

۹۰ - عاقبة الدار: باز با توضیحی که در صدق گفتیم چون حضرت مظهر تمامی خوبیهاست و دار عقبی دار تمامی نعمتهاست گویا حضرت خود دار عقبی است دار عقبای ما اوست.

۹۱ - عزت: حضرت مظهر تام و تمام عزت است.

۹۲ - عین: حضرت عین الله الناظره هستند.

۹۳ - عصر: مراد از والعصر در سورة والعصر حضرت است.

۹۴ - غایب: چون در زمان غیبت، غایب است.

۹۵ - غلام: بمعنی فرزند است.

۹۶ - غیب: مراد از غیب در اول سورة بقره الذین یؤمنون بالغیب منظور حضرت است و در سورة یونس آیه ۲۰ که آمده است انما الغیب لله فانظروا... یعنی انتظروا ظهور الغیب الی المهدی عج.

۹۷ - غریم: بمعنی طلبکار است حضرت هم در آن زمان از بسیاری

مردم طلبکار بود و الان هم خیلی‌ها به حضرت بدهکار هستند.  
 ۹۸ - غوث: مثل صدق است و از این ماده است غیاث و غیاث یعنی فریاد رس.

۹۹ - غایة الطالبین: آخرین هدف طلب‌کنندگان.

۱۰۰ - غایة القصوی: نهایتِ نهایت یا دورترین پایانه‌ها، چون حضرت در قلّه کمالات است نتیجتاً دورترین مقصد خواهند بود.  
 ۱۰۱ - غوث الفقراء: فریاد رس بیچارگان، بی چیزان، مستمندان و نیازمندان.

۱۰۲ - خلیل: حضرت نیز مانند جدشان ابراهیم خلیل، خلیل الله هستند و این لقب در ذخیره الالباب آمده است.

۱۰۳ - فجر: حضرت صادق علیه السلام در تفسیر والفجر فرموده‌اند مراد از فجر قائم (عج) است.

۱۰۴ - فردوس اکبر: این اسم حضرت است در کتاب قبرس رومیان یعنی بزرگترین بهشت.

۱۰۵ - فیروز: بنا بر نقل ذخیره اسم حضرت است در نزد آمان به لغت ماچار ولی عبارت تذکره چنین است در کتاب فرنگیان ماچارالامان.

۱۰۶ - فرخنده: در ذخیره آمده است که این، اسم آن حضرت است در کتاب شعیای پیغمبر.

۱۰۷ - فرج المؤمنین: حضرت چون مظهر رحمت الهی هستند همانطور که خداوند به مؤمنین رحیم است حضرت نیز فرجی خاص برای مؤمنین دارند در حالیکه با اسم ۱۰۸ بطور عام فرج دارند.

۱۰۸ - فرج اعظم: وجود حضرت عظیمترین گشایش است و عظیم‌ترین گشایش را ایجاد می‌کند همانند حضرت حق که رحمان است و



رحمانیتش همگان را شامل می‌شود.

۱۰۹ - فتح: در کتاب «تنزیل و تحریف» نوشته احمد بن محمد سیاری روایتی است که در آیه شریفه اذا جاء نصر الله و الفتح مراد از فتح حضرت مهدی (عج) می‌باشد.

و در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه نصر من الله و فتح قریب گفته شده که اشاره‌ای است به فتح حضرت قائم (عج).

۱۱۰ - فقیه: شیخ طوسی در کتاب تهذیب از محمد بن عبدالله حمیری روایتی پیرامون خاک قبر امام حسین علیه السلام نقل کرده، در آن روایت حمیری می‌گوید نوشتم به فقیه و سوال کردم از او... منظورش حضرت حجت (عج) بوده.

۱۱۱ - فیذموا: یعنی کسیکه مفقود از پدر و مادر خویش است که غایب می‌شود و بر پا کننده حکم الهی است. در خبری که راوی آن ابو عامر هشام دستوانی است اوصافی برای ائمه علیهم السلام به زبان عبرانی از توارت نقل شده، فیذموا لقب حضرت حجت (عج) است و القاب یازده امام دیگر را به ترتیب نقل می‌کنیم حضرت علی علیه السلام: نقر ثیب، امام حسن علیه السلام: قدوا، امام حسین علیه السلام: دبیرا، امام سجاد علیه السلام: مفسورا، امام باقر علیه السلام: مسموعاه، امام صادق علیه السلام: دوموه، امام کاظم علیه السلام: مشیوا یا میثو، امام رضا علیه السلام: هذار، امام جواد علیه السلام: یشیموا یا شیموا، امام هادی علیه السلام: بطور، امام حسن عسکری علیه السلام: نوقس.

۱۱۲ - قائم: از اسامی مشهوره متداوله است و در زبور سیزدهم و کتاب برلیوموا نیز اسم حضرت همین است. و در لسان ائمه چنین آمده است او را قائم نامیدند برای آنکه قیام بحق خواهد نمود.

۱۱۳ - قابض: یعنی گیرنده در مناقب و هدایه از القاب حضرت ذکر شده.

۱۱۴ - قیامت: در معنا مثل ساعت است.

۱۱۵ - قسط: در معنا مانند عدل است و توضیحش مثل صدق.

۱۱۶ - قوة: یعنی نیرو، حضرت خود نیرو و نیروبخش می‌باشند.

۱۱۷ - قاتل الكفرة: یعنی کشنده کافران که چون منتقم و عدل‌گستر

است باید چنین باشد.

۱۱۸ - قطب: شیخ کفعمی در جنةالواقیه در شرح دعای ام داوود به

فقره اللهم صل علی الابدال والاوتاد... که می‌رسد گفته است دنیا خالی

نیست از قطب و چهار اوتاد و چهل ابدال و هفتاد نجیب و سیصد و شصت

صالح و قطب مهدی (عج) می‌باشد.

۱۱۹ - قائم الزمان: یعنی کسیکه برپا بودن زمان بوجود اوست، اوست

که زمان را به پا داشته و بوجوده ثبتت الارض السماء در کمال الدین از لسان

خود حضرت نقل شده که فرمود منم مهدی، منم قائم الزمان.....

۱۲۰ - قیم الزمان: در معنا مانند قائم الزمان است. قیمومیت زمان با

آقاست و این در خبر علوی مصری آمده است.

۱۲۱ - قاطع: کسیکه قاطعیت دارد و بموقع قطع، قاطع است چنانچه در

موقع وصل، واصل می‌باشد و این از اسامی حضرت است در کتاب قنطره.

۱۲۲ - کاشف الغطا: پرده برانداز، کسیکه خبرهای نهانی را کشف

می‌کند.

۱۲۳ - کمال: یعنی شخصی که دارای کمال است و از هر جهت کامل

است.

۱۲۴ - کلمة الحق: حضرت کلمه حق یعنی کلمة الله است همان کلمه‌ای

که بالا و والا است و کلمة الله هی العلیا و این نام حضرت است در صحیفه!

۱۲۵ - کیقباد دوم: یعنی عادل بر حق و این نام حضرت است در نزد

مجوس و گبران عجم .

۱۲۶ - کوکما: اسم حضرت است در کتاب نجتا.

۱۲۷ - کار: یعنی کسیکه مکرراً عملی را انجام دهد. چون حضرت باز خواهند آمد یعنی آمدنشان در میان مردم باز تکرار گردد. و یا به اعتبار آنکه جمعی از گذشتگان را برمی گرداند مثل اصحاب کهف و...

۱۲۸ - لواء اعظم: با عظمت‌ترین پرچم ، چون حضرت پرچم اسلام

است و خیلی با عظمت .

۱۲۹ - لندیطارا: اسم آن جناب است در کتاب هزار نامه هند.

۱۳۰ - لسان الصدق: اسم آن حضرت است در صحیفه بمعنی زبان

راستی .

۱۳۱ - ماشع: اسم حضرت است در توارت.

۱۳۲ - مهمیداآخر: اسم آن حضرت است در انجیل.

۱۳۳ - مسیح الزمان: اسم آن حضرت است در کتاب فرنگیان.

۱۳۴ - میزان الحق: اسم آن حضرت است در کتاب آژی پیغمبر.

۱۳۵ - منصور: اسم آن حضرت است در کتاب «دیدبراهمه».

۱۳۶ - محمد: اسم اصلی و نام اولی آن حضرت است که در اخبار

متواتره از رسول خدا نقل است مهدی همانم من است.

۱۳۷ - نية الصابرين: چون صبر کنندگان با نیت اینکه با صبر خود به

کمالات می‌رسند و سنبل همه کمالات حضرت (عج) می‌باشد روی این

حساب حضرت نية الصابرين هستند.

۱۳۸ - منتقم: آری حضرت منتقم آل محمد است و هر آنچه ظلم به این

خاندان وارد شده حضرت تشریف می‌آوردند و انتقام خواهند گرفت از

ظالمین خاصة از ظالمین به حضرت زهرا علیها السلام و امام حسین علیه السلام.

۱۳۹ - مهدی: مهدی اسم مفعول است و چون هر فرد هادی اول خود مهدی است به او مهدی گفته‌اند ولی منظور هدایت کننده است زیرا حضرت به اموری مخفی از قبیل بیرون آوردن تورات و انجیل از غار انطاکیه و امثال آن هدایت می‌نماید.

۱۴۰ - عبدالله: رسول خدا ﷺ حضرت را به نامهای احمد و مهدی و عبدالله نامیده‌اند.

۱۴۱ - مؤمل: یعنی آرزو کرده شده و این به دو جهت است ۱- زمان تولد ظالمین قصد متولد نشدنش را داشتند و پدرش و شیعیان در آرزوی بدنیا آمدنش بودند. ۲- آرزو می‌شود که ظهور کند «بنفسی انت من امنیة شایق یتمنی...»

۱۴۲ - منتظر: انتظار کشیده شده، در روایتی راوی می‌پرسد چرا او را منتظر نام نهاده‌اند امام جواد علیه السلام می‌فرماید: غیبتش طول می‌کشد پس مخلصان انتظار خواهند کشید خروج او را.

۱۴۳ - ماء معین: یعنی آب جاری بر روی زمین و در مقابل ماء غور است «فرو رفته در زمین» در روایات حضرت بسان آبی مطرح شده‌اند که زمانی فرو رفته زمانی ظاهر و جاری می‌باشد ان اصبح ماء کم غورا تاویلش ان اصبح امامکم غائباً عنکم فمن یاتیکم بماء معین یعنی فمن یاتیکم بامام ظاهر.

۱۴۴ - مخبر بمایعلن: احتمال دارد معنی چنین باشد خبر می‌دهد به آنچه علنی کرده می‌شود یعنی چیزهایی که باید علنی شود را حضرت اعلان می‌دارد. و احتمال دارد که کلمه لا حذف شده یعنی خبر دهند است به آنچه علنی نگشته و مخفی می‌باشد. همانطور که حضرت عیسیٰ به آنچه مردم در خانه‌هایشان ذخیره و مخفی کرده بودند خبر می‌داد. و احتمال دارد به معنای پیشگو باشد یعنی حضرت پیشگو هستند.

۱۴۵ - مجازی بالاعمال: جزا دهنده به اعمال، حضرت از نظر جزای ظاهر که ان خیراً فحیراً و ان شراً فشرّاً جزاء دهنده است و علاوه بر این از نظر نمود چهره خود نیز به مقتضای عمل ما برای ما رخ نشان می‌دهند، اگر کاری کرده‌ایم که مورد رحمت هستیم به سوی ما با وجه کریم و رحیم خود اقبال می‌کند و اگر کاری کرده‌ایم که مورد سخط و غضب هستیم با چهره‌ای غضب آلود ظاهر گردد یعنی جزای عمل خوب را با چهره‌ای مهربان و جزای اعمال بد را با چهره‌ای غضب آلود می‌دهد.

۱۴۶ - موعود: وعده داده شده، در سوره ذاریات آیه ۲۲ ماعودون به حضرت تاویل شده.

۱۴۷ - مظهر الفصایح: ظاهر کننده فصاحت‌ها.

۱۴۸ - مبلی السرائر: آشکار کننده آنچه در سریره و نهان‌خانه دل انسانها است. به مقتضای این دو اسم حضرت گاهی بدون سوال و جواب انسانی را امر به کشته شدن می‌نماید چون از درون او آگاه است از اینرو همه از او خوف دارند که نیت پلیدی در مافی الضمیرشان نباشد.

۱۴۹ - مبدأ الایات: ظاهر کننده آیات خداوند و یامحل بروز و ظهور آیات خداوندی.

۱۵۰ - محسن: احسان کننده.

۱۵۱ - منعم: انعام و اکرام کننده.

۱۵۲ - مفضل: فضل و بخشش کننده، این سه از اسامی حسنای خداوندی است که حضرت مظهر آنها می‌باشد.

۱۵۳ - منان: منت نهنده، این نیز از اسامی حسنای خداوند است و حضرت مظهر آن، و اگر تیغم نهد منت پذیرم.

۱۵۴ - موتور: یعنی کسیکه به او ظلم و ستم روا شده و کسی از او کشته

شده و او به خون خواهی برخواهد خواست.

۱۵۵ - مدبّر: تدبیر عالم به دست حضرت است. در مناقب قدیمه جزء

القاب است.

۱۵۶ - مأمور: حضرت مأمور الهی است از اینرو اگر انتقام می‌گیرد و

نمی‌بخشد و عفو نمی‌نماید به همین دلیل است.

۱۵۷ - مقدره: بعضی از قدرت گرفته‌اند و حضرت را مظهر قدرت الهی

گفته‌اند و بعضی از تقدیر یعنی تقدیرها را می‌نوسد و تقدیرکننده تقدیرها

برای افراد است و به فارسی باید گفت سرنوشت ساز.

۱۵۸ - مأمول: مانند مؤمل است. در روایات آمده مخصوصاً با کلمه

سلطان که در اسم ۶۱ گفته شد سلطان مأمول.

۱۵۹ - مفرّج اعظم: فرج کننده بزرگ، مانند اسم ۱۰۸ است.

۱۶۰ - مضطر: حضرت در مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز می‌خوانند و

مانند مضطربان از خداوند می‌خواهند که سوء را برطرف کند یعنی هر چه

بدی و ظلم و جور است. و خداوند اجابت کند و ظلم و جور را برطرف کند

و او را خلیفه خود بروی زمین نماید

۱۶۱ - من لم يجعل الله له شبيهاً: حضرت کسی است که برای او شبیه و

نظیری خداوند قرار نداده یعنی درّدانه واقعی جهان هستی است.

۱۶۲ - مقتصر: یعنی کسی که اقتصار کننده است به انصار و اعوان و

مومنان و مواصلت و مناکحت با منافقین و فاسقین نمی‌نماید.

۱۶۳ - المصباح الشدید الضیاء: چراغی که بسیار و بشدّت نور دهنده

است، نورافکن.

۱۶۴ - ناقور: بمعنای صور است، در تفسیر آیه ۸ از سوره مدثر و اذانقر

فی الناقور آمده است که دمیده می‌شود در کوس قائم (عج) و او را اجازه به

خروج می دهند.

۱۶۵ - ناطق: در روایات المهدی الناطق القائم بحق الله آمده است و در زیارت عاشورا «مع امام ظاهر ناطق منکم» آمده است، امامان پیشین به علت نبودن افراد قابل و شرایط مناسب مهر خموشی بر لب زده بودند ولی حضرت صامت نمی ماند و ناطق بحق می گردد و علوم و معارف و اسرار و حکم را به تشنگان آن می رساند.

۱۶۶ - نهار: حارث اعور از امام حسین علیه السلام راجع به والشمس و ضحیها می پرسد حضرت می فرماید این محمد رسول الله است. و از والنهار اذا جلیها می پرسد می فرماید این قائم آل محمد است.

۱۶۷ - نفس: کلماتی از قبیل انسان، مومن و مانند آن که در قرآن آمده یک مصداق کلی دارد و یک مصداق به عنوان فرد اعلی و مراد از «و نفس و ما سواها» فرد اعلای نفس حضرت مهدی (عج) می باشد.

۱۶۸ - نور آل محمد: در کتاب ذخیره از اسامی حضرت محسوب شده و آیه ۸ سوره صف و الله متم نوره و آیه ۳۵ سوره نور یهد الله لنوره و آیه ۶۹ از سوره زمر که در ذیل رب الارض بیان شد یعنی و اشرق الارض به نور ربها همگی دال به این معنا می باشند.

۱۶۹ - نور الاصفیاء: نور برگزیدگان.

۱۷۰ - نور الاتقیاء: نور پرهیزکاران. البته شاید به دو گونه لحاظ شود یکی آنکه آل محمد اصفیاء و اتقیاء هستند و چون نور آل محمد علیهم السلام است پس نور الاصفیاء و اتقیاء می باشند، دیگر اینکه نور است برای اصفیاء و اتقیاء چنانچه ذلک الكتاب هدی للمتقین.

۱۷۱ - نجم: یعنی ستاره، همانطور که خداوند به عصر قسم خورد و العصر... در سوره نجم به نجم قسم خورده و النجم... و مراد از هر دو

حضرت مهدی (عج) است.

۱۷۲ - ناحیه مقدسه: از اسامی رمزی است، در جنات الخلود گفته شده که در ایام تقیه گاهی حضرت را به این نام می خواندند.

۱۷۳ - واقیذ: یعنی غایب شونده این لقب آن حضرت است در کتب سماویه در تاریخ عالم آرا آمده است که در تورات واقیذما نوشته شده.

۱۷۴ - وتر: یعنی حضرت در کمال و فضل فرد و منفرد و یکتا است و جفتی و همتائی برایش یافت نمی شود.

۱۷۵ - وجه: حضرت وجه الله هستند، وجه الله اعظم، در زیارت آن جناب می خوانیم «السلام علی وجه الله المتقلب بین اظهر عباده».

۱۷۶ - ولی الله: مکرر در اخبار و روایات آمده، خداوند در شب معراج فرمود: او ولی من است حقاً.

۱۷۷ - وارث: او وارث علوم و کمالات جمیع انبیاء و اولیاء است در خطبه غدیریه آمده است «ألا انه وارث کل علم و المحيط به».

۱۷۸ - هادی: در تاریخ جهضمی در باب القاب ائمه آمده است: لقب قائم هادی و مهدی است.

۱۷۹ - ید الباسطه: دست گشاده، دست قدرت و نعمت خداوندی که با او می گستراند رحمت، رأفت و لطف خود را بر بندگان و می گستراند روزی را برایشان و از ایشان دفع بلا می نماید. و خداوند در شب معراج فرمود: به قائم از شما معمور و آباد می کنم زمین خود را به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید خود.

۱۸۰ - یمین: بمعنای راست و منظور دست راست است و مانند ید الباسطه است.

۱۸۱ - وهوهل: در مقتضب الاثر از شخصی بنام عمران بن خاقان نقل شده



که این اسم حضرت است در توارت و در جدائی حرف چهارم از پنجم گفته شده نسخه چنین بوده و صحت و سقم آن بر عهده مستنسخ است.

۱۸۲ - یعسوب الدین: در غیبت شیخ طوسی روایت شده از امام صادق علیه السلام که امیر مومنین می فرمود «پیوسته مردم در نقصان هستند تا آنکه گفته نمی شود الله» یعنی نام خدای تعالی برده نمی شود پس هرگاه چنین شد ثابت می ماند یعسوب الدین با اتباعش. و در کتب دیگر چند اسم دیگر نیز بیان شده البته بعضی از آنها اسم شبیه آن در ۱۸۲ اسم وجود دارد و علی کل آن اسمهای دیگر عبارتند از: ابوالحسین، بقیه پرهیزکاران، خاتم اصفیاء صاحب دولت بیضاء، غلیل، مجدد، مشید، منتصر، منیة الصابرين، ناخواه زند افریس، نور بتنهائی نیز بعنوان یک اسم نوشته شده و بعضی خلف را یک اسم و خلف صالح را نیز یک اسم دیگر بحساب آورده اند.

منتصر یعنی یاری کننده و مشید یعنی مجلل و مستحکم و مجدد یعنی تجدید کننده (دین اسلام) و غلیل: کسیکه در درون او غلیان و حرارتی خاص که ناشی از تشنگی خاصی می باشد که آنها بخاطر کثرت اهتمام به امور است وجود دارد. آری هم حضرت که منتظر و منتظر است غلیل است و هم شخص منتظر که در دعای ندبه می گوئیم و برد غلیله یا من علی العرش الستوی و اره سیده یا شدید القوی. و اما راجع به ناخواه زند افریس سه معنا می توان لحاظ کرد.

۱ - محتمل است فردی دیگر دارای این اسم باشد و حضرت خواهان او نمی باشد. مثل آنکه بگوئیم مثلاً یزید جعفری یا پدر حضرت حرّ یزید است و ناخواه یزید. یعنی یزید جعفری یا یزید ریاحی یزید پسر معاویه را نمی خواهند.

۲ - محتمل است ناخواه همان ترجمه طرید یا شرید باشد یعنی زند افریس کسی است که خواهان ندارد و رانده شده و طرد شده می باشد،

البته با ملاحظه دقیق باطنی باید گفت نه تنها بنی العباس او را نخواستند و از جامعه طردش نمودند بلکه شاید خیلی از ما وقتی ضمیر دلمان را بشکافند با زبان حال می گوئیم آقا فعلاً برو تا ما به اهداف خودمان برسیم فعلاً تشریف نیاورید اعاذناالله.

۳ - و محتمل است ناخواه معنی بغتةً را بفهماند چیزی مثل مهمان ناخوانده چون از روایات و آیات برداشت چنین می شود که حضرت ناگهان ظاهر شوند و یک مرتبه امر ظهور اتفاق افتد و حتی در روایتی می گوید خداوند امر ظهور را یک شبه بانجام رساند خلاصه بدون آنکه مردم بخواهند می آید. و اما دو احتمال دیگر زندافریس:

۱ - احتمال دارد چون زند بمعنی استخوان ساعد و یا میچ دست است و از اینرو معنای ساعد و یا دست را داراست چیزی مثل ایدی و ید الباسطه باشد یعنی دست توانائی از فارس.

۲ - زند به اصطلاح اوستائی چوب آتش زنه است البته دو تکه چوب بوده که بهم می سائیدند تا آتش تولید شود بالائی زند و پایینی پازند بوده بنابراین احتمال دارد زند چون چوب بالائی برای برپای آتش بوده به این جهت تقدسی داشته و بالنتیجه لفظ زند تقدس پیدا کرده و فرد مقدس را با آن نام گذاری می نموده اند چنانچه مثلاً ما حضرت عباس علیه السلام را قمر = ماه نام گذاشته ایم قمر بنی هاشم آنها هم حضرت را زندافریس خوانده اند بنابراین این معنای زند افریس به این معنا طبق نظریه زرتشیان است ولی از آنجائیکه تحقیقی درباره کتاب ماریاقین در دسترس نیست تا چگونگی این نام گذاری را مفصلاً بدانیم لذا فقط این را اضافه می کنیم که بطور کلی زرتشتیان به موعودی معتقدند به نام سوشیانت یا سوشیانس که شاید بتوان گفت سوشیانت نیز اسم حضرت باشد.

## بحث چهارم

### شمايل و قیافه حضرت (عج)

راجع به این بحث اخبار و احادیثی از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده البته بعضی با بعضی متفاوت است مثلاً از بعضی احادیث استفاده شده که حضرت بلند قد هستند ولی بعضی دلالت بر قد متوسط دارد و همچنین راجع به رنگ صورت که در بعضی سرخ و در بعضی سفید و در بعضی گندم‌گون گفته شده و خدا کند که بیاید و به رأی العین مشخص شود. اجمالاً در این بحث احادیثی را می‌آوریم:

۱ - شاب مربع یعنی حضرت چهار شانه هستند و سر مبارکشان مدور است و علی راسه فرق بین و فرتین کانه ألف بین و اوین<sup>۱</sup> یعنی حضرت فرق سر مبارکشان را باز می‌گذارد مثل اینکه الفی بین دو واو باشد.

و در اثبات الهداة جلد سوم صفحه ۷۳۰ از امیر مومنان علیه السلام روایت شده که موی سرش نیکو و آویزان بر دو شانه مبارک است. و در ینابیع المودة ص ۴۶۸ آمده است که رنگ موی حضرت سرخ تیره است. موی پیشانی او اندک است. محاسن حضرت پر پشت و انبوه است.

۲ - در ینابیع المودة صفحه ۴۶۷ آمده است حضرت صورت سرخی دارند ولی امیر مومنان علیه السلام در خطبة البیان فرموده‌اند او صاحب صورت سفید است.

و در کتاب منتهی جلد دوم صفحه ۲۸۹ آمده است حضرت گندم گون است مایل به زردی که از بیداری شب عارض بر حضرت می باشد. و در نجم الثاقب صفحه ۷۴ صورت مبارک حضرت را چنین توصیف می کند که در لطافت و رنگ چون گل بابونه و ارغوانی که شبنم بر آن نشسته و شدت سرخیش را هوا شکسته.

در وافی جلد ۲ صفحه ۱۱۳ از امام پنجم روایت شده که او سفید و سرخ رو می باشد به نحوی که سرخی غلبه دارد بر سفیدی و به هر رنگ باشد صورت نورانی است به نحوی که نور صورت او بر سیاهی موی محاسن مبارکشان غلبه دارد. و بوجهِ اَثَرٍ یعنی در صورت او خالی وجود دارد.

۳ - صلت الجبین و اجلی الجبینین یعنی گشاده پیشانی هستند و طرفین پیشانی ایشان نورانی است.<sup>۱</sup>

۴ - مقرون الحاجبین، ابروان حضرت به هم نزدیک است.

در ینابیع المودة صفحه ۴۶۹ آمده است که ابروی کشیده و طولانی دارند کمائی شکل، و بعضی روایت کرده اند ابروانشان باریک است.

۵ - اکحل العینین، چشمان مبارکشان سُرمِگون است و در ملاحم صفحه ۷۴ از امیر مومنان علیه السلام منقول است که حضرت فراغ چشم است یعنی چشمان درشت دارند.

۶ - اقنی الانف، دماغ کشیده و باریک دارند و از ابی سعید خدری از امیر مومنان روایت شده که بینی کشیده و بالا آمده دارند به نحوی که مختصر برآمدگی در وسط دارد. و سوراخ بینی حضرت کوچک است.

۷ - علاوه بر صورت حضرت در دست و کتف و ران و کمر حضرت نیز

خال موجود است. و وافی جلد دوم صفحه ۱۱۲ از امام باقر علیه السلام از امیر مومنان علیه السلام روایت شده که در پشت حضرت دو خال وجود دارد، یکی به رنگ پوست بدن و دیگری به رنگ خال پیغمبر صلی الله علیه و آله. در ینابیع المودة صفحه ۴۶۹ آمده است که به دست راستش خالی است. در غالية المواعظ جلد ۱ صفحه ۷۷ گفته شده بر کف دست راستش خالی است. و در حدیثی خال صورت تشبیه شده است بر ریزه مشکی که بر زمین عنبرین و یا زمین نقره خام باشد.

۸ - افلج الثنایا و براق الثنایا، دندانهای مبارک حضرت گشاده و براق هستند در کفایة الخصام آمده است بیخ دندانهای او گشاده است. و در نجم الثاقب صفحه ۷۳ روایت شده، دندانهایش مانند آره است.

۹ - از حکیمه خاتون نقل شده، بر بازوی راستش نوشته بود:

«جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا».

در وافی و غیبت نعمانی از امیر مومنان روایت شده که حضرت فرمود شکم مبارک حضرت مهدی (عج) بزرگ است.

و در اثبات الهداة روایت شده، امام حسن عسکری علیه السلام امر فرمودند شکم مبارکش را باز کنند ناگاه دیده شد از گودال گلو تا ناف حضرت موی سبز رنگ و سیاه بطور انبوه روئیده است.

۱۰ - ازیل الفخذین و احمش الساقین، از امیر مومنان علیه السلام روایت شده که میان دو رانش باز است، و ساقهای مبارک باریک.<sup>۱</sup>

۱۱ - حضرت هیئت نیک و خوشی دارند که هیچ چشمی هیئتی به آن

۱. لوائح الانوار، سفارینی، ج ۲، ص ۱۲ و نجم الثاقب، ص ۷۳.

اعتدال و تناسب ندیده.<sup>۱</sup>

و پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

المهدی طاووس اهل الجنة وجهه كالقمر الدری، حضرت مهدی (عج)

طاووس اهل بهشت است، صورتش چون ماه درخشانده است.

و به روایت حدیقه حضرت رسول ﷺ فرموده‌اند: مثل اینکه صورتش

ستاره درخشانده است.

اللهم ارنا الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة

### خصایص و امتیازات حضرت «عج»

در نجم الثاقب چهل و شش خصیصه و امتیاز برای حضرت بیان شده و ما آنها را بطور خلاصه بیان می‌کنیم.

- ۱ - امتیاز نور و شبح حضرت در عالم اظله از انوار دیگر ائمه که انوار ائمه هم از انوار پیامبران و مرسلین و ملایک مقربین ممتاز هستند.
- ۲ - شرافت نسب، به نحوی که هم شرافت تمامی پدران پاک خود را دارا هستند و هم از طرف مادر به امپراطوران روم و جناب شمعون صفا وصی حضرت عیسی علیه السلام منسوب می‌باشند.
- ۳ - تنها حضرت بوده‌اند که در روز ولادت به عرش برده شده‌اند و خداوند به ایشان خطاب کرده که: آفرین به تو ای بنده من زیرا تو دین مرا یاری نمائی و امر مرا آشکار و بندگان مرا رهنمائی، قسم خورده‌ام که با وجود تو بدهم و بگیرم و بوسیله تو بی‌آمرزم.
- ۴ - خانه‌ای بنام بیت الحمد مخصوص حضرت است که در آن چراغی روشن است از روز ولادتشان تا وقتی که با شمشیر خروج کنند و تا آن وقت خاموش نمی‌شود.
- ۵ - تنها برای ایشان جایز بوده که هم اسم و هم کنیه خود را چون رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار دهند.
- ۶ - بعضی از علما در بعضی از زمانها به زبان جاری کردن اسم اصلی حضرت را حرام دانسته‌اند.
- ۷ - حضرت آخرین وصی و حجت در روی زمین هستند.

۸- از روز ولادت حضرت پنهان شده و به روح القدس سپرده شده‌اند و در عالم نور و فضای قدسی تربیت یافته‌اند.

۹- با هیچ کافر و منافقی از ولادت تا کنون مصاحبت و معاشرت نداشته‌اند.

۱۰- هیچ دیکتاتوری نتوانسته از حضرت بیعت بگیرد.

۱۱- داشتن علامتی مثل علامت ختم نبوت که حضرت رسول ﷺ داشته‌اند.

۱۲- خداوند نیز تکریماً ایشان را در کتب آسمانی با اسم نام برده‌اند و همه جا با القاب از ایشان یاد شده.

۱۳- برای ظهور ایشان آیات و علامات آسمانی و زمینی عجیبی رخ خواهد داد.

۱۴- سروش آسمانی بنام حضرت شنیده شود.

۱۵- در زمان حکومت ایشان منظومه‌های فلکی از سرعت خود کاسته و به آرامی حرکت کنند.

۱۶- قرآن جمع آوری شده بدست امیرمؤمنان علیه السلام در زمان حضرت آشکار گردد.

۱۷- خداوند ابر سفیدی را دستور دهد که بر سر حضرت سایه افکند.

۱۸- ملایک و جنیان در لشکر حضرت حضور به هم رسانند و برای یاران حضرت آشکار شوند.

۱۹- گذشت زمان در نیرو، اعضاء و جوارح و سیمای حضرت تاثیری ندارد.

۲۰- وحشت و دشمنی از میان حیوانات بر طرف و گرگ و میش باهم زندگی کنند.



- ۲۱ - مردگان به یاری حضرت آیند.
- ۲۲ - نعمت‌های روی زمین از درختان و گیاهان و میوه‌ها به وفور رسد.
- ۲۳ - زمین گنجها و دفینه‌های خود را برای حضرت آشکار سازد.
- ۲۴ - در زمان حضرت عقل مردم کامل شده و کینه و حسد از دلشان بیرون رود.
- ۲۵ - اصحاب و یاران حضرت عمر بسیار طولانی خواهند نمود.
- ۲۶ - حس بینائی و شنوائی شیعیان بسیار قوی خواهد شد.
- ۲۷ - اصحاب و انصار حضرت اگر کسالتی و بیماری داشته‌اند صحیح و سالم خواهند شد و همگان از آفت‌ها نجات یابند.
- ۲۸ - هریک از اصحاب حضرت به اندازهٔ چهل نفر توانائی خواهند داشت.
- ۲۹ - مردم بواسطه نور حضرت از نور خورشید بی‌نیاز شوند.
- ۳۰ - پرچم رسول خدا ﷺ که در بدر افراشته بود دگر بار برافراشته خواهد شد.
- ۳۱ - تنها قامت حضرت است که زرهٔ حضرت رسول ﷺ بر آن راست آید.
- ۳۲ - ابری است مخصوص که در آن رعد و برق خاصی است که ذخیره شده برای حضرت.
- ۳۳ - تقیه و ترس از کفار و منافقین برطرف می‌شود.
- ۳۴ - پادشاهی آن حضرت سراسر گیتی را فراگیرد.
- ۳۵ - عدل و داد در سراسر کره زمین گسترده خواهد شد.
- ۳۶ - قضاوت و حکم آن حضرت از روی علم خود می‌باشد و نیاز به اقامه بینه نباشد.

۳۷ - به پا شدن احکامی که تا آن زمان، نه آن حکم‌ها آشکار شده و نه اجرا گشته.

۳۸ - دانش هر چه هست همه را حضرت بیان می‌نمایند و طبق روایات تا قبل از ظهور هر چه علم پیشرفت کند دو قسمت از ۲۷ قسمت آن است و ۲۵ قسمت دیگر را حضرت نمایان سازند.

۳۹ - برای اصحاب و یاران حضرت شمشیرهای آسمانی آورده می‌شود.

۴۰ - حیوانات تحت فرمان اصحاب حضرت در خواهند آمد.

۴۱ - سنگی را که حضرت موسی علیه السلام عصای خود را به آن می‌زد ۱۲ چشمه از آن جاری می‌شد، حضرت بیرون پایتخت (شهر کوفه) قرار می‌دهند و از آن دو جویبار آب و شیر شبانه روز جاری خواهد بود.

۴۲ - وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به معراج رفتند و خداوند اشباح نوارنیة ائمه را بر ایشان نمایان ساخت فرمود: این (قائم) حلال می‌کند حلال مرا و حرام می‌کند حرام مرا و از دشمنان من انتقام می‌کشد.

۴۳ - تنها کسی که حضرت عیسی علیه السلام هم او را یاری می‌نماید و هم پشت سر او نماز خواهد خواند حضرت مهدی (عج) می‌باشد.

۴۴ - بعد از امیر مومنان علیه السلام بر جنازه هیچ کس گفتن ۷ تکبیر جایز نیست مگر آن حضرت (عج).

۴۵ - دجال به دست مبارک آن حضرت کشته می‌شود.

۴۶ - بر چیده شدن دولت باطل از دنیا برای همیشه زیرا دولت حضرت متصل به رجعت و یا قیامت خواهد بود.

## مهدویت از دیدگاه شیعه امامیه

بطور کلی بحث «مهدویت» بحثی مهم و مورد توجه تمامی مسلمین بوده چون اصل «مهدویت» پر ارزش و بسیار مهم است به نحوی که هیچ قابل انکار و بی توجهی نبوده و نیست از اینرو همه فرق مسلمین در این رابطه صحبتها و نظریه هائی دارند و هر فرقه‌ای خواسته به نحوی مسئله «مهدویت» را به نحو خود تحلیل کند. و از این اصل عقیدتی که اصلش برای همه مسلمین مسلم بوده کمال بهره را ببرد.

مشهور است که عبدالله بن عمر مکرر می‌گفته «لیت شعری! من هذا الذی فی وجهه علامه من ولد عمر یملاء الارض عدلاً»

و معاویه روایاتی ساخت که «مهدی موعود» از اولاد «عبدالشمس» است و طرفداران رژیم اموی بعدها عمر بن العزیز را مصداق این شعار گرفتند.

و عباسیان بیش از هر جریان سیاسی دیگر با اصل «مهدویت» برخورد جدی داشتند زیرا ابراهیم رهبر و تئوریسین تشکیلات سیاسی عباسیان در سال ۱۰۰ هجری به خاندانش هشدار داد که احادیث نبوی «مهدویت» را جدی بگیرند. و آنان با استخدام جاعلان زیر دست حدیث، کلیات اصطلاحات اصولی احادیث نبوی «مهدویت» را در روایات جعلی خود بکار بردند:

جملاتی از قبیل «المهدی من ولد العباس» و «یا عباس قال لیک یا رسول الله فقال یا عم النبی ان الله ابتداء بی الاسلام و سیختمه بغلام من

ولدک و هو الذی یتقدم لعیسی بن مریم یملؤها عدلاً کما ملئت جوراً» و از طرفی افراد قیام کننده نیز از این اصل سوء استفاده کردند.

و باز شیعه در زمان ائمه همانطور که در بحث انتظار گفته شد چون تشنه عدالت و پیاده شدن آن در زمان خود بودند، فرجهای جزئی را با فرج کلی اشتباه می گرفتند و عدهای وقتی امام رضا علیه السلام منسبى ظاهری پیدا کرد گفتند این همان است که....

و واقفیه هم برای استفاده از این اصل گفتند اسماعیل نمرده و نمى میرد تا مالک زمین شود و ولی امر مردم شود و او همان قائم است.

و پیروان محمد بن اسماعیل گفتند محمد بن اسماعیل حی لایموت و انه فی بلاد الروم و انه القائم المهدى.<sup>۱</sup>

و عدهای گفته اند ان موسی بن جعفر علیه السلام لم یمت و انه حی لایموت حتی یملک شرق الارض و غربها و یملاءها کلها عدلاً کما ملئت جوراً و انه القائم المهدى.

و پیروان محمد فرزند امام هادی علیه السلام گفتند: انه حی لم یمت لاکن اباه خاف علیه فغیبه و هو القائم المهدى.

و عدهای هم نظری شبیه به آنچه گفته شد راجع به آقا حسن عسکری علیه السلام داشتند.

قبل از واقفیه هم نظراتی شبیه به اینها بوده بعضی گفته اند: ان محمد بن عبدالله بن حسن انه القائم و انه الامام المهدى و انه حی لم یمت مقیم بجبل یقال له العلمیه.

و عدهای گفته اند: ان عبدالله بن معاویه حی لم یمت و انه مقیم فی

۱. این روایت و ۶ روایت بعد از کتاب غیبت و مهدویت در نشیخ امامیه نقل شده است.

جبال اصفهان....

و پیروان محمد الحنفیه گفتند: ان محمد بن الحنفیه هوالمهدی....  
و بعضی راجع به پسر او ابو هاشم چنین نظری را اعلام کردند.  
و حتی همان اوایل پس از شهادت علی بن ابی طالب عده‌ای همین  
جملات را راجع به مولای متقیان علی علیه السلام گفتند: ان علیاً لم یقتل و لم  
یمت....

و از طرفی ائمه هم بخاطر اینکه در تقیه بودند و نمی‌خوانستند برای  
همگان مطلب واضح شود زیرا با تقیه کردن هم باز آن همه اختناق بوجود  
آمد چه رسد به اینکه اگر تقیه هم نمی‌شد. لذا عده‌ای خدمت  
معصومین علیهم السلام می‌رسیدند و می‌گفتند شما «مهدی» هستید و چون معنی  
«مهدی» عام است بعضی سوال می‌کردند شما «مهدی القائم» هستید و باز  
پاسخ کافی نمی‌گرفتند و با سوالات دیگری در پی جواب واضح بودند.  
مثلاً راوی که سوال می‌کند حضرت می‌فرماید کلنا قائم بامرالله باز می‌پرسد  
فانت المهدی حضرت می‌فرماید کلنانهدی الی الله باز می‌پرسد فانت  
صاحب السیف حضرت می‌فرماید کلنا صاحب السیف و وارث السیف تا  
شاید عده‌ای پاسخ‌طلبی را کنار بگذارند همه این گونه پاسخ دادن‌ها و  
واضح و صریح پاسخ ندادن برای ردگم کردن بوده البته مومنین چون زیرک  
هستند خصوصی‌تر سوال می‌کردند و جواب قانع‌کننده‌ای دریافت  
می‌نمودند.

خلاصه به دلایل مختلف که از همه مهمتر وضع و خیم سیاسی زمان  
امام حسن عسکری علیه السلام و اوایل غیبت است، امر بر عده کثیری مشتبه شده.  
از طرفی هم افراد مقام پرست و فرصت طلب متاسفانه در لباس عالم  
شیعی حرفه‌ای زده‌اند که حرفه‌ای آنان و ناواردی و غرض‌ورزی بعضی از

مسلمین جهان در این عصر باعث شده که مسئله «مهدویت» خیلی پیچیده شود و بحث پیرامون آن دشوار، برای روشن شدن مطلب باید توضیح دهیم که مثلاً بعضی نوبختی‌ها در دشوار شدن مطلب چه نقشی داشته‌اند، مقدمتاً می‌گوئیم «نوبخت» که جدّ خاندان نوبختی بوده منجم و مترجم خالد بن یزید بن معاویه بوده و بعد منجم منصور عباسی شده. این فرد از شهر اهوازِ خوزستان ایران و زرتشتی بوده، در اواسط خلافت منصور مسلمان می‌شود و بیش از صد سال عمر کرد. پسرش سهل هشتاد سال زیست و هفت خلیفه را درک نموده خلاصه این خاندان در آن زمان خاندانی اشرافی و معروف بودند، یکی از این چهره‌ها حسن بن موسی بوده، حسن بن موسی چهره‌ای است که در اواسط نیمه دوم قرن سوم هجری به امامیه پیوست ولی چون دیدگاه معتزلی داشته دقیقاً تلقی او از امامت صبغه معتزلی دارد حال چنین فردی مولف کتاب «فرق الشیعه» شده، البته در این کتاب اعلام داشته امام حسن عسکری پس از خود فرزندی به جانشینی گذاشته که دوازدهمین امام است ولی باز کتاب «فرق الشیعه» را نمی‌توان به عنوان یک سند محکم به آن تکیه داد و باید گفت این کتاب یک متن ناقص تاریخی است که مبنای علمی، کلامی ندارد.

مع ذلک شخصی بنام دکتر ساشادینا که افریقائی و از کشور تانزانیا می‌باشد کتابی را که در این رابطه نوشته و به دانشگاه‌های آمریکا و انگلستان رسانده سعی کرده حرفهایش را استناد به کتاب نوبختی دهد، و حرفهایش هم با اینکه شیعی مذهب است نشان می‌دهد که ایده «مهدویت» در شیعه امامیه را بدرستی نفهمیده و دیدگاه او تقریباً همانند دیدگاه‌های فرقه‌های واقفیه است و علت درست نفهمیدن او آن است که این کتاب را به عنوان پایان نامه فوق‌لیسانس خود نوشته و ظاهراً از ابزار

تحقیق و شرایط لازم علمی تحقیق برخوردار نبوده.  
باید گفت باز خدا رحمت کند حسن بن موسی نوبختی را اما خدا خود می داند که با ابوسهل نوبختی و ابو جعفر برادر او چه باید بکند، این چهره واقعاً مدتی وجودش مشکله بزرگی برای شیعیان بوده است.  
ابوسهل صاحب نفوذ در دستگاه عباسیان بوده است، این نیز مشرب کلامیش، کلام معتدلی بوده، در این خاندان می توان گفت ابو اسحاق نوبختی نخستین متکلم بوده که به دیدگاه‌های کلامی شیعه در امامت نزدیک شده است، البته بعضی از نوبختی‌ها خوب و بعضی بسیار خوب بوده‌اند که بهترین آنها حسین بن روح نوبختی بوده این شخص آنقدر ارزشمند بوده که بنا بر نقلی تازه چند تار موئی بر گونه‌اش روئیده بوده که نایب خاص حضرت می شود، درست در ناباوری عده‌ای که خود را کاندیدای این سمت کرده بودند، یکی از این کاندیداها ابوسهل بوده، او صاحب شوکت و ثروتی هنگفت بوده و رهبری اجتماعی عامه شیعیان را در دست داشته و به حل و فصل امور و اختلافات حقوقی، شخصی، طایفه‌ای و قومی جامعه شیعی می پرداخته و وقتی علی رغم انتظار و باور او حسین بن روح نوبختی به عنوان سفیر امام منصوب شد، ابوسهل سخت برآشفته و به تحریکات گسترده‌ای دست زد بعضی معتقدند دستگیری حسین بن روح و پنج سال زندانی شدنش از توطئه‌های پشت پرده ابوسهل بوده و وقتی دریافت که دامنه نفوذ نایب خاص حضرت، اعتبار و نفوذ و موقعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی او را در جامعه شیعی خدشه دار کرده است، ابتداءً در محافل متکلمان بزمی خلافت و سپس در مجامع عامیانه شیعه اعلام کرد که امام دوازدهم پس از طی یک عمر طبیعی در گذشته و فرزندش جای او را گرفته است.

و بعضی هم معتقدند در قتل فجیع حلاج نیز دست داشته است. ابو جعفر نوبختی برادر ابوسهل نیز بر نقطه نظرهای برادرش تاکید می‌کرد. اینک باید بگوئیم علت اینکه یکی از بحثهای این کتاب بحث «مهدویت» قرار داده شد با اینکه دهها بحث دیگر را می‌توان مطرح نمود، انتخاب این بحث در «دوازده بحث» همین مهم بودن آن است زیرا علاوه بر آنچه گفته شد همین الان هم افرادی هستند که می‌گویند «مهدی موعود» منحصر به فرد خاصی نیست بلکه هر کس صلاحیت مهدویت را داشته باشد و قائم بالسیف شود می‌تواند «مهدی موعود» بشود و جهان را به صلح و عدالت بکشد.

از اینرو نه تنها در این کتاب بلکه در بسیاری از کتب پیرامون حضرت این بحث مطرح شده، لیکن مثلاً در نجم الثاقب بحث تحت عنوان «در اثبات بودن مهدی موعود» همان «حجة بن الحسن» مطرح شده و بنده نیز در «ده بحث» همین عنوان را اسم بحث قرار داده بودم، خلاصه این بحث، بحث مهمی بوده و هست چرا که اگر منجی در «تشیع» این قیود مخصوصاً فرزند «امام حسن عسکری بودن» را نداشته باشد و شخص مشخصی نباشد هر قلدری و هر ماجراجوئی که موعود استعمار یا مولود استبداد و مزدور استثمار باشد می‌تواند خود را به عنوان «موعود تاریخ» و «موعود ملل» و مجری حق و عدالت جا بزند و از همه نیروهای منتظرین برای منافع خود کمک بگیرد.

از اینرو استاد شهید سید محمد باقر صدر نیز در کتاب «امام مهدی حماسه‌ای از نور» در این زمینه مطلبی دارند بسیار زیبا که شما می‌توانید به صفحات ۶۶ تا ۷۱ این کتاب مراجعه کنید.

و اینک برای تائید نظریه شیعه امامیه که «مهدی موعود» همان امام



دوازدهم شیعه امامیه می باشد هم او که فرزند حسن است، نهمین فرزند امام حسین علیه السلام و از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام می باشد روایاتی را می آوریم: در کنز العمال جلد ۱۴ صفحه ۲۶۱ «رجل من قریش من عترتی....»

در ملاحم صفحه ۷۴ «اسم المهدی اسمی....»

در کنز العمال جلد ۱۴ صفحه ۵۸۴ «ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لفاطمه ابشری بالمهدی منک» در البراهن متقی صفحه ۹۴ «ان النبی قال لفاطمه و الذی بعثتنی بالحق منهما مهدی هذه الامه» ای من الحسن و الحسین این روایات از هلال نقل شده و در همان صفحه از امام حسین علیه السلام روایت شده که «ان النبی قال لفاطمه یا بنیه المهدی منک در المهدی الموعود المنتظر جلد ۱ صفحه ۲۸۵ از امام صادق علیه السلام:

«الخلف الصالح من ولدی و هو المهدی...»

در ملاحم صفحه ۱۶۶ «المهدی اسمه اسمی....»

در ملاحم صفحه ۱۷۸ و صفحه ۷۴ روایت کند که قتاده به پسر مسیب گفت مهدی حق است او در جواب گفت حق است، پرسید از قریش است او گفت از قریش است پرسید از کدام قریش گفت از بنی هاشم و از عبدالمطلب گفتم از کدام عبدالمطلب گفت از اولاد فاطمه.

در البراهن صفحه ۹۵ از علی علیه السلام و عایشه هر دو نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «المهدی رجل من عترتی....»

در البراهن صفحه ۹۵ از زهری روایت کند:

«المهدی رجل من ولد فاطمه ابنة النبی و ما الخلافه الا فیهم»

در البراهن صفحه ۹۳ از حذیفه از رسول خدا روایت شده:

«المهدی رجل من ولدی لونه لون عربی....»

در المهدی الموعود المنتظر جلد ۱ صفحه ۲۶۵

«المهدی رجل من ولدی وجهه کالقمر الدری»

در کنز العمال جلد ۱۴ صفحه ۲۶۴ فرمود:

«المهدی رجل من ولدی وجهه کاکوکب الدری»

در کنز العمال ج ۱۴ ص ۵۹۱ «المهدی رجل منا من ولد فاطمه

در ملاحم ص ۸۵ و کنز العمال ج ۱۴ ص ۵۹۸ از امیر مومنان روایت

شده که از رسول خدا سوال نمودم، مهدی از ما اهل بیت که پیشوایان

هدایت هستیم می باشد یا از غیر ما؟ فرمود از ما است بما ختم می شود

دین چنانچه به ما فتح شد و بواسطه ما از گمراهی فتنه نجات یابند چنانچه

از گمراهی شرک نجات یافتند و بواسطه ما خداوند الفت می اندازند بین

دلهای ایشان در دین بعد از دشمنی و فتنه، چنانچه الفت انداخته بین

دلهای ایشان بعد از عداوتی که از شرک بوده.

در البراهن صفحه ۹۹ «المهدی منا اجلی الجبهة...»

در ملاحم صفحه ۱۶۳ «المهدی منا اهل البيت يصلحه الله فی ليله...»

در دلائل الامامه طبری ص ۲۵۶ «المهدی منا فی آخر الزمان...»

در ملاحم ص ۱۶۶ «المهدی منا یعیش...»

در ملاحم ص ۷۳ «المهدی مولده بالمدينه من اهل بيت النبي...»

در غیبت طوسی ص ۲۸۲ «المهدی والقائم واحده...»

در ملاحم ص ۸۶ «المهدی هو رجل منی...»

در غیبت نعمانی ص ۲۱۲ «یا امیر المومنین نبئنا بمهدیکم...»

در ملاحم ص ۸۶ «یخرج من ولد الحسین من قبل المشرق...»

رساله خامسه مفید ص ۳۹۶ «ان الثانی عشر نغیب غیبه..»

همان کتاب ص ۴۰۰ قال کمیل دخلت علی امیر المومنین و هو ینکث

فی الارض فقلت له یا مولای مالک تنکث الارض ارغبة فیها فقال عليه السلام والله

ما رغبت فيها ساعة قط و لكنى أفكر فى التاسع من ولد الحسين  
در المعجم جلد ۱ ص ۱۵۴ «الائمة بعدى اثنا عشر اولهم انت يا على و  
آخرهم القائم الذى...»

و در کتاب سلیم بن قیس نقل شده است که حضرت رسول ﷺ برای  
حضرت علی عليه السلام یک ائمه را نام می برد تا مِنْهُمْ مهدی هذه الامه  
الذى...

در منتخب الاثر ص ۹۴

قال رسول الله ﷺ يا حسين انت الامام و اخ الامام و ابن الامام تسعة من  
ولدك الامام امناء معصومون و التاسع مهديهم فطوبى لمن احبهم و الويل  
لمن ابغضهم

تا به اینجا آنچه را از احادیث اشاره کردیم و سند داده شد اکثراً عربی  
نوشتیم و محققین می توانند به آدرس سندها مراجعه و کامل آنها را  
ملاحظه کنند و برای آنها هم ترجمه کردن لازم نیست. ولی برای فارسی  
زبانها از هر امامی روایتی را به فارسی می نویسم و آخرین حدیث را هم  
ترجمه می کنیم.

رسول خدا به امام حسین عليه السلام فرمود: تو خود امام و برادر امام و پسر امام  
هستی ۹ نفر از اولاد تو امام هستند که آنها امینهای معصوم می باشند و  
نهمی آنان مهدی آنها خواهد بود، پس خوشی و سعادت از آن کسی است  
که دوست داشته باشد آنان را و ناراحتی و هلاکت است برای کسانی که  
دشمنی کنند ایشان را.<sup>۱</sup>

۱. این روایت و ۱۱ روایت بعد از کتاب ده بحث پیرامون حضرت حجت ص ۴۷ تا ۵۱ نقل شده  
است.

امام اول فرمود: اگر از روزگار باقی نماند مگر یک روز خداوند برمی انگیزد مردی از اهل بیت علیهم السلام مرا که آن را پراز عدل کند همان طور که پراز ظلم شده.

امام دوم فرمود: قائم آن کسی است که روح الله عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گذارد. و خداوند مخفی می دارد ولایت او را تا از کسی برگردن او بیعتی نباشد و او نهمین اولاد برادرم حسین است.

امام سوم علیه السلام فرمود: از ما دوازده مهدی (عج) است اول ایشان امیرمومنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آنها نهمین فرزند من است، اوست قائمی به حق که زنده کند خداوند به او زمین را پس از مردن آن و غالب کند خداوند به او دین را بر همه دینها.

امام چهارم علیه السلام فرمود: فرزند حسن عسکری نامش حجة الله است که غایب شود مدتی مدید و چون ظاهر شود دنیا را از عدل و داد پر کند پس از آنکه پر شده باشد از ستم و بیداد.

امام پنجم علیه السلام فرمود: صبحه ای از آسمان بیاید که حق در حضرت و شیعیان او می باشد و در این هنگام است خروج قائم ما.

امام ششم علیه السلام فرمود: پسر حسن مهدی می باشد که چون قیام کند ۳۱۳ نفر اطراف او جمع شوند به عدد مردان بدر و چون زمان خروج برسد شمشیر او از غلاف بیرون آید و ندا کند ای ولی خدا برخیز و بکش دشمنان خدا را.

امام هفتم علیه السلام فرمود: پس از من علی و پس از او محمد و پس از او علی و پسرش حسن و پس از او پسرش حجة القائم المنتظر است که پس از غیبت طولانی آنگاه ظهور کند، و هیچکس نمی تواند وقت ظهور او را معین کند.

امام هشتم علیه السلام فرمود: خلف صالح مهدی و صاحب الزمان و فرزند ابو

محمد حسن بن علی العسکری می باشد و در جواب کسی که از "قائم" سوال کرده است فرمود: او چهارمین فرزند من است.

امام نهم علیه السلام فرمود: او سیمی از اولاد من است و برای او غیبتی است که طول می کشد مدت آن و در آن غیبت ثابت قدمان بحال خود باقی هستند تا آخر عمر.

امام دهم علیه السلام فرمود: امام بعداً حسن است و بعد از او پسرش "قائم" که او آن کسی است که پر کند زمین را از عدل.

امام یازدهم علیه السلام فرمود: الحمد لله که خدا مرا از دنیا نبرد تا آنکه به من داد خلف و جانشین مرا که شبیه ترین مردمان است به رسول خدا از جهت خلقت و خلق و حفظ می کند او را خدای تعالی در غیبت او تا ظاهر کند او را و جهان را پر از عدل و داد نماید.

## بحث هفتم

### راجع به غیبت آن حضرت

ابتداً روایاتی چند پیرامون "غیبت" نوشته می شود:

در کافی جلد اول صفحه ۳۳۸ از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند اگر خبردار شوید که صاحب این امر غایب شده انکار نکنید. و در صفحه ۳۳۵ روایت شده که برای صاحب این امر غیبتی است، در آن زمان هر کس بخواهد دینش را حفظ کند بمانند آن است که با دست شاخه درخت قتاد را خراطی کند (قتاد درختی است با تیغ و خار زیاد) چه کسی از شما خرط القتاد تواند کرد؟ حضرت در این لحظه سر مبارک بزیر انداخته سپس فرمود صاحب الامر را غیبتی است باید هر بنده ای از خدا بپرهیزد و از دین خود محافظت نماید.

در کفایة الخصام صفحه ۶۸۳ حدیث ۲۹ از حموینی از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده که رسول خدا فرمود مهدی از اولاد من است نام او نام من است و کنیه او کنیه من است برای او "غیبتی" است که گمراه شوند در آن "غیبت" امتهای، سپس مانند شهابی ثاقب خواهد آمد و زمین را از عدل و داد پر کند چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد، یعنی همانگونه که از ستم لبریز شده وقتی بیاید از عدل و داد لبریز خواهد شد.

### «فلسفه غیبت»

در سال ۲۶۰ هجری حضرت مهدی (عج) پدر بزرگوار خود را از دست دادند، در این میان جعفر کذاب که برادر امام حسن عسکری علیه السلام و عموی حضرت (عج) بود خواست بر برادر خود نماز بخواند و از این راه خود را به

دروغ جانشین برادر بداند، در این هنگام حضرت که بیش از پنج سال از سن شریفشان نمی‌گذشت<sup>۱</sup> حاضر شدند و جعفر کذاب را به عقب کشیده، فرمودند «من برای نماز خواندن سزاوارترم» زیرا که امام راستن پس از پدر، یگانه فرزندش "حضرت مهدی" تعیین شده خدائی بود. وقتی حضرت نماز را بر پدر بزرگوارش خواندند این خبر به گوش بنی عباسیان رسید و آنها را بیش از پیش وادار نمود که حضرت را دستگیر کنند، فعالیتها آغاز شد، وقت و بی وقت به منزل حضرت ریخته و می‌خواستند این نور خدا را خاموش سازند. در اینجاست که حضرت می‌بایست یکی از این سه راه را انتخاب نماید:

۱ - در همان زمان قیام کند و با ظلم مبارزه کند.

۲ - بنشیند، مجبور به تقیه شود و صلح تحمیلی نماید.

۳ - غایب شده، هنگام مصلحت ظاهر شود.

از آنجا که خدا می‌خواهد با این وجود پر ارزش زمین را پر از عدل و داد نماید و تحقق چنین امری هم به مشیت الهی و بطور طبیعی متوقف بر آن است که اول پر از ظلم و جور شود تا آنگاه اصلاح کلی انجام پذیرد. و هنوز زمین اینچنین لبریز از ظلم نشده بود پس زمینه اجرای راه اول نبود.

توضیح آنکه: اصلاح همیشه تابع خرابی است. اگر خرابی اندک باشد اصلاح هم اندک، و اگر بنیادی باشد اصلاح نیز بنیادی خواهد بود بطور مثال اگر گوشه‌ای از سقف خرابی پیدا کرد هیچگاه سقف و یا ساختمان را عوض نمی‌کنند بلکه همان مقدار را ترمیم می‌نمایند، اما اگر خرابی ریشه‌ای باشد ناگزیر ساختمان را خراب نموده، از نو می‌سازند. در روایات

۱. ولی چنانچه گذشت مردی کامل بودند

هم تاکید شده که اصلاح جهانی حضرت (عج) بعد از آنی است که تمامی روی زمین را ظلم گرفته، آن را لبریز کند، و چنین امری هنوز هم محقق نشده است.

پس ظهور حضرت هم که متوقف بر چنین امری است طبیعتاً نباید زودتر انجام گیرد و بالنتیجه حضرت نمی‌بایست در آن زمان قیام کند. راه دوم هم برای شخصیت "حضرت مهدی" که می‌خواهد جهان ظلم را دگرگون سازد صحیح نبود. چون اگر بخواهد در جامعه بوده، غایب نگردد و بر فرض مصلحت نبودن قیام، ناگزیر می‌بایست با طاغوتیان صلح و سازشی داشته و با آنان عهد و پیمانی ببندد. این نیز در خور یک رهبر جهانی نخواهد بود، این معنا را می‌توان از جمله‌ای که در بحث قبل از امام دوم علیه السلام نقل شد که فرمود «خداوند مخفی بدارد ولایت او را تا از کسی برگردن او بیعتی نباشد»، استفاده نمود. چون حضرت قبل از این جمله در جواب کسی که به مصالحه آنحضرت با معاویه اعتراض کرده بود فرموده است «مگر نمی‌دانی برای هر یک از ما عهد و پیمانی بر طاغیان زمان ما می‌باشد مگر قائم آل محمد علیه السلام که او عهدی با کسی ندارد» از این جمله بخوبی می‌توان استفاده کرد که چون حضرت نباید عهد و پیمانی با طاغوتیان داشته باشد روی این حساب راه دوم هم صحیح نبوده و حضرت ناگزیر به انتخاب راه سوم بوده و می‌باشند حتی یحیی الله تعالی دنیه به و یمکنه فی أرضه.

دیگر آنکه بر فرض حضرت می‌خواست راه دوم را هم انتخاب کند نمی‌توانست چرا که باز هم آنها دست بردار نبودند چون آنها بوسیله روایات وارده از معصومین علیهم السلام بخوبی می‌دانستند بالاخره کسی که اساس ظلم را برمی‌اندازد همین وجود مبارک است، از اینرو در هر صورت بفرکر



خام خود قصد شهید کردنش را داشتند و به هیچ عنوان صرف نظر نمی‌کردند، این بود که حضرت چاره‌ای جز پنهان شدن را ندیدند و به ناچار پنهان شدند.

از اینرو می‌بینیم در بعضی روایات کلمه لابد یعنی ناچار بکار رفته به عنوان نمونه: در کافی جلد اول صفحه ۳۴۰ امام صادق علیه السلام فرمود، ناچار است صاحب این امر از غایب شدن و پنهان گشتن و ناچار است در غیبتش از عزلت و گوشه‌گیری، مدینه منزل خوبی است و با سی نفر وحشتی نیست.

و در بعضی روایات صریحاً فرموده‌اند می‌ترسد.

در کافی جلد اول صفحه ۳۳۷ از امام صادق علیه السلام روایت شده حضرت فرمود برای غلام غیبتی است پیش از آنکه قیام کند راوی سوال می‌کند چرا؟ فرمود می‌ترسد.

بعد حضرت توضیحی راجع به قسمتی از فلسفه غیبت می‌دهند، زیرا قسمتی از فلسفه غیبت همان بود که عرض شد که حضرت می‌بایست یکی از سه راه را انتخاب می‌کردند و راهی جز پنهان شدن نبود با بیانی که عرض شد، قسمتی دیگر از فلسفه غیبت نیز امتحان اُمّت است یعنی خداوند اراده کرده شیعه را در زمان غیبت امتحان کند از اینرو نحوه ولادت آنچنان که بیان شد شکل می‌گیرد، به نحوی که در این روایت حضرت می‌فرماید اوست انتظار کشیده شده، اوست که شک در ولادتش می‌کنند، بعضی می‌گویند پدرش بدون فرزند از دنیا رفت، بعضی گویند در حمل است، بعضی گویند دو سال قبل از موت پدرش به دنیا آمده، همه اینها بخاطر امتحان است که باطل جویان به شک افتند، در اینجا زراره سوال می‌کند، برای پیروزی در این امتحان چه باید کرد؟ حضرت به خواندن

دعای «اللهم عرفنی نفسک...» توصیه می‌فرمایند.

و در صفحه ۳۳۸ آمده است حضرت صادق فرمود برای قائم عج غیبتی است پیش از قیامش عرض شد چرا؟ فرمود از کشته شدن می‌ترسد. و در همان صفحه روایتی تکان دهنده و امیدوارکننده‌ای نقل شده که چون به مومنین امید می‌بخشد روایت را کامل بیان می‌کنیم:

مفضل بن عمر گوید خدمت امام صادق علیه السلام بودم که عده‌ای در محضر مبارک حضرت بودند حضرت خطاب به جماعت فرمود قسم به خدا صاحب این امر از شما پنهان و غایب خواهد شد. تا حدی که از یادها برود، بطوری که گفته شود آن مرد هلاک شده و معلوم نیست در کدام دره افتاد، شما شیعیان سر و ته شوید چنانچه کشتی در امواج دریا واژگون شود، برای هیچ کس نجاتی نیست مگر کسی را که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در قلبش نوشته باشد و با روح خود او را مؤید گردانده باشد، دوازده پرچم برافراشته شود و با هم اختلاف داشته باشند به گونه‌ای که دانسته نشود کدام حق است و کدام باطل - تا این قسمت از روایت تکان دهنده است - به نحوی که مفضل گریه‌اش می‌گیرد حضرت می‌پرسند چرا گریه می‌کنی مفضل گوید چگونه گریه نکنم در حالیکه شناخته نشود کدام حق و کدام باطل هستند - در این قسمت روایت امیدواری داده می‌شود - زیرا مفضل می‌گوید در محل جلسه سوراخی هویدا بود که از آن نور خورشید به داخل می‌تابید حضرت فرمود آیا این روشن است؟ عرض کردم بلی حضرت فرمود: امر ما روشن‌تر از این است.

و این به خوبی روشن است با آنچه ما از اخبار و روایات و قرآن کریم در دست داریم، زیرا در همه زمینها آنچه حق است بیان شده.

در غیبت نعمانی صفحه ۱۷۴ باز مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام

روایت کند که فرمود برای صاحب این امر غیبتی است که در رابطه با آن می فرماید ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین.

و در صفحه ۱۸۲ از اسماعیل بن جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده که حضرت بودن "غیبت" را برای حضرت بیان می کند و با دست اشاره به ذی طوی می نماید یعنی حضرت در دره های ذی طوی که مکانی است در مکه پنهان خواهند شد بخاطر همین است که در دعای ندبه هم ابر ضوی ام ذی طوی گفته شده است. و شاید بتوان گفت بحث رضوی و ذی طوی مانند بحث وادی السلام است که چگونه ارواح تمام مومنین در آنجا خواهند بود همانطور که در آن جا گفته شده وادی السلام جائی است که در آن خورشید طلوع و غروب می کند شاید ذی طوی مثل وادی السلام باشد.

### غیبت صغری

بالاخره امام زمان عج در سال ۲۶۲ و یا ۲۶۵ در سن ۷ یا ۱۰ سالگی در روز جمعه ۱۰ شوال غایب شدند، ولی از آنجا که شیعیان با داشتن امام خو گرفته و تا آن زمان امامان علیهم السلام را یکی پس از دیگری دیده و با آنان رابطه مستقیم داشتند از این جهت تاب و تحمل آن را نداشتند که بطور کلی رابطه با امام زمان (عج) خود را قطع کنند از اینرو با اینکه امام غایب بود لکن مردم با واسطه با حضرت تماس می گرفتند و به حل مشکلات خود می پرداختند.

### نواب آریعه

این واسطه ها که یکی پس از دیگری حدود ۷۰ سال "نیابت خاص" را

بعهدده داشتند چهار نفر بودند:

۱ - عثمان بن سعید عمری: ایشان مرد بزرگواری بوده که حضرت امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام او را توثیق نموده‌اند، از یازده سالگی در خدمت امام هادی علیه السلام بوده و در میان شیعیان بر امانت داری، عدالت و وثاقت معروف بوده است اسم او عثمان پسر سعید و با دو کنیه ابو عمرو و ابو محمد مکنی گشته، ابو عمرو به اعتبار پدر بزرگش که عمرو بوده و ابو محمد به اعتبار پسرش که محمد بوده - دومین نایب امام - به القاب سمان و زیات و اسدی و عسکری نیز ملقب می‌گشته است. دو لقب سمان و زیات به اعتبار کسب ایشان بوده که فروشنده روغن زیتون بوده و اسدی به اعتبار قبیله‌اش که بنی اسد بوده و عسکری به اعتبار آنکه از محله عسکر سامرا بوده است. دارای دو فرزند ذکور بوده ۱ - محمد بن عثمان - نایب دوم امام علیه السلام - ۲ - احمد بن عثمان.

عبارت امام هادی علیه السلام درباره ایشان چنین است: هذا ابو عمرو الثقة الامین ما قاله لكم فعنی یقوله و ما اداه الیکم فعنی یؤدیه: این ابو عمرو مردی موثق و امین است آنچه وی به شما می‌گوید از طرف من می‌گوید و هر چه به شما می‌رساند از جانب من می‌رساند.<sup>۱</sup>

عبارت امام حسن عسکری علیه السلام نیز شبیه به فرموده پدر است، حضرت فرمود: هذا ابو عمرو الثقة الامین ثقه الماضی و ثقتی فی المحیاء و الممات فما قاله لكم فعنی یقوله و ما اادی الیکم فعنی یؤدیه: «این ابو عمرو مردی موثق و امین است هم مورد وثوق امام گذشته بود و هم در نزد من در زمان حیات و ممات موثق می‌باشد...»

۱. این روایت و دیگر روایات این بحث از کتاب زندگانی نواب اربعه نقل شده است.

و در فراز دیگر فرمود: یا عثمان فانک الوکیل و الثقة المأمون علی مال الله: ای عثمان تو وکیل من و بر ضبط اموال خدا موثق و امین هستی. و باز در حضور جمعی امام زمان (عج) را نمایان می‌سازند و می‌فرمایند: بعد از من این امام شماس است از وی پیروی کنید از این به بعد او را نخواهید دید و هر چه عثمان بن سعید از جانب او به شما خبر می‌دهد بپذیرید فهو خلیفة امامکم و الامر الیه:

او نماینده امام شماس است و نیابت به وی تفویض می‌گردد.

خلاصه ایشان رئیس بر دیگر وکلای امام حسن علیه السلام بوده، تا جائی مورد وثوق بوده که حضرت وقتی مرگشان فرا می‌رسد خانواده خود را به دست ایشان می‌سپارند، مراسم دفن و کفن حضرت به عهده ایشان گذاشته شده، معرف امام زمان (عج) و خصوصیات حضرتش بوده، در رسوا کردن جعفر کذاب نقش بسزائی داشته، قبل از آنکه پایتخت خلفا از سامرا به بغداد بیاید ایشان به بغداد آمده و در آنجا فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی داشته و کارگزاران و معاونانی داشته است، در تاریخ وفات ایشان اختلاف است، در همان بغداد مدفون می‌گردد و تا امروز مقبره او زیارتگاه شیعیان می‌باشد.

۲ - محمد بن عثمان: نایب دوم فرزند نایب اول است یعنی محمد فرزند عثمان بن سعید می‌باشد، ایشان در زمان حیات پدرش از طرف امام حسن عسکری علیه السلام به نیابت امام زمان معرفی شدند و پدرش هنگام مرگ امر نیابت را به دستور امام زمان (عج) به فرزندش محمد سپرد، هنگامی که عثمان بن سعید مرحوم شد از طرف امام زمان عج توقیعی برایش آمد که ابتدای آن تسلیت گفتن است و در انتها حضرت فرموده‌اند و کان من کمال سعادتة آن رزقه الله ولداً مثلک یخلفه من بعده و یقوم مقامه بأمیره و یترحم

علیه و اقول الحمد لله فان الانفس طيبة بمكانک و ما جعله الله عزوجل فیک و عندک اعانک و قواک و عضدک و وفقک و کان لک ولیاً و حافظاً و راعياً از کمال سعادت پدرت آنکه مثل تو فرزندی را با و روزی فرموده که خلیفه و قائم مقام او باشی بامر او و ترحم نمائی و طلب آمرزش کنی از برای او من می گویم که حمد می کنم خدا را پس بدرستی که قلوب شیعیان نیکو و مسرور شده است به مکان و منزلت تو و آنچه خداوند در تو و در نزد تو قرار داده است، حقتعالی تو را یاری فرماید و قوت دهد و محکم فرماید و توفیق عطا نماید و تو را حافظ و نگهبان باشد.

توقیعی دیگر را که در زمان نیابت ایشان برای اسحاق بن یعقوب آمده بخاطر اهمیّت آن، قسمتی را آورده و بقیه را اشاره می نمائیم اسحاق بن یعقوب درخواست جواب از مسائلی را کرده و برای او از طرف حضرت توقیعی آمده در این توقیع اول مسئله خویشاوندان حضرت روشن شده است فاعلم انه لیس بین الله عزوجل و بین احدٍ قرابة چون از پسر عموهای حضرت کسانی بوده اند که منکر حضرت بوده اند در این رابطه حضرت می فرمایند من انکرنی فلیس منی و سبیله سبیل ابن نوح «بین خداوند و هیچ فردی خویشاوندی نیست و هرکس منکر من شود از من نیست و راهش راه پسر نوح است. اما سبیل عمی جعفر و ولده فسبیل اخوة یوسف علیهما السلام» ولی راه عمویم جعفر و پسرش راه برادران یوسف علیهما السلام است، از اینرو می بینیم حضرت ایت الله نجفی مرعشی می فرمودند نگوئید جعفر کذاب بگوئید جعفر تواب.

بعد چند مسئله فقهی و اعتقادی جواب داده شده و بعد جمله معروف و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم را فرموده اند بعد راجع به چند شخصیت سوال شده که

حضرت جواب داده‌اند، راجع به نایب دوم خود فرموده‌اند و اما محمد بن عثمان/العمری -رضی الله عنه و عن ابیه من قبل- فانه ثقتی و کتابه کتابی «و اما محمد بن عثمان عمری... -که خدا از او راضی باشد و قبل از آن هم خدا از پدرش راضی باشد- پس به درستی که او مورد وثوق من است و نبشتار او نوشته من است. بعد راجع به خمس سوال شده حضرت فرموده‌اند: اما الخمس فقد ابیح لشیعتنا و جعلوا منه فی حل الی وقت ظهور امرنا «خمس برای شیعیان ما مباح و برای آنها تا ظهور ما حلال گشته است».

در انتها راجع به چگونگی استفاده مردم از حضرت در زمان غیبت می‌فرمایند: و اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس اذا غیبتها عن الابصار السحاب و انی لآمان لا اهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاغلقوا باب السؤال عما لا یعنیکم و لا تتکلفوا علم ما قد کفیتم و اکثروا الدعاء بتعجیل الفرج فان ذلک فرجکم «و اما چگونگی انتفاعی که مردم در غیبت من از من می‌برند همچون انتفاع از خورشید است هنگامی که در پشب ابرها پنهان شود. من آمان مردم روی زمین هستم همان طور که ستارگان آمان اهل آسمانها می‌باشند بنابر این سؤالی که به شما سودی ندارد پرسش نکنید و خود را به خاطر چیزی که نیازی به آن ندارید به مشقت نیندازید برای تعجیل در فرج و ظهور من زیاد دعا کنید که این دعا کردن رهایی شما از قید و بندها را تضمین می‌کند و در کار شما گشایش حاصل نماید.

از نایب دوم احادیثی نقل شده بعضی راجع به تولد حضرت است، بعضی راجع به حرام بودن ذکر نام حضرت و بعضی برای رفع تردید شیعیان راجع به وجود حضرت بوده که از ملاقات خود با حضرت و اینکه

حضرت هر سال در موسم حج در مکه هستند خبر داده شده است. ایشان در بعضی موارد از امور غیبی و پنهانی خبر می‌داده‌اند، شیوه فعالیت ایشان بیشتر بر این متمرکز بوده که از شیعیان راجع به وجود حضرت رفع تردید نمایند و طبق روایاتی که نقل شده ایشان زمان مرگ خویش را قبلاً می‌دانسته‌اند.

در اینکه ایشان چند سال نیابت کرده‌اند چون در سال نیابت پدر بزرگوارشان اختلاف هست اینجا نیز اختلاف می‌باشد ولی آنچه مسلم است ایشان و پدرشان جمعاً تا سال ۳۰۵ نیابت کرده‌اند.

### «مدعیان دروغین نیابت»

در زمان نایب دوم هشت نفر ادعای نیابت کرده‌اند دو نفر دیگر هم بعداً چنین ادعائی کرده‌اند یکی در زمان نایب سوم، یکی هم بعد از وفات نایب چهارم.

این مدعیان دروغین نیابت عبارتند از:

- ۱ - ابو محمد حسن شریعی، ۲ - محمد بن نصیر نمیری،
- ۳ - احمد بن هلال عبرتائی، ۴ - ابو طاهر محمد بن علی بن بلال،
- ۵ - ابوبکر محمد احمد بن عثمان، ۶ - اسحاق احمر، ۷ - باقطنی، ۸ - حسین بن منصور حلاج، ۹ - شلمغانی، ۱۰ - ابو دلف کاتب.

۳ - حسین بن روح نوبختی: کنیه ایشان ابو القاسم بوده و در اینکه ایشان نوبختی بوده‌اند یا قمی دو نظر وجود دارد ولی شاید بتوان جمع نمود به این شکل که پدر ایشان قمی بوده و مادرشان نوبختی و یا اینکه در آن زمان مثل این زمان که فرضاً می‌گوئیم فلانی از کربلائیهای مقیم قم است و فلانی از کربلائیهای مقیم مشهد است، ایشان نیز از شاخه بنونوبخت قم بوده و بعد هم به بغداد مهاجرت کرده است. از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام



بوده و در زمان محمد بن عثمان از کارگزاران نزدیک وی به حساب می آمده محمد بن عثمان از دو سال قبل از وفات خود با ارجاع بعضی از شیعیان به حسین بن روح برای دادن سهم امام و غیره به ایشان، زمینه را برای نیابت وی از طرف امام زمان (عج) هموار می نمود و اگر بعضی چیزی در این رابطه می گفتند می گفت این دستور از طرف امام صادر شده است. و علت این مقدمات و تمهیدات آن بود که نایب اول و دوم از ناحیه امام توثیق شده بودند ولی با گذشت چهل سال از حضور معصوم شرایط اجتماعی فرق کرده و نصی هم در زمان حضور در رابطه با نیابت ایشان نبود، علاوه بر این چون در میان وکلاء محمد بن عثمان که یکی از آنها حسین بن روح بود خیلی ها به محمد بن عثمان نزدیکتر بودند مخصوصاً جعفر بن احمد تا جائیکه محمد بن عثمان او را عمر طعامش از منزل جعفر بن احمد بوده، بطور معمول اوضاع اقتضاء داشته که مثلاً جعفر بن احمد نایب سوم شود ولی از آنجائیکه نظر امام روی حسین بن روح بوده می بایست تمهیدات کار فراهم شود، با این همه تا لحظات آخر اوضاع هنوز عوض نشده و قرب جعفر بن احمد بیشتر بوده لذا علامه مجلسی از شیخ طوسی روایت کرده که وقت احتضار محمد بن عثمان، جعفر بن احمد در بالای سر او نشسته بود و حسین بن روح پائین پا در آن حال محمد بن عثمان به جعفر بن احمد رو کرد و گفت مامور شدم که ابوالقاسم حسین بن روح را وصی خود نمایم و امور را به او واگذارم. چون جعفر بن احمد شنید که امر وصیت باید منتقل به حسین بن روح شود، از جای خود برخاست و دست حسین بن روح را گرفته در جانب سر محمد بن عثمان نشانید و خود در جانب پایین پای او نشست.

مکاتبه مستقیم حضرت با نایب سوم پس از چهار ماه از نیابتش شروع

می شود و اولین توقیع حضرت در زمان نیابت او در تأیید خود ایشان است، ابوالعباس بن نوح می گوید به خط محمد بن نفیس که از اهواز نوشته بود، دیدم که نوشته است نخستین توقیعی که راجع به حسین بن روح از ناحیه مقدسه صدور یافت بدین گونه بود: نعرفه عرفه الله الخیر کله.... ما او را - حسین بن روح را - می شناسیم خداوند همه خوبیها و رضای خود را به او بشناساند و او را با توفیقات خود سعادت‌مند گرداند، از نامه او اطلاع یافتیم و او کاملاً مورد وثوق و اطمینان ماست. او در نزد ما مقام و جایگاهی دارد که او را مسرور می گرداند خداوند احسان و نیکی خود را درباره او فزون کند....

می توان گفت علت انتخاب ایشان به این امر وفاداری، هوشیاری، صبر و اخلاص ایشان بوده است. علاوه ایشان بسیار به تقیه عمل می کرده، بر اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان خویش شناخت کامل داشته، در مناظرات بسیار نرم و خوش مجلس بوده، ممکن است گفته شود دیگر علت انتصاب ایشان این بوده که بعضی خیال نکنند چون فرد منتصب به نایب قبلی نزدیک بوده به این جهت نایب شده است یعنی بر فرض مثلاً اگر جعفر بن احمد و حسین بن روح در صلاحیت با هم برابر بودند. و جعفر بن احمد نایب حضرت می شد ممکن بود بعضی بگویند روابط باعث چنین انتصابی بوده نه ضوابط ولی با انتصاب حسین بن روح چنین احتمالی رفع می شود و هیچ کس نمی توانسته چنین احتمالی را مطرح کند. وقتی مسئله نیابت حسین بن روح مسلم شد ایشان به دارالنیابه آمدند و رسماً جلوس کردند، بزرگان شیعه به گرد او نشستند ذکاء خادم نایب دوم عصا و کلید صندوقچه محمد بن عثمان را به وی داد و صندوقچه حاوی خواتیم ائمه (انگشترها) بوده و بعضی نقل کرده اند بعد از این جلوس

همگی به خانه شلمغانی می‌روند (ناگفته نماند شلمغانی آن زمان منحرف نبوده).

حسین بن روح وقتی کارش را شروع نمود توانست با روش و شیوه معقولانه و منطقی در بین دوست و دشمن از مقبولیت بالائی برخوردار شود و به خاطر انتصابش به خاندان نوبختی و نفوذ آنها در دربار عباسی اوایل کارش با مانعی از طرف حکومت مواجه نشد و تا سال ۳۱۱ در بغداد آشکار و محترمانه زندگی می‌کرد. ولی بعد بعثت مالی که دیوان از او مطالبه کرده و یکی دو علت دیگر به حبس افتاد، مدت حبس او پنج سال طول کشید، پس از آزادی باز در بغداد با همان عزت و احترام بلکه به نحو شایسته‌تری به اداره امور شیعه مشغول شد. مورخین او را دارای مقام علمی بالا و دارای کرامات و مکاشفات والا معرفی کرده‌اند، از ایشان روایتی در رابطه با چگونگی شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام و روایتی در فضیلت حضرت زهراء علیها السلام نقل شده است. حسین بن روح از سال ۳۰۵ تا سال ۳۲۶ افتخار نیابت خاص حضرت را داشت و در آن سال دار دنیا را وداع گفت.

۴ - علی بن محمد سمري: کنیه ایشان ابوالحسن بوده و لقبش سمري که شاید نسبت به قریه‌ای از قراء بصره باشد. ایشان از خانواده‌ای متدین و بااصالت بوده‌اند، بعضی از اعضاء این خانواده نیمی از درآمد املاک خود را وقف امام یازدهم علیه السلام کرده بودند.

شیخ طوسی سمري را جزء اصحاب امام حسن عسکری به شمار آورده است، نص خاصی در رابطه با نیابت ایشان نبوده مگر آنکه بطور کلی این امر معلوم بوده که حتماً تعیین جانشین از طرف هر نایبی به دستور حضرت انجام می‌شده، مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج می‌نویسد «ولم یقم احد

منهم بذلک الا بنص علیه من قبل صاحب الامر عج و نصب صاحبه الذی تقدم علیه: هیچ یک از اینها (نواب) بدین منصب بزرگ نرسیدند مگر اینکه قبلاً از طرف صاحب الامر عج فرمان انتصاب آنها صادر می‌گشت و شخص قبل از او جانشین خود را تعیین می‌نمود.

در زمان این نایب اختناق شدید شد به نحوی که ایشان نتوانست فعالیت اجتماعی چندانی داشته باشد و شاید به همین دلیل و دلایل دیگر نیابت خاصه به پایان رسید به این شکل که شش روز قبل از رحلت سمري توقیعی از سوی حضرت صادر شد.

«متن توقیع و ترجمه آن»

بسم الله الرحمن الرحيم يا على بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك و بين سته ايام فاجمع امرک و لا توص الى احد فيقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سيأتى من شيعتى من يدعى المشاهدة ألا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو كذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی عظیم.

ای علی بن محمد سمري خداوند برادران دینی تو را در مصیبت تو اجر عظیم کرامت فرماید بدرستیکه در اثنای شش روز آینده وفات خواهی نمود پس جمع کن امر خود را و در کار خود آماده باش، به احدی وصیت نیابت ننما که قائم مقام تو شود بعد از وفات، بدرستیکه غیبت کبری واقع گردید و مرا ظهوری نخواهد بود مگر باذن خداوند تعالی و این ظهور بعد از آن است که زمان غیبت طول بکشد و دلها را قساوت فرا گیرد تا پر شود زمین از جور و ستم و زود است که می‌آیند کسانی از شیعیان من که دعوی مشاهده مرا می‌نمایند آگاه باشید هر کس پیش از خروج سفیانی و رسیدن

صیحه از آسمان دعوی مشاهده نماید کذاب و افتراء زننده است. راوی نقل این توقیع گفته است از این توقیع نسخه برداری کردم و رفتم، روز ششم آمدم دیدم او را که در حال احتضار است از او پرسیدند وصی تو بعد از تو کیست؟ گفت: لله امر هو بالغه: خدا را کاری است که خود به پایان خواهد رساند یعنی باید غیبت کبری واقع شود، این را بگفت و وفات نمود. وفات او در سال ۳۲۹ بود بنابراین ایشان سه سال امر نیابت را بر عهده داشتند قبر شریف ایشان در بغداد در جوار قبر شیخ کلینی است.

### غیبت کبری

از این توقیع به بعد دیگر "نیابت خاص" و غیبت صغری که عبارت از غیبتی کوتاه و ناقص بود تمام گردید. و "نیابت عام" و غیبت کامل که از اولی طولانی تر و بزرگتر است آغاز شد. به این معنی که دیگر کسی با حضرت به عنوان "نایب خاص" تماس نمی گیرد بلکه مردم به اشخاصی عالم که حافظ علوم و اخبار ائمه بوده و بتوانند از روی معرفت و دانش احکام را از احادیث استخراج و استنباط نمایند رجوع کرده و از چنین افرادی به عنوان "نایب عام" حضرت استفاده نمایند چرا که حضرت فرموده اند و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و أنا حجة الله علیهم: راجع به حوادثی که در آینده رخ می دهد به افرادی که سخن و گفته ما را نقل می کنند مراجعه کنید زیرا که آنها حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنها هستم.

### سوالاتی در رابطه با غیبت حضرت:

۱ - وقتی بنا شد که در غیبت کبری رابطه بطور کلی قطع شده و حتی با واسطه هم نتوان به امام دسترسی پیدا کرد نحوه استفاده ما از ایشان چگونه

است؟ یعنی شیعه چگونه از این وجود گر نمایه بهر مند می گردد؟

**جواب:** هر چند ما آن حضرت را نمی بینیم و از دیدگان ما پنهان است و به همین جهت هم در دعای افتتاح می گوئیم: اللهم انا نشکوا الیک فقد نبینا صلی الله علیه و آله و غیبتة ولینا... بار الها ما از نبودن پیامبرمان ﷺ و غایب بودن ولی مان بسوی تو شکوه می کنیم... لا کن این طور هم نیست که بی استفاده باشیم بلکه چون حضرت خورشید عالمتاب هستند هر چند ابری بین ما و آن وجود نوارانی فاصله افکنده ما از نور وجود او همانند نور خورشید که از پشت ابر زمین را روشن می سازد بهر مند می شویم چنانچه در توفیق اسحاق بن یعقوب حضرت خود اینچنین مثال زده اند بهر حال وجودش لطف و عنایات بی کرانش لطفی دگر است.

۲ - سن مبارک حضرت در انتهای غیبت صغری و ابتدای غیبت کبری چقدر بود؟

**جواب:** غیبت صغری تا سال ۳۲۹ طول کشید و حضرت در سال ۲۵۵ به دنیا آمده اند نتیجتاً حضرت در سن ۷۴ سالگی غیبت کبری را آغاز نموده اند.

۳ - چند سال از غیبت کبری می گذرد و هم اکنون سن شریف حضرت چقدر است؟

**جواب:** ۱۰۹۵ سال از غیبت کبری می گذرد و هم اکنون سن مبارک حضرت ۱۱۶۹ سال می باشد.

۴ - مدت غیبت کبری چقدر است؟

در جواب از این سوال دو گونه جواب وجود دارد:

**جواب اول** جوابی است در حد ابتدائی برای مبتدئین که ما عین عبارت ده بحث را می آوریم: غیبت کبری مدتش معلوم نیست زیرا انتهای

آن روشن نمی‌باشد و اگر هم کسی تعیین کند که مثلاً فلان تاریخ انتهای غیبت است و حضرت ظهور می‌کند، اشتباه است. چرا که "وقت تعیین کنندگان دروغ‌گویند" و ظهور انجام نمی‌شود مگر به امر خدا تعالی

اما **جواب دوم:** شکی نیست که غیبت کبری را پایانی است معلوم، هر چند در روایات گفته‌اند بستگی به مشیت حضرت حق دارد و *یَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ* و از همین باب است که مردم را تشویق و توصیه به دعای در تعجیل ظهور کرده‌اند و گفته شده است *تربى الشيعة بالامانيه ولى با اینکه ما اراده و قدرت الهی را مافوق همه چیز می‌دانیم و اگر خداوند بخواهد با یک اراده و گفتن کُن ظهور ایجاد می‌گردد "اذا اراد شيئاً این يقول له کن فیکون"*، اما از آنجائیکه *لكل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون امتی که قبل از ظهور حاکم هستند یا در یک کلمه حکومت باطل مدتی دارند و حتی یک ساعت زودتر نخواهند رفت چنانچه یک ساعت هم در رفتنشان تاخیر امکان پذیر نیست، این قانونی است الهی از اینرو کلمه وقت معلوم که در قرآن آمده است دال بر همین معناست و مسلم است که فلان سال و فلان ماه و فلان روز و فلان ساعت شیطان و شیطان صفتان حکومتش تمام و حکومت حق و امت مسلم و مطیع حکومتش آغاز می‌شود این علم اجمالی به معین بودن مدت غیبت کبری است، حال بحث بر سر آن است که آیا فردی هست که آن وقت معلوم را بداند جواب باز اجمالاً معلوم است همه اجمالاً می‌دانیم که هستند افرادِ ملهم و کسانی که بهره‌ای از علوم بی‌پایان آئمه به آنها از طرق کشف و شهود رسیده ولی چون این گونه سخن را طریقه استدلالی بحساب نمی‌آورند ما نیز قصد جدی برای اثبات نداریم و کلام را قدری عوامانه و حتی طنزگونه ادامه می‌دهیم، گویند روزی یک روحانی از اینهایی که وقتی سر و صدائی*

در هر زمینه‌ای می‌شود به آن دل خوش می‌کنند و دامن می‌زنند، در بحثی که اواخر زمان شاه بدلالیلی بزرگ شد که آیا امام حسین علیه السلام می‌دانست شهید می‌شود یا نه؟ این روحانی حتی پس از انقلاب به این بحث دامن می‌زد و در صدد بود که بگوید امام حسین علیه السلام نمی‌دانست ناگاه فردی عوام و معتقد با ناراحتی از پای منبر بلند می‌شود می‌گوید: آشیخ چطور پسر من مش علی بقال می‌دانست کی شهید می‌شود و امام حسین علیه السلام نمی‌دانست؟!

شاید شما نیز ای خواننده عزیز در زندگی به افرادی برخوردیده‌اید که به آنها الهام شده که در چه تاریخی از دنیا می‌روند با آنکه:

ندانند بجز ذات پروردگار      که فردا چه بازی کند روزگار  
تنها خداست که می‌داند هر نفسی ما ذاتکسب غداً و بای ارض تموت  
و... ولی در عین حال همان خدای عالم ملهم فردی را ملهم می‌نماید،  
همین نیز در آن الله عنده علم الساعة نیز قابل ملاحظه است یعنی با اینکه  
تنها اوست که عنده علم الساعة ولی هم او به فردی یا افرادی الهام  
می‌نماید لانه الملهم (یا ملهم العرب و العجم) گفتم قصد جدی برای  
استدلال ندارم، کلام را طنزگونه ادامه می‌دهم.

گویند شیخ ملا را کراماتی بوده و مردم گفته‌اند:

از کرامات شیخ ما این است

شیره را خورد و گفت شیرین است

و از کرامات دیگرش چه عجب

پنجه را وا کرد و گفت یک وجب

از کرامات ما نیز آن است که گوئیم:

اذا تمت الاغیبت ظهر المهدی



و الدلیل علی ذلك ما جاء فی خطبه البیان فی ص ۲۴۱ من ج الثاني من الزام النصاب مؤلف علی الیزدی.... فیظهر عند ذلك صاحب الرايه المحمديه و الدولة الاحمديه القائم بالسيف الحال الصادق فی المقال یمهد الارض و یحی السنه و الفرض سیکون ذلك بعد الف و مائة و اربع و ثمانین سنه (بالعدد ۱۱۸۴) من سنی الفترة (ای بعد سنه ۲۶۰) بعد الهجرة فعلیک بالحساب فیکشف لک ما نقول:

### اذا تمت ال غی ب ت ظهر المهدی

۵ - آیا این موضوع باور کردنی است که انسانی ۱۱۶۹ سال و بیشتر عمر کند؟

اینجا نیز دو جواب داده می شود:

**جوابی ابتدائی** در حد مبتدئین که ما عین عبارت ده بحث را می آوریم: مدتهاست که دانشمندان راجع به مسئله "طول عمر" بحث و بررسی می کنند، اخیراً به این نتیجه رسیده اند که پیری ربطی به زمان ندارد، گاهی زود فرا می رسد و گاهی با فاصله زمانی بیشتری آشکار می گردد، از اینرو دانشمندان توانسته اند زندگی پاره ای از حیوانات را از صدها برابر عمر طبیعی آنها بیشتر کنند.

برای نمونه "آلکس کامفورت" توانست در آزمایشهای خود طول عمر دسته ای از موشها را پنجاه درصد افزایش دهد. و مطالعه روی پشه ها با افزایش طول عمر آنها حتی تا ۳۰۰ برابر منجر شده است، بالاخره دانشمندان با به دست آوردن موقعیت های چشمگیری روشن ساخته اند که عقب انداختن پیری و طولانی شدن عمر امری است که از نظر علمی امکان پذیر است.

و بر فرض از نظر علمی هم امکان نداشته باشد طول عمر حضرت را از

راه اعجاز ثابت می‌کنیم یعنی بر فرض دانشمندان بگویند پیری و افسردگی یک قانون طبیعی است و انعطاف پذیر نمی‌باشد می‌گوئیم این قانون از سوزاندن آتش که مهمتر نیست، همانگونه که خداوند درباره حضرت ابراهیم علیه السلام یک قانون طبیعی انعطاف‌ناپذیر را در هم شکست و آتش را برای ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت نمود، درباره حضرت مهدی (عج) هم دیگر قانون طبیعی را در هم شکسته و عمر حضرت را بطور اعجاز طولانی نموده است.

اما جواب کامل و توضیح دقیق راجع به معنای صاحب الزمان که در اسم ۷۱ گفتیم انشاء الله بیان خواهد شد. بهتر است این جواب و این توضیح را از زبان حضرت ایت الله العظمی وحید خراسانی بشنوید معظم له در روز چهارشنبه چهاردهم شعبان ۱۴۰۴ در مسجد سلماسی قم به مناسبت شب نیمه شعبان ولادت فرخنده امام زمان (عج) ایراد فرموده‌اند و ما از کتاب پیام امام زمان (عج) نوشته سید جمال الدین حجازی نقل می‌کنیم:

بتر از هر چیز راجع به امام زمان علیه السلام این است که درباره کلمه «امام زمان» فکر کنید، امام زمان (عج) یعنی چه؟ نمی‌گوئیم امام «زمانیات»، بلکه می‌گوئیم امام «زمان». این کلمه متخذه از کلمه «صاحب الزمان» است که در ادعیه و زیارت آمده است، صاحب الزمان است، نه فقط صاحب الزمانیات. اگر درباره اضافه شدن کلمه «صاحب و امام» به «زمان» اندیشه کنید و در اینکه آن حضرت، جلوی زمان و پیش زمان است و زمان، پشت سر او است، فکر کنید، تمام و کمال معرفت را نسبت بحضرت حجّت علیه السلام پیدا می‌کنید. زیرا اصلاً هیچ تعبیری، ادق از این تعبیر نیست و این تعبیر، فقط نسبت بحضرت حجّت علیه السلام و در خصوص آن حضرت است. اگر کسی عمق

این مطلب را بفهمد، خواهد دانست که چرا امام زمان علیه السلام پیر نمی شود. این مطلب که برای بعضی کوتاه فکران، مشکل و معضله‌ئی شده که چگونه است همه پیر می شوند و آن بزرگوار پیر نمی شود و چطور مرور زمان بر او اثری نمی گذارد، که «انّ الشمس و القمر یبلیان کلّ جدید و یقربان کلّ بعید و یاتیان بکلّ موعود» حل می شود. زیرا وقتی شمس و قمر بآنجا میرسند، خاموش می شود، مقام آنحضرت، مقامی است که بمجرد رسیدن شمس و قمری که «یبلیان کلّ جدید» بآن مقام این دو خاموش می شوند، او شمس و قمر را کهنه می کند اما شمس و قمر، او را پیر و فرسوده نمی سازد. و این امامت در مرحله فعلیت، بالنسبه بزمان، نه تنها اهل زمان، از مختصات حضرت حجّت علیه السلام است و جز او برای احدی در عالم چنین مقامی نیست، لذا آنحضرت، ملقب به «صاحب الزّمان» می باشد، پس وجود او، مسیطر بر زمان است.

اینجا است که باید فکر کرد چنین وجود مسیطر بر زمانی که زمان نتواند در او تاثیر کند، احاطه وجودی اش تا چه پایه است و سلطنت او بر کون، تا چه حدّ است.

نتیجه، عبارت از این است که در جمیع مواردی که کلمه «عصر» و «زمان» آمده، همه در آن مقام، منتفی می شود، اگر این مطلب را بدست آورید، آنوقت سوره «والعصر» را هم می فهمید.

«والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات». آن انسانی که «لفی خسر» است و از او «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» استثناء شده، انسان بعد از «عصر» است، اما امام زمان علیه السلام، قبل از «عصر» است، مقام آنحضرت، مقام قبل العصری است، چنانچه روشن شد آنحضرت امام «زمان» است یعنی امام «عصر» است، زیرا یکی از معانی

«عصر»، زمان است و یکی از تفاسیر این سوره هم، عبارت از «زمان» است، والعصر یعنی قسم به زمان و این تفسیر، بسیار تفسیر اساسی و عمیقی است.

چنانچه در القاب حضرت حجّت علیه السلام، کلمه «صاحب الزمان» آمده، کلمه «وَلَّى العصر» هم آمده است، پس او ولایت دارد بر «عصر»، و مقدم است بر «عصر»، و عصر مقدم است بر انسان، که خدا به عصر، قسم می خورد بر اینکه «ان الانسان لفي خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات». نتیجه این مطلب عمیق آن است که تمام نشئه ربح و خسران و خیر و شرّ، مادون آن مقام است. آنوقت باید اندیشید که خدا این چنین کسی را با آن چنان مقامی، برای چه کاری ذخیره کرده است؟ برای آنکه رمز خلقت را احیاء کند.

تمام انبیاء و رسل، مقدمه آمدن پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله بودند و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله هم که مبعوث شد برای آن بود که انسان را بآن کمال مقصودی برساند که لیس فوقه کمال، پس بعثت پیامبران، همه مقدمه است برای بعثت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله، و بعثت پیغمبر خاتم، مقدمه است برای رساندن «انسان» بکمال مقصود انسانی، اما در اثر دخالت دستهایی که ساخته یهود بودند، یعنی آن دو نفر که ساخته احبار یهود بودند و پیدایش سقیفه و آن نقشه هائیکه ریشه اش بر می گردد به یهود، و آن دستگاهی که بدستیاری قسّسین نصاری و احبار یهود تشکیل شد، که عمده، احبار یهود بودند و در قضیه سقیفه، کعب الاخبار خیلی دست داشت که معلوم است از چه کسانی است، آن نقشه الهی برای ظهور رمز خلقت از کار افتاد و به نتیجه نرسید.

چنانکه خواهد می گوید: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا»

درست است، «منا» هم شد، بخاطر آنکه «احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون»، قهراً خدا جلوی فتنه و آزمایش را نمی‌گیرد، و این فتنه و آزمایش، پیش آمد.

بنابر این خداوند تبارک و تعالی، یک نفر را ذخیره کرد که عصارهٔ بعثت و رمز خلقت، باید به وجود او ظاهر شود، و چنین بزرگواری که باید هم نتیجهٔ خلقت و هم نتیجهٔ بعثت، بوجودش ظاهر شود، باید دارای امتیازاتی باشد که برای احدی در عالم نباشد.

یکی از آن امتیازات این است که او با این سیطره و قدرت، باید همچنین بماند، لذا وقتی هم که می‌آید، کارهای آن حضرت، از نظر اهمیت اصلاً قابل مقایسه با کارهای دیگران نیست. اگر ادعیه و زیارات را با دقت بخوانید، آنوقت می‌فهمید قضیه چه خبر است، اصلاً درست ادراک نشده مسئله امام زمان (عج) و ظهور امام زمان (عج) و اهمیت کار آنحضرت، که کار تمام انبیاء و مرسلین یکطرف است و کار او یکطرف، یعنی تمام آنها مطلب را رسانده‌اند تا جائیکه بذر را آماده کرده‌اند و حضرت حجت علیه السلام می‌آید و بمرحلهٔ انتاج می‌رساند.

این چنین کسی است که خداوند ذخیره‌اش کرده و چنان مقامی باو داده که اگر ادراک شود، دانسته می‌شود که نه شمس و قمر در وجود او تأثیر می‌کند نه زمان، نه زمین و آسمان برای او مورد بحث است و نه دنیا و آخرت، خلاصه او وجودی است مسیطر بر تمام نشئات طولیه و عرضیه وجود.

اگر معنای کلمهٔ «امام زمان» فهمیده شود. قهراً معلوم میشود که آنحضرت، هم مقدم بر «زمانیات» است و هم مقدم بر «زمان»، و امامت زمان ممکن نیست مگر آنکه به سرحدّ تجردی برسد که بتواند تمام زمان را امامت کند، و آنچه همهٔ فحول بشر را گیج کرده این است که او بمرحلهٔ

تجردی است که تمام زمان را امامت می‌کند و در عین حال، متجسد است و اجتماع این تجسّد با آن تروّح، و آن تروّح با این تجسّد، از خصوصیات حضرت حجت علیه السلام است این معنی در کلمه «امام زمان» است، امام است برای زمان، و مضاف است به زمان، هم اضافه به زمان دارد و هم در عین حال، امامت زمان را دارد.

مرحوم حاج میرزا احمد، پسر مرحوم آخوند - اعلی الله مقامهما - نقل می‌کرد: «مادر ما بیمار بود، مرضش هم خیلی مرض سختی بود، بطوریکه اطبّا از علاجش عاجز بودند، پدرم از اینکه این بیماری قابل علاج نبود، بسیار ناراحت بود. روزی بما خبر رسید فردی وارد نجف شده که علم رمل قویّی دارد. من و برادرم (حاج میرزا محمد، آقا زاده بزرگ، که استاد همه اساتید خراسان است) هر دو رفتیم بسراغ او، تا درباره بیماری مادرمان از او سئوالاتی بنمائیم. نشانه‌هایش را پرسیدیم و در ایوان حرم مطهر حضرت امیر علیه الصلوة و السلام، بانتظارش نشستیم تا وقتی می‌آید برای تشرف بحرم، با او صحبت کنیم شخص لباس مندرس و ژنده پوشی وارد شد و دانستیم همان کسی است که بدنبالش هستیم، از جای برخاستیم و جلو رفتیم، آمد و نشست، گفتیم ما مطلبی داریم، می‌خواهیم نیّت کنیم و شما جواب دهید، نیّت کردیم و او بلافاصله دانه‌های تسبیح را انداخت و گفت: این شخص بیماری که شما نیّت کرده‌اید، سرتاپایش مرض است، این خوب شدنی نیست و همین دو سه روز برحمت خدا خواهد رفت. از قضا نیّت ما درباره مادرمان و بیماری او بود، بدون اینکه چیزی باو بگوئیم با انداختن چند دانه تسبیح این مطلب را گفت. سپس برداردم بفکر فرو رفت و گفت من نیّتی کرده‌ام چه می‌بینی؟ او دانه‌های تسبیح را انداخت، اما ناگهان رنگش تغییر کرد، بار دوّم دانه‌های تسبیح را انداخت، رنگش

بیشتر متغیر شد، آنگاه گفت: این نیتی که شما کردی درباره کسی بود که الآن در لبنان بود الآن می بینم در کعبه است و الآن که متوجه کعبه شدم، باز می بینم در مدینه است. بار دوم که به دانه های تسبیح توجه کرد، گفت: نیت شما راجع به کسی است که الآن می بینم خورشید دور سرش می گردد و او «امام زمان (عج)» است.»

سخن این مرد، بی حساب نبود که گفته بود «خورشید دور سرش می گردد»، حالا این مرد، که بود؟! معلوم نشد، ایشان می گفت: «بعد از این جریان، ما نزد او رفتیم تا این علم را از او یاد بگیریم، ابتدا عذر آورد و گفت این علم، فقر می آورد، بار دیگر تصمیم گرفتیم به سراغش برویم و چون گمان می کردیم خواسته با ترس از فقر، ما را از فراگیری آن علم منصرف سازد، فرار گذاشتیم که بگوئیم ما به فقرش ساخته ایم، تو این دانش را بما یاد بده، اما از آن پس، هر چه جستجویش کردیم، دیگر نتوانستیم او را پیدا کنیم.»

غرض این است که او گفته بود: «این سؤال راجع به کسی است که خورشید دور سرش می گردد». اگر شما حساب کنید، خورشید دور زمین نمی گردد، این هم که از سابق فکر می کردند خورشید دور زمین می گردد، و آن هیئت غلط بطلموسی که چنان گمان می کرد، اینها یک ریشه اساسی دارد، زیرا در کتب سابقه وادیان سلف، یک کلمات رمزی بوده که درست روشن نشده است.

هیئت بطلموسی هم اشتباه کرده، آنکه خورشید بدور او می گردد، زمین نیست بلکه او، همان کسی است که مقام امامت برخوردار دارد، بله، کسیکه مقام امامت بر زمان را دارد، خورشید دور سر او می گردد. توجه با معرفت به چنین شخصی، خواه ناخواه، انسان را عوض

می‌کند، و یکی از معایب بزرگ ما، عدم توجه به امام زمان علیه السلام است. اینجا است که نمیدانیم فردا در پیشگاه آنحضرت، چه جواب خواهیم داشت؟! مثلاً اگر برنامه زندگی خودمان را حساب کنیم، دیروز صبح آمدیم اینجا و بحثی شروع شد، تا امروز بیست چهار ساعت گذشته است حالا هر کسی که اینجا نشسته، از دیروز تا امروز را حساب کند و بیاندیشد که چه مقدار بیاد حضرت حجّت علیه السلام بوده و چند ساعتش را با توجه بآنحضرت گذرانیده است.

امام زمان علیه السلام، آن شخصیتی است که با نظر دقیق روی کلماتی که درباره‌اش وارد شده، عظمتش در آن حدّ است که بیان کردیم، قدرتش هم در نظام وجود، بدان گونه است که اشاره شد، و مقامش هم این است که روایت می‌گوید: تمام انبیاء و مرسلین، بیش از دو حرف از علم را بیان نکردند، و امام زمان علیه السلام که ظهور بفرماید، بیست و پنج حرف از علم را خواهد گفت.

و مهم‌تر، این کلمه دوّم است که می‌فرماید: وقتی حضرت حجّت علیه السلام می‌آید، دست روی سرها می‌گذارد و هر یک از کسانی که باید به بیست و پنج حرف علم برسند قدرت تعقل چهل نفر را پیدا می‌کند.

مهم این است که مجموع روایات را باید با هم حساب کرد و فهمید، نه آنکه یکی را جدا از دیگری، می‌فرماید با یک دست گذاردن، قدرت عقلی اش چهل برابر می‌شود، دست می‌گذارد و برمی‌دارد.

اینک شما فکر کنید کسیکه دست می‌گذارد روی سر، و از دست نهادن او، عقل اینگونه رشد می‌کند، چه شخصیتی است و اصلاً معنای این کلمه چیست.

انشاء الله این معنی را که دست می‌نهد روی سر و عقل، چهل تا



می شود، در فرصت دیگری صحبت می کنم، چون امروز درباره کلمه «امام زمان» سخن گفتیم، باین آسانی نمی شود از این کلمه گذشت. امام عصر علیه السلام، این چنین شخصیتی است، و او است که خلف تمام انبیاء و مرسلین است «و انت یامولای و یا حجة الله و بقیته، کمال نعمته و وارث انبیائه و خلفائه».

باین عبارت، خوب توجه کنید: تو بقیه خدائی، «بقیة الله»، «و کمال نعمته»، اصلاً نعمت ها، بدون تو ناقص است، تمام نعم، آن نعمی که «و ان تعدوا نعمة الله لاتحصوها»، انت کمال نعمته.

و ما معتقدیم که «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء». و علاوه بر این، دست ما از کیسه ی مبارک آنحضرت، استنقاض می کند، حالا حساب کنید که با تمام این حرفها، از دیروز تا این ساعت امروز، چقدر بفکرا و بوده ایم، چقدر برای او کار کرده ایم، چقدر بسوی او دعوت کرده ایم، صادقانه محاسبه کنیم، بازی هم در نیاوریم، دستگاه، دستگاه بازیگری نیست، هر کس، نفس خودش را محاسبه کند و بعد از این همه، بیاندیشیم که با این وضع، چه انتظاری از آنحضرت داریم، و اگر بیاید و یک نگاه به ما بکند، تنها یک نگاه، آیا جا دارد که از خجالت آب شویم یا نه!!؟

## بحث هشتم

### وظیفه ما نسبت به حضرت عج

وقتی امام ما در پس پرده غیبت بسر می برد وظیفه ما نسبت به آن وجود مقدس چه می باشد؟ در این باره چندین امر بیان شده است.

#### ۱ - محزون شدن و مهموم بودن:

چون دست ما به دامان وصال آن جناب نمی رسد و چشمان به نور جمالش منور نمی گردد، از طرفی می بینیم بجای آن سلطان عادل که اگر بود احکام الهی اجراء می شد و مدینه فاضله بپا می گشت کسانی در جهان بر بشریت حاکم هستند که به صغیر و کبیر رحم نمی کنند، هم اکنون می بینیم چه بر سر شیعیان عراق می آید، باز می بینیم راهزنان فکر و اندیشه بر سر راه معتقدات مؤمنین کمین کرده، القاء شبه می کنند و ایمان مردم را متزلزل می نمایند آن وضع سیاسی و این وضع فرهنگی، از نظر اجتماعی نیز کار بجائی کشیده شده که اگر بخواهیم نهی از منکر کنیم ما زیر سؤال می رویم چه گفتمی و چرا گفتمی؟ چنانچه در علائم آخر الزمان خواهد آمد اصلاً معروف منکر و منکر معروف شده و در یک کلام دینداری همانند آتش در دست نگهداشتن شده است، اینجاست که مؤمن مبتلای به این مشکل و غرق شده در گرداب بی کرانه امواج تاریک و ظلمانی سزاوارست که محزون و اندوهناک شود و چنین ناله سر دهد عزیز علی آن آری الخلق و لا تری بر من گران است که مردم را ببینم و تو دیده نشوی و از تو آوازی و نه رازی نشنوم، به من گران است که بلا بر تو احاطه کند نه بر من، و از من ناله

و نه شکوه‌ای به تو نرسد، فدایت شوم ای پنهانی که از میان ما بیرون نباشی، جانم فدای تو ای دور شده‌ای که از ما دوری نگرفتی، جانم فدایت ای کسی که آرزوی هر مشتاق و آرزمندی باشی که تو را یاد کند و ناله از دل سر دهد. تا آخر دعای ندبه که وضعش به همین منظور است خلاصه اولین وظیفه ما اندوهگین شدن است.

## ۲ - انتظار فرج:

دیگر وظیفه ما انتظار فرج است که در بحث اول پیرامون آن سخن به اندازه کافی گفته شد.

## ۳ - دعا کردن:

پر واضح است، وقتی انسان محبوبی را در سفر دارد برای سلامتی و بازگشت وی دعا می‌کند حال راجع به حضرت که صد قافله دل همراه اوست نباید بگوئیم هر کجا هست خدایا به سلامت دارش؟ آری بر تک‌تک ما واجب است همانطور که برای عزیزانمان دعا می‌کنیم بلکه به مراتب بیشتر برای عزیزتر از جانمان دعا کنیم و سلامتی وجود مبارکش را از شرور شیاطین جن و انس و آفات زمانه خواهان باشیم، همچنین طلب نصرت، غلبه و پیروزی بر کفار و منافقین و برپائی حکومت عدل را از خداوند منان مسئلت نمائیم. برای سلامتی حضرت ابتداء دعای اللهم اذفع عن ولیک و خلیفتک و حجتک.... را بخوانیم تا دفع بلا شود، سپس سلامهای خالصانه خود را برای سلامتی وجودش با زیارت آل یاسین بر وجود مقدسش نثار کنیم به حمدالله روز به روز توجه دوستان به خواندن زیارت آل یاسین بیشتر می‌شود و این جای بسی شکر است. دعای اللهم کن لولیک را در هر

نماز در قنوت بخوانیم، بعد از نماز صلوات بفرستیم و دائماً ایشان را در هر لحظه و هر ساعت دعا کنیم، چون ما ریزه خواران احسان وجود مبارک او هستیم بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء اصلاً دل ما به دل او بند است، اگر کوچکترین گزندی به وجود او خدای ناکرده وارد شود ثبات زمین و آسمان به لرزه درآید.

#### ۴ - هر چقدر برایمان ممکن است برای سلامتی ایشان صدقه دهیم

(چون عبارت مرحوم شیخ عباس قمی در اینجا بسیار جالب است عین عبارت ایشان را می نویسم:

چون هیچ نفسی عزیز و گرامی تر نیست و نباید هم باشد از وجود مبارک امام عصر عج و ارواحنا فداه بلکه محبوب تر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان ضعف و نقصان و در اعتقاد خلل و سستی است چنانچه به اسانید معتبره از رسول خدا ﷺ مرویست که فرمود ایمان نیاورد احدی از شما تا آنکه بوده باشم من و اهل بیت من محبوبتر نزد او از جان و فرزند و تمام مردم، چگونه چنین نباشد و حال آنکه وجود و حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعم ظاهریه و باطنیه تمام موجودات از پرتو آن وجود مقدس و اوصیای اوست صلوات الله علیهم، و چون ناموس عصر و مدار دهر و منیر آفتاب و ماه و صاحب این قصر و بارگاه و سبب آرامی زمین و سیر افلاک و رونق دنیا از سمک تا سماک، حاضر در قلوب اغیار و غایب از مردمک اغیار در این اعصار حضرت حجة بن الحسن صلوات الله علیهما است و جامه صحت و عافیت اندازه قامت موزون آن نفس مقدس و شایسته قد معتدل آن ذات اقدس است، بر تمامی خود پرستان که همه اهتمامشان در حفظ و حراست و سلامتی نفس خویش است لازم است

چه رسد به آنانکه جز آن وجود مقدس کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تندرستی ندانند، که مقصود اولی و غرض اهم آنان از چنگ زدن به دامان هر وسیله و سببی که برای بقای صحت و جلب عافیت و قضای حاجت و دفع بلیه مقرر شده دعا و تضرع و تصدق و توسل برای سلامتی و حفظ آن وجود مقدس باشد چون سلامتی ایشان بستگی به سلامتی آن حضرت دارد.

### ۵ - حج رفتن یا کسی را به حج فرستادن به نیابت از آن حضرت.

رسم است که انسان برای کسی را که به او عشق می‌ورزد همچون پدر و مادر، زیارت و حجی را نیابتاً انجام دهد. این عمل برای یگانه معشوق ما امام زمان (عج) نیز جایز است. این عمل میان شیعیان در قدیم مرسوم بوده و امام نیز در قضیه‌ای این عمل را تقریر نموده‌اند چه خوب است که وقتی مشهد یا کربلا و نجف هم می‌رویم به نیابت از حضرت زیارت بخوانیم.

۶ - برخاستن از برای تعظیم هنگام برده شدن اسم حضرت خصوصاً کلمه قائم که از ایستادن مشتق است و ما هم هنگام شنیدن این اسم می‌ایستیم.

در بعضی از تصانیف سید عبد الله سبط جزایری آمده است، روزی در مجلس حضرت صادق علیه السلام اسم مبارک آن جناب برده شد حضرت بجهت تعظیم و احترام نام حضرت از جا برخاست.<sup>۱</sup>

و امام هشتم علیه السلام نیز وقتی دعبل قصیده‌اش را خواند چون به بیت مربوط به امام زمان رسید حضرت رضا علیه السلام از جا برخاست، بروی پاهای

۱. این روایت و دیگر روایات این بحث از کتاب منتهی الامال، ج ۲، ب ۱۴، ف ۶ نقل شده است.

مبارک خود ایستاد، سر مبارک خود را بسوی زمین خم کرد، دست راست را بر سر گذاشت و برای حضرت دعا کردند که اللهم عجل فرجه و مخرجه و انصرنا به نصراً عزیزاً.

۷ - چون امام زمان (عج) ما غایب می‌باشند شناختن و در خطش بودن دشوار است از اینرو لازم است برای استقامت خود دعا کنیم.

در این زمینه نیز دعاهائی وجود دارد مثل دعای معروف اللهم عرفنی نفسک و دعای یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک...

البته بزرگان توصیه به دعا کرده‌اند و حتماً باید دعا کرد ولی آن چه به نظر حقیر لازمتر است مطالعه و مراجعه به عالمان ربانی برای شناختن حقیقی امام هر چند امام را آنچنان که هست نتوان شناخت ولی واقعاً جای تاسف است که متأسفانه خیلی‌ها که از نظر فقه و اصول می‌توان گفت مجتهد هستند، امام را آنچنان که در روایات از فضائل و مقامات آنان وارد شده بی‌اطلاع هستند یکی از این افراد می‌گفت این غلو است که می‌گویند قیامت از پیا شود علی بی‌پاش می‌کند، فرد دیگری وقتی بحث از قدرت و ولایت تکوینی امام شد، گفت: اگر این چنین است چرا شمر روی سینه امام نشست و سرش را گرد تا گرد برید، این بی‌چاره‌ها عمری در مکتب امام صادق علیه السلام فقه و اصول و تاریخ و غیره خوانده‌اند ولی امام‌شناسی نخوانده‌اند، اما جای بسی شکر است که بحمدالله در کنار حضرت معصومه علیها السلام علمائی هستند که در این زمینه تا جائی که امکان داشته تقیه را کنار گذاشته و شمه‌ای از مقامات را بیان کنند همچون حضرت ایت الله العظمی وحید خراسانی که معنای ولی عصر و صاحب الزمان را در

گفتارشان که در بحث هفتم آوردیم دیدید و حضرت ایت الله شیخ جواد کربلائی و حجج الاسلام فرحزاد، گنجی، سید علی و سید حسین رضوی و... ایدهم الله بتایداته.

۸ - یاری خواستن از حضرت در موقع سختیها و شداید و بلاهائیکه به ما روی می آورد چون خود حضرت در توقیعی که به شیخ مفید فرستادند فرموده اند: ما به بلائیکه به شما می رسد معرفت داشته عالم به خبرهای شما هستیم و چیزی از علم ما پنهان نخواهد شد. و در خبر ابوالوفای شیرازی است که رسول خدا ﷺ فرمود به او که چون درمانده و گرفتار شدی استغاثه کن به حضرت حجة ﷺ که او ترا در می یابد و او فریاد رس است و پناه هست برای هر کس که باو استغاثه کند.

## بحث نهم

### حکایت آنانکه به خدمت امام عصر رسیده‌اند

در باب هفتم از کتاب نجم الثاقب ۱۰۰ حکایت در این زمینه نقل شده. و در کتاب "مهدی موعود" ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار باب بیست و سوم ۵۷ داستان و در فصل پنجم از باب پنجم کتاب منتهی الامال به ۲۳ حکایت اکتفاء شده است. ولی ما چون قصد اختصار داریم به هفت قصه بسنده می‌کنیم.

#### ۱ - قصه اسماعیل هرقلی

در روستایی بنام هرقل که از قریه‌های شهر حله است جوانی بنام اسماعیل زندگی می‌کرد در همان جوانی زخمی در ران چپش ظاهر شد که در هر فصل بهار ترک خورده و از آن خون و چرک خارج می‌شد آنقدر این درد ناراحت کننده بود که او را از هر کاری باز می‌داشت ناگزیر به شهر آمده به خدمت سید بن طاووس رسید و قضیه را با این عالم جلیل در میان نهاد. سید جرّاحان و اطباء حله را حاضر نمود آن را دیدند و همگی بگفتند این زخم بر بالای رگ اکحل - رگ چهار اندام - بر آمده است و علاج نمی‌شود مگر آنکه این زخم را ببریم و اگر این را ببریم شاید رگ اکحل بریده شود که در این صورت دیگر زنده نخواهد ماند و چون چنین احتمال خطری وجود دارد ما به علاج او نمی‌پردازیم. سید به اسماعیل گفت باش تا روزی به بغداد رفته شاید که در آنجا اطباء ماهرتر پیدا شوند ولی متأسفانه در بغداد هم همان تشخیص را دادند و همان عذر آوردند.



وقتی اسماعیل همه درها را به روی خود بسته یافت بنا شد دست به دامان ائمه علیهم‌السلام گردد به این جهت به سامره رفت.

او می‌گوید وقتی به آنجا رسیدم به زیارت امام علی النقی علیه‌السلام و امام حسن عسکری علیه‌السلام رفتم و بعد هم به سرداب رفته تا صبح استغاثه نمودم و صبح به طرف دجله رفتم و جامه خود را شسته و غسل زیارت نمودم ظرف ابریقی را که داشتم پر آب کردم و باز گشتم که یک بار دیگر زیارت کنم به قلعه نرسیده بودم که ناگاه چهار سوار را دیدم که می‌آیند و چون آن حوالی جمعی از اشراف خانه داشتند گمان کردم که شاید از آنها باشند. وقتی به من رسیدند بر من سلام کردند من هم جواب سلام دادم یکی از آنها گفت فردا خواهی رفت؟ گفتم بلی گفت پیش آی تا ببینم چه چیز تو را آزار می‌دهد، مرا به طرف خود کشید و دست بر آن جراحت نهاد فشرد چنانچه به درد آمد. در آن حال یکی از آنها که پیرمردی بود به من گفت افلحت یا اسماعیل یعنی ای اسماعیل رستگار شدی من در تعجب شدم که نام مرا از کجا می‌داند، که باز هم پیرمرد فرمود: امام است امام! دویدم ران و رکابش را بوسیدم امام علیه‌السلام روانه شد و من هم در رکابش می‌رفتم و زاری می‌کردم به من فرمود برگرد من گفتم هیچ گاه از تو جدا نمی‌شوم باز فرمود: باز گرد که مصلحت تو در برگشتن است من همان حرف را اعاده کردم تا آنکه آن پیرمرد به من گفت اسماعیل خجالت نمی‌کشی که بر خلاف حرف امام که دوبار فرمود برگرد عمل می‌کنی این حرف در من اثر کرد و ناگزیر ایستادم.

در این جا باید واعظ شهیر مرحوم "حاج شیخ احمد کافی" را یاد کنیم که با چه لحن زیبایی داستان را نقل می‌کرد و با آن حالت مخصوص بخود در اینجا از زبان هرقلی این شعر را می‌خواند.

ای ساریبان آهسته ران آرام جانم می رود  
 آن دل که با خود داشتم با دلستانم می رود  
 آری، بدین نحو "اسماعیل هرقلی" یکی از شرفیابان به حضور حضرت  
 می شود و شفای چنین درد بی علاجی را از حضرت می گیرد به نحوی که  
 بعداً خود در تشخیص پای زخم دارش به شک می افتد.

## ۲ - قصه سید محمد جبل عاملی

سید محمد جبل عاملی با قافله ای به مشهد رفته در آنجا از تنگدستی  
 نتوانسته بود نانی تهیه کرده با قافله از مشهد برگردد بدین جهت قافله رفت  
 و او در مشهد بماند بعد فکر کرد که دیگر قافله ای نیست و حتما باید خود  
 را به آنها برساند چون زمستان در پیش بود و ترس هلاکت.  
 با شکم گرسنه بیرون رفت و با خود گفت اگر هلاک شدم که راحت  
 می شوم و الا خود را به قافله خواهم رساند از دروازه بیرون شد و تا غروب  
 راه رفت ولی به جایی نرسید چون او راه را گم کرده بود.  
 به بیابانی بی پایان رسید که در آن غیر از حنظل - گیاهی شبیه به  
 هنداونه - چیز دیگری یافت نمی شد از شدت گرسنگی نزدیک به پانصد  
 حنظل می شکند تا شاید یکی از آنها هندوانه واقعی باشد ولی متأسفانه  
 هیچ کدام از آنها هندوانه از کار در نمی آید. او که ناامیدی سراسر وجودش  
 را فرا گرفته بود، تن به مرگ داده گریه کنان تا هوا روشن بود به جستجوی  
 آب پرداخت ناگاه مکان بلندی نظر او را به خود جلب کرد به آنجا رفت در  
 آنجا چشمه آبی را دید با تعجب از خود می پرسد در بلندی و چشمه ی  
 آب؟! بعد شکر خداوند به جا آورده با خود می گوید آبی بیاشامم، وضو  
 گرفته نماز بخوانم که اگر مردم نماز را خوانده باشم. بعد از نماز عشا هوا

تاریک شد و تمام صحرا پر از جانواران و درندگان مختلف گردید، از هر گوشه صدایی بگوش می‌رسید او چون خود را به مرگ نزدیک می‌دید خوابید و با خود گفت هر چه بادا باد.

وقتی از خواب بیدار شد دید ماه همه جار را روشن کرده و دیگر از جانوران اثری نبود. در این حال سواری می‌بیند که به طرف او روان است با خود گفت شاید که دزد باشد و مرا خواهد کشت - ولی در واقع چنین نبود او حجت خدا بود که در این شب به سراغ او می‌آمد - پس از رسیدن سلام کرد او می‌گوید جواب سلام را دادم و مطمئن شدم که با من قصد سوئی ندارد. فرمود: چه می‌کنی با حالت ضعف اشاره به حالت خود کردم فرمود در کنار تو سه خربزه هست چرا نمی‌خوری من چون جستجو کرده بودم و از هندوانه به صورت حنظل مایوس شده بودم چه رسد به خربزه، گفتم: مرا مسخره نکن بگذار به حال خود باشم فرمود به عقب نگاه کن نگاه کردم بوته‌ای را دیدم که سه عدد خربزه بزرگ دارد فرمود: با یکی از آنها گرسنگی خود را برطرف کن، نصف دیگر هم صبح بخور و نصف دیگرش را با آخرین خربزه بردار و از این راه مستقیم روانه شو نزدیک ظهر نصف خربزه را بخور و خربزه دیگر را حتماً صرف نمی‌کنی که بکارت می‌خورد نزدیک غروب به سیاه خیمه‌ای می‌رسی که آنها ترا به قافله خواهند رساند این کلمات را بگفت و از نظر من غائب شد.

بعداً این شخص یکایک دستورات را انجام داد تا به خیمه رسید آنها اول خیال کردند که جاسوس است ولی وقتی قضیه را گفت و آنها خربزه را دیدند فهمیدند که سرگذشت این مرد خارق العاده است. او را اکرام فراوان نموده و به قافله‌اش رساندند.

### ۳ - قصه عافیت یافتن شیخ حرّ عاملی

محدث جلیل شیخ حر عاملی در "اثبات الهداة" فرموده که من در زمان کودکی که ده سال داشتم به مرض سختی مبتلا شدم به نحوی که اهل و اقارب من جمع شدند، گریه می کردند، و مهیا شدند برای عزاداری و یقین کردند که من در آن شب خواهم مُرد ناگاه دیدم پیغمبر و دوازده امام صلوة الله علیهم را در حالی که بین خواب و بیداری بودم، سلام کردم بر ایشان و با یک یک مسافحه نمودم، میان من و امام صادق سخنی گذشت که در خاطر من ماند جز آنکه آنجناب در حق من دعا کرد. سپس سلام کردم بر حضرت صاحب و با آنجناب مسافحه کردم و گریستم و گفتم ای مولای من می ترسم که بمیرم در این مرض و مقصد خود را از علم و عمل نیابم حضرت فرمود نترس زیرا که تو نخواهی مرد در این مرض بلکه خداوند تبارک ترا شفا می دهد و عمر خواهی کرد عمر طولانی، آنگاه قدحی به دست من داد که در دست مبارکش بود، از آن آشامیدم و در حال عافیت یافتم و مرض بالکله از میان زائل شد و نشستم، اهل و اقاربم تعجب کردند و ایشان را خبر نکردم به آنچه دیده بودم مگر بعد از چند روز.

### ۴ - قصه مقدّس اردبیلی

مقدس اردبیلی را شاگردی بود در نهایت فضل و ورع این شاگرد نقل می کند که مرا حجره ای بود که از آن قبه شریفه امیرمومنان علیه السلام دیده می شد شبی پس از آنکه از مطالعه خود فارق شده بودم در حالی که بسیاری از شب گذشته بود از حجره بیرون شدم و به طرف حضرت نظاره نمودم ناگاه مردی را دیدم که در سیاهی شب به طرف حرم می آید با خود گفتم شاید دزد باشد، از منزل خود بیرون شدم و رفتم به نزدیکی او (و او مرا نمی دید)

رفت به نزدیکی در حرم مطهر و ایستاد، دیدم قفل را که افتاد و در برای او باز شد و در دوم و سیم به همین ترتیب مشرف شد بر قبر شریف و سلام کرد از جانب قبر مطهر سلام بر او رد شد. شنیدم آواز او را که سخن می‌گفت با امام علیه السلام در مسئله علمیه. آنگاه بیرون شد از شهر و متوجه شد به سوی کوفه من از عقب او رفتم (و او مرا نمی‌دید) چون رسید به محراب مسجدی که امیرالمؤمنان علیه السلام در آن محراب شهید شده بود شنیدم او را که سخن می‌گوید با شخصی دیگر در همان مسئله سپس برگشت و من از عقب او برگشتم (و او مرا نمی‌دید) چون رسید به دروازه ولایت، صبح روشن شده بود خویش را بر او ظاهر کردم و گفتم یا مولانا من بودم با تو از اول تا آخر مرا خبر ده که شخص اول چه کسی بود که در قبه شریفه با او سخن می‌گفتی و شخص دوم چه کسی بود که با او سخن می‌گفتی در کوفه پس عهدها گرفت از من که خبر ندهم به سرّ او تا آنکه وفات کند سپس به من فرمود: ای فرزند من مشتبه می‌شود بر من بعضی از مسائل پس بسا شب بیرون می‌روم نزد قبر امیرمؤمنان علیه السلام و در آن مسئله با آنجناب تکلم می‌نمایم و جواب می‌شنوم و در این شب حواله فرمود مرا به سوی صاحب الزمان (عج) فرمود: که فرزندم مهدی امشب در مسجد کوفه است برو به نزد او و این مسئله را از او سوال کن. و این شخص مهدی علیه السلام بود.

## ۵ - قصه بحر العلوم

علامه بحر العلوم شخصی سخاوتمند بود او حتی به مکه هم که رفته بود با آنکه کسی را نداشت دست از سخاوت بر نداشته بذل و احسان می‌نمود.

خادمش می‌گوید روزی اتفاق افتاد که چیزی نداشتیم سید را از

چگونگی حال مطلع نمودم او چیزی نفرمود فردای آن روز وقتی برای سید قلیان حاضر کردم ناگاه کسی در را کوبید سید با حالت مضطرب به من فرمود قلیان را ببر و خود به طرف در رفته در را باز کرد، آقای وارد شده و در اطاق سید به جای سید نشست و سید دم درب با کمال ادب دوزانو زد و ساعتی با هم سخن گفتند سپس برخواست سید هم به شتاب در خانه را باز کرد و دستش را بوسید و او را سوار بر ناقه کرد. او رفت و سید با حالتی متغیر بازگشت. نوشته‌ای به من داد و گفت این حواله صرافی است در کوه صفا بگیر و برو و آنچه بر او حواله شده بیاور، من رفتم و حواله را که مقدار قابل توجهی بود و برای سید بود آوردم فردای آن روز به سراغ صراف رفتم که از جریان آن حواله و دهنده آن مطلع شوم ولی در آنجا دیگر نه صرافی بود و نه دکانی. از کسی پرسیدم گفت تا بحال در این مکان صرافی ندیده‌ام فهمیدم که قضیه از جانب خدا بوده است.

### ۶ - قصه حاج علی بغدادی

حاج علی بغدادی گوید: در ذمه من هشتاد تومان مال امام علیه السلام جمع شد. (۸۰ تومان خمس بدهکار شدم) به نجف اشرف رفتم و بیست تومان از آن را به جناب علم الهدی، شیخ مرتضی دادم و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی دادم و بیست تومان باقی ماند که قصد داشتم در برگشت به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس علیهم السلام بدهم.

وقتی به بغداد برگشتم دوست داشتم در دادن آنچه برگردن من بود عجله کنم. در روز پنج شنبه بود که به زیارت امامین علیهم السلام هم‌امین کاظمین علیهم السلام مشرف شدم و بعد از آن پیش جناب شیخ رفتم و مقداری از آن بیست

تومان را دادم و بقیه را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از جنس‌ها کم‌کم بر من حواله کنند که آنها را به اهلش برسانم و تصمیم گرفتم که در عصر آن روز به بغداد برگردم.

جناب شیخ خواهش کرد بمانم. عذر خواستم و گفتم که باید مزد کارگران کارخانه بافندگی را که دارم بدهم چون رسم این گونه بود که باید مزد هفته را در عصر روز پنج‌شنبه می‌دادم به همین دلیل برگشتم.

تقریباً یک سوم راه را رفته بودم که سید گرانقدری را دیدم که از طرف بغداد به سوی من می‌آید. وقتی نزدیک شد سلام کرد و دستهای خود را برای دست دادن و معانقه باز کرد و فرمود: «اهلاً و سهلاً» و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و بوسیدیم در حالیکه بر سرش عمامه سبز روشنی داشت و بر چهره مبارکش خال سیاه بزرگی بود.

ایستاد و فرمود: «حاجی علی! خیر است به کجا می‌روی؟»

گفتم: کاظمین علیهم‌السلام را زیارت کردم و به بغداد بر می‌گردم.

فرمود: «امشب، شب جمعه است برگرد.»

گفتم: ای آقای من! متمکن نیستم (برایم ممکن نیست).

فرمود: «هستی! برگرد تا برای تو شهادت بدهم که از موالیان (پیروان)

جدّم امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از موالیان ما هستی و شیخ شهادت دهد زیرا خدای تعالی امر فرموده که دو شاهد بگیرید.»

و این اشاره به مطلبی بود که به ذهن سپرده بودم تا از جناب شیخ خواهش کنم نوشته‌ای به من بدهد که من از موالیان اهل بیت علیهم‌السلام هستم و آن را در کفن خود بگذارم. آنگاه گفتم: تو از کجا می‌دانی و چگونه شهادت می‌دهی؟

فرمود: «کسی که حق او را به او می‌رسانند، چگونه آن رساننده را

نمی شناسد؟»

گفتم: چه حقی؟ فرمود: «آنکه به وکیل من رساندی.»

گفتم: وکیل تو چه کسی است؟ فرمود: «شیخ محمد حسن.»

گفتم: وکیل تو است؟ فرمود: «وکیل من است.»

در ذهنم خطور کرد که این سید جلیل با آنکه او را نمی شناسم مرا به اسم صدا کرد با خودم گفتم شاید او مرا می شناسد و من او را فراموش کرده‌ام.

بعد با خود فکر کردم شاید این سید از سهم سادات چیزی از من می خواهد و دوست دارد که از مال امام علیه السلام به او چیزی بدهم.

پس گفتم: ای آقای من! از حق شما مقداری پیش من مانده بود، به جناب شیخ محمد حسن مراجعه کردم تا با اجازه او آن را به شما (سادات) بدهم.

آنگاه به من لبخندی زد و فرمود: «بله! بعضی از حق ما را به سوی وکلای ما در نجف اشرف رساندی.»

آنگاه گفتم: آنچه ادا کردم آیا قبول شد؟ فرمود: «بله» با خود گفتم این سید کیست که علمای بزرگ را وکیل خود می داند و تعجب کردم و با خود گفتم البته علما در گرفتن سهم سادات وکیل هستند و من غافل شدم.

آنگاه فرمود: «برگرد و جدّم را زیارت کن.»

و من برگشتم در حالیکه دست راست او در دست چپ من بود. وقتی حرکت کردیم دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صاف، جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیره، آن همه میوه، در یک وقت با آن که فصل آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته بودند.

گفتم: این نهر و این درخت‌ها چیست؟



فرمود: «هر کس از پیروان ما که جد ما و ما را زیارت کند اینها با او هست».

آنگاه گفتم: می‌خواهم سؤالی بپرسم؟ فرمود: «بپرس».

گفتم: شیخ عبد الرزاق مرحوم مردی مدرس بود. روزی پیش او رفتم. شنیدم که می‌گفت: کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها عبادت کند و چهل حج و چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد اما از پیروان امیر المؤمنین علیه السلام نباشد برای او چیزی محسوب نمی‌شود.

فرمود: «آری والله! برای او چیزی نیست».

آنگاه احوال یکی از خویشان خود را پرسیدم که: آیا او از پیروان امیر مومنان علیه السلام است؟ فرمود: «بله و هر که به تو متعلق است».

آنگاه گفتم: مولای ما، سؤالی دارم.

فرمود: «بپرس». گفتم: خوانندگان تعزیه حسین علیه السلام می‌گویند که سلیمان اعمش نزد شخصی آمد و از زیارت سید الشهداء علیه السلام پرسید. گفت: بدعت است. آنگاه در خواب هودجی را میان زمین و آسمان دید. آنگاه پرسید در آن هودج کیست؟ به او گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری پس گفت: به کجا می‌روند. گفتند: امشب که شب جمعه است به زیارت حسین علیه السلام می‌روند و برگه‌هایی را دید که از هودج می‌ریزد و در آنها نوشته شده است: «امان من النار لزوار الحسين عليه السلام في ليلة الجمعة امان من النار يوم القيامة» آیا این حدیث درست است؟

فرمود: «آری، راست و تمام است».

گفتم: آقای من این درست است که می‌گویند هر کس حسین علیه السلام را در شب جمعه زیارت کند برای او امان است؟

فرمود: «آری واللّه!» و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریه کرد. گفتم: آقای من سؤال دارم. فرمود: «بپرس».

گفتم: در سال ۱۲۶۹ حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردم و در وُد (نیشابور) عربی از عربهای شروقیه که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرفند را ملاقات کردم و او را مهمان نمودم. و از او پرسیدم: ولایت حضرت رضا علیه السلام چگونه است؟

گفت: بهشت است. امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده‌ام. چطور ممکن است منکر و نکیر در قبر پیش من بیایند؟ گوشت و خون من در مهمانخانه آن حضرت، از غذای آن حضرت روییده! آیا این درست است که علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌آید و او را از نکیرین نجات می‌دهد؟ فرمود: «آری، واللّه! جد من ضامن است».

گفتم: آقای من! سؤال کوچکی دارم که می‌خواهم آنرا بپرسم. فرمود: «بپرس». گفتم: زیارت من از حضرت رضا علیه السلام قبول است؟ فرمود: انشاء الله قبول است».

گفتم: آقای من سؤالی دارم. فرمود: «بسم الله».

گفتم: حاجی محمد حسین بزّاز باشی پسر مرحوم حاجی احمد بزّاز باشی زیارتش قبول است یا نه؟ در حالیکه او با من در راه مشهد الرضا علیه السلام همراه و شریک در مخارج بود.

فرمود: «عبد صالح زیارتش قبول است».

گفتم: سیدنا مسئله. فرمود: «بسم الله».

گفتم: فلانی که اهل بغداد و همسفر ما بود آیا زیارتش قبول است. ساکت شد.

گفتم: سیدنا مسئله. فرمود: «بسم الله».

گفتم: حرف من را شنیدید یا نه؟ زیارت او قبول است یا نه؟ جوابی نداد.

حاجی مذکور گفت که آنها چند نفر از اهل مترفین (ثروتمندان) بغداد بودند که در بین سفر مرتب به لُهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را کشته بود. آنگاه در راه به جایی رسیدیم که جاده پهن بود و دو طرف آن باغ بود و شهر کاظمین در مقابل قرار داشت و جایی از جاده هم که از طرف راست آن، از بغداد می‌آید متعلق به بعضی از ایتام سادات بود که حکومت به زور آنرا وارد جاده کرده بود و اهل تقوی و ورع ساکن در این دو شهر همیشه از عبور از آن قطعه از زمین دوری می‌کردند. آنگاه آن جناب را دیدم که در آن قطعه راه می‌رود. گفتم: ای آقای من! این زمین مال بعضی از ایتام سادات است و تصرف در آن جایز نیست.

فرمود: «این مکان مال جد ما امیرمؤمنان علیه السلام و ذریه او و اولاد ماست، برای پیروان ما تصرف در آن حلال است».

در نزدیک آن مکان در طرف راست باغی است که متعلق به شخصی می‌باشد که به او میرزا هادی می‌گفتند و او از ثروتمندان معروف عجم بود که در بغداد زندگی می‌کرد.

گفتم: آقای من! راست است که می‌گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی برای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است؟

فرمود: «به این چه کاری داری؟» و از جواب دادن خودداری کرد. پس به جوی آبی رسیدیم که از شط دجله برای مزرعه‌ها و باغهای اطراف می‌کشند و از جاده می‌گذرد و بعد از آن دو راهی می‌شود که هر دو به کاظمین می‌رود. یکی از این دو راه اسمش راه سلطانی است و راه دیگر به راه سادات معروف است. و آن جناب از راه مربوط به سادات رفتند.

پس گفتم: بیا از راه سلطانی برویم. فرمود: «نه از همین راه خود می روم».  
 آنگاه آمدیم و هنوز چند قدمی نرفته بودیم که خود را در صحن مقدس  
 در پیش کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم. آنگاه از سمت  
 در حاجت (باب المراد) که از سمت شرقی و طرف پایین پاست وارد ایوان  
 شدیم و در رواق مطهر مکث نکرد و اذن دخول نخواند و داخل شد و بر در  
 حرم ایستاد. پس فرمود: «زیارت بکن». گفتم: من خواندن بلد نیستم. فرمود:  
 «برای تو بخوانم؟» گفتم: آری.

آنگاه فرمود: «ءادخل یا الله! السلام علیک یا رسول الله! السلام علیک یا  
 امیرالمؤمنین...» و همچنین بر هر کدام از ائمه علیهم السلام سلام کردند تا اینکه در  
 سلام به حضرت عسکری علیه السلام رسیدند و فرمود: «السلام علیک یا ابا محمد  
 الحسن العسکری».

پس فرمود: «امام زمان خود را می شناسی؟» گفتم: چرا نمی شناسم؟  
 فرمود: «بر امام زمان خود سلام کن». آنگاه گفتم: السلام علیک یا حجة  
 الله یا صاحب الزمان یا ابن الحسن. پس تسمی کرد و فرمود: «علیک السلام  
 و رحمة الله و برکاته».

آنگاه در حرم مطهر وارد شدیم، به ضریح مقدس چسبیدیم و آنرا  
 بوسیدیم.

پس به من فرمود: «زیارت کن». گفتم: من خواندن بلد نیستم. فرمود: «برای تو زیارت بخوانم؟» گفتم:  
 آری.

فرمود: «کدام زیارت را می خواهی؟»  
 گفتم: هر کدام افضل است و فضیلت بیشتری دارد. فرمود: «زیارت امین  
 الله افضل است».

آنگاه به خواندن مشغول شده و فرمودند: «السلام علیکما یا امینی الله فی ارضه و حجّیه علی عبادہ الخ».

در این هنگام چراغ‌های حرم را روشن کردند، آنگاه شمع‌ها را دیدم که روشن هستند ولی حرم به نوری دیگر مانند نور آفتاب روشن و نورانی است و شمعها مثل چراغی بودند که روز در آفتاب روشن می‌کنند. و من چنان غافل بودم که اصلاً متوجه این نشانه‌ها نمی‌شدم.

وقتی از زیارت کردن فارغ شدند از سمت پایین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند: «آیا جدم حسین علیه السلام را زیارت می‌کنی؟»

گفتم: آری شب جمعه است زیارت می‌کنم. آنگاه زیارت وارث را خواندند و مؤذنها اذان مغرب را گفتند و آنرا به پایان رساندند به من فرمودند: «نماز بخوان و به جماعت ملحق شو».

آنگاه در مسجد پشت سر حرم مطهر آمد و جماعت در آنجا برپا بود و خود به صورت فرادی در طرف راست امام جماعت ایستاد و من در صف اوّل وارد شدم و برایم جایی پیدا شد.

وقتی نماز تمام شد او را ندیدم. از مسجد بیرون آمدم داخل حرم را جستجو کردم ولی نتوانستم او را پیدا کنم و قصد داشتم او را ببینم و چند قرانی به او بدهم و شب او را به عنوان مهمان نگه دارم.

آنگاه به ذهنم رسید که این سیّد چه کسی بود؟ متوجه نشانه‌ها و معجزات گذشته شدم از اینکه من تسلیم شدم در برابر امر او در برگشت با وجود کار مهمّی که در بغداد داشتم و اینکه او اسم مرا با آنکه او را ندیده بودم، می‌دانست و اینکه می‌گفت: «پیروان ما» و اینکه «من شهادت می‌دهم» و همچنین دیدن نهر جاری و درختان میوه‌دار در فصلی که طبعاً

نباید میوه داشته باشند و همه اینها که در ذهنم می‌گذشت باعث یقین من شد به اینکه او حضرت مهدی علیه السلام است.

مخصوصاً در مورد اذن دخول و اینکه بعد از سلام به امام حسن عسکری علیه السلام، از من سؤال کردند که: «آیا امام زمان خود را می‌شناسی؟» وقتی گفتم: می‌شناسم. فرمود: «سلام کن» و وقتی سلام کردم تبسم کرد و جواب سلام داد. آنگاه آمدم پیش کفشدار و از او پرسیدم که آیا او را ندیده است؟ گفتم: بیرون رفت و پرسید که این سید رفیق تو بود؟

گفتم: بله. آنگاه به خانه مهماندار خود آمدم و شب را سپری کردم. وقتی صبح شد، پیش جناب شیخ محمد حسن رفتم و آنچه را دیده بودم گفتم. آنگاه دست خود را بر دهان گذاشت و مرا از بازگو کردن این قصه و فاش نمودن این راز نهی کرد.

فرمود: خداوند تو را موفق کند.

لذا من این قضیه را پنهان کرده و به کسی بازگو نکردم. مگر برای بعضی خواص.

### ۷ - دیدار سید عبد الله مشتاق

او جوانی ۲۲ ساله بود از عشق مولا و اشتیاق دیدار درس و بحث را رها کرده، روزها از شهر خارج می‌شد و در پی گمشده خود می‌گشت، شبی خواب دید، او می‌گوید: در خواب دیدم ایستاده‌ام و تجسم اعمال خود را اول به این صورت دیدم که حیوانی هستم همانند پلنگ ولی بد صورت‌تر که چند گاری همانند واگن‌های قطار را حمل می‌کند، بر روی گاری اول آقا ایستاده‌اند و افسار این حیوان به دست آقا، مسافتی اندک این چنین گذرانیدیم و بعد من بصورت اسبی سفید بودم و آقا با لباسی سبز و در

نهایت تقدس با زیباترین شکلی که انسان امام معصومی را به آن شکل می‌پندارد مسافت زیادی حضرت این اسب را به تاخت می‌بردند سپس خود آقا سه ضربه بر سر این اسب با شمشیر زدند ولی اسب باز به راه خود ادامه داد دیگر آقا آن اسب را آرام می‌برد تا رسید به یک باغ خیلی بزرگ، دیوار باغ حدود یک متر تا یک متر و ده سانت به نظر می‌رسید، باغچه کوچکی حدود دو متر به عرض حدود ۶۰ سانت چسبیده به باغ بود و درختی در کنار آن حضرت پیاده شدند و افسار اسب را به آن درخت بستند، اسب با ناراحتی سر در آن آخور نمی‌کرد حضرت همانند سیلی زدن به آن اسب زد و سر آن را در باغچه نهاد که من بیدار شدم.

از آن خواب به بعد دیگر سر از پا نمی‌شناخت، توگوئی واقعاً هدایت وجودش همانند یک حیوان سواری به دست راکب است که به هر سمت او بخواهد و به هر شکل او بخواهد هدایت می‌شود این هدایت‌های غیبی و کشش‌ها هر روز به شکلی بود تا اینکه:

او می‌گوید یک روز صبح از خانه خارج شدم احساس کردم طبیعت شادتر است گویا خورشید شفاف‌تر است به حرم حضرت معصومه آمدم، بعد ناخود آگاه به مسجد اعظم رفته و به طرف پل آهنچی از مسجد خارج شدم ناگاه با همان نیروی غیبی به ماشین تهران سوار شدم با اینکه اکراه بر سوار شدن داشتم از روی ناراحتی شروع کردم به لعن اعداء آل محمد و صلوات بر محمد و آل محمد ناگاه جوانی که به شکل یکی از علماء ۶۰-۷۰ ساله حوزه بود کنار بنده نشست و گفت چه می‌گوئی بنده بلند صلوات و لعن را فرستادم او شروع کرد و با سرعتی عجیب صلوات و لعن فرستاد تا من یک صلوات و لعن می‌گفتم او بیشتر از ۵،۴ تا گفته بود.

در بین راه چیزهای عجیبی دیدم که تماماً خارق العاده بود یکی از آنها

اینکه درست در کنار پنجره ماشین ابر بود، نه اینکه مه باشد ابر بود. تا اینکه به تهران رسیدیم.

سید عبد الله مشتاق سخنان خود را این چنین ادامه داد:

از ماشین پیاده شدم بدون اینکه کسی از بنده پولی مطالبه کند کمی در تهران پیاده رفتم تا اینکه دخترک فقیری جلوی بنده ظاهر شد تو گوئی او مجسمه عجز و انابه شد به نحویکه عقل من نتوانست جلوی احساسات و عواطفم را بگیرد هر چه داشتم به آن دخترک دادم، بعد فکر کردم چگونه و با کدام پول می خواهم به قم برگردم ولی آن جذبه و آن سیر که برق آسا مرا می برد دیگر وقتی برای فکر کردن باقی نمی گذاشت صحنه پشت صحنه و کشف حقایق باطنی جامعه و مردم کاملاً حواس مرا به خود جلب می کرد و من به پیش می رفتم خیلی از مسائل اصلاً با عقل جور در نمی آمد، یکی از آنها اینکه نمی دانم چه انتخاباتی بود که عکس عده ای از علماء را در یک پوستر به شکل بیضی چاپ کرده بودند زیر عکس یکی از آنها نوشته بود مهاجرانی من از آنجائیکه به فکر مهاجر بودن و عدم اقامت بودم به آن عکس با تأمل نگاه می کردم ناگهان دیدم چیزی به شکل درّ یا مرواید از طرف بدن من از ناحیه شکم آن عکس را نشانه گرفت، به شیشه مغازه ای که پوستر را چسبانده بودند خورد و افتاد، من به خود اجازه ندادم که آن شیء را بردارم به راه خود ادامه دادم و ... تا اذان مغرب شد.

صدای قرآن از بلندگو بالحنی خاص آیات ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ سوره قصص را می خواند من که آن جذبه ها و آن امور باطنی را دیده بودم و قبلاً داستانهای در زمینه عالمهای باطنی شنیده بودم با اینکه می دانستم آنجا تهران است ولی گفتم از کجا الان عالمی ظاهر نشود و من در آن در شب دائم گرفتار و دیگر برای همیشه نوری را نبینم وحشت سراسر وجودم را



گرفت با وحشت جلو می‌رفتم تا به درب مسجد رسیدم از روی ناچاری برای خلاصی از آن وحشت به مسجد پناه بردم در صف جماعت نشستم نماز جماعت اقامه شد، پس از نماز فردی که شبیه یکی از باجناقهای من بود ایستاد پای تخته و مسئله گفت شکیات نماز می‌گفت ولی با کلمات امام و مأموم و یک و دو... به بنده نزدیک بودن امام را الهام می‌کرد، از طرفی من احساس کردم دارد مسئله را اشتباه می‌گوید ناخودآگاه بلند شدم و رفتم کنار تخته و بلندگو را از دست او گرفتم آمدم سخنی بگویم که پیر مردی آمد و بلندگو را گرفت و از من یکی دو سؤال نمود ناگاه جوانی حدود سن ۱۴ سال در نهایت متانت به شکل نوجوانی خودم از فاصله دو متری به طرف من آمد من که از صحبت‌های جوان مسئله‌گو نزدیک بودن امام را الهام شده بودم شکی در وجودم نبود که این نوجوان امام است، وقتی به هم رسیدیم چون من بلندتر بودم برای معانقه خود بخود سر را فرود آوردم. ناگاه همگی نشستیم دست من در دست حضرت بود بنحو مصافحه، حضار حلقه زدند حضرت در حضور آنان از من سوال کرد و چون امام است و آگاه طبیعتاً می‌دانست که من نسبت به بعضی مسائل در تقیه بسر می‌بردم از اینرو در سوال نفرمود آقای حلبی را... بلکه فرمودند شیخ حلب را بیشتر دوست داری یا خمینی را، گفتم خمینی را. حضرت خطاب به حضار از من تعریف کردند.

سید عبد الله اضافه کرد: وقتی ابتدا حضرت را دیدم چهره‌ای معصومانه و محجوب و رخصاری با حیا و عفاف داشتند ولی هنگام سوال و صحبت با حضار باکیاست و زبردستی و با روحیه‌ای روحیه دهنده نمایان بودند که تمامی این حالات نشانگر شجاعتی خاص بود، بعد ناگهان غایب شدند من ماندم و تعدادی جوان که به ظاهر بسیجیان آن مسجد بودند آنها مرا به

طرف اتاکی هدایت کردند ولی من گفتم می خواهم بروم بیرون مسجد آمدم بیرون باز آقا را دیدم، در اینجا آقا به صورت یک فرد ۲۰ ساله با اندامی درشت ایستاده بودند و چهار، پنج نوجوان این طرف و آن طرف ایشان بودند باور نمی کنید چنان آقا نیروی مغناطیسی خاصی داشتند که من تصور می کردم وزن آقا به وزن یک کوه است و همانند آهن ربا مرا متوجه خود می نماید، یکی از آن جوانها پیشنهادی را داد و دیگری چیز دیگری می گفت. من گفتم: آنچه را این آقا که در وسط شما هستند بفرمایند بنده آن کار را خواهم انجام داد. بعد از این صحنه لحظه ای شاید کمتر از یک ثانیه حضرت را حدود ۶۰ متر آن طرف تر دیدم با سن حدود ۱۴ سال با یک لباس سبز زبرجدی که تا بحال لباسی به این زیبایی ندیده ام ظاهراً کاپشن بارانی بنظر می رسید حضرت در این سیما باز روحیه ای داشتند غیر از حالات قبل روحیه ای خاص که من از آن این چنین برداشت کردم که حضرت با این چهره دارد به من می گوید باید روی پای خود باشی، اقتداری داشتند بدون ملاحظه و رقافت و شفاعت و نصرت یعنی الان یا مهدی ادرکنی گفتن ضمیر تو را پاسخ نمی گویم و باید روی پای خود باشی، حالت استغاثه را کنار گذاشته و دیدم دیگران سوار ماشین می شوند من هم سوار شدم، مقداری در چهره ها ارتباطات غیر عادی می دیدم، خودداری کرده صحبتی نکردم، از صحبت دیگران با هم، فهمیدم داریم می رویم به جلسه دعای کمیل درست فهمیده بودم به دعای کمیل رفتیم ولی این دعای کمیل با دیگر جلسات فرق داشت، افرادی که نشسته بودند تمام لباس یک رنگ، بحسب ظاهر همه پاسدار بودند، ملکوتی خاص بر جلسه حاکم بود همه ساکت لامپ های خیابان روشنی خاصی داشت، این جلسه در خیابان تشکیل شده بود، احساس می کردم این ها سربازان خود

آقا هستند، دعا بالحنی خاص خوانده می‌شد سکوت مطلقى حکم فرما بود من عوض آنکه به دعا گوش کنم غرق در افکارم شدم بغل دستی من گویا از درون من آگاه بود ناگهان دستش را جلوی من قرار داد و گفت به دست من نگاه کن با آنکه به دست او نگاه می‌کردم با چشم دل احساس می‌کردم عکسی از مولا در میان ما نصب شده که بزرگی این عکس تا به عرش امتداد دارد ولی من جرأت نظر کردن به آن تمثال را نداشتم در وسط این جمع فردی مسلح از جلو به طرف من می‌آمد با خود گفتم اینک در محضر هستم و ممکن است فرد مسلح به من که برسد مرا مجازات کند بخاطر گناهانی که دارم به من نزدیک شد وقتی خواست از کنار من بگذرد انگشتانش را بصورتی که ما لقمه کوچکی را با سر انگشتان می‌گیریم به کمر من چسباند از سر انگشتانش چیزی شبیه اشعه داخل بدن من شد با صدای خفیفی (مثل جیک) خیلی خوشحال شدم که بیش از این برخورد و ترس مختصر مجازات دیگری نداشته‌ام و این را نیز شاید علامت عنایات می‌شد به حساب آورد نه مجازات. بعد از این کم‌کم دعا رو به اتمام گذاشت همه رفتند من هم راه افتادم ناگهان چند جوان که من آنها را نمی‌شناختم آمدند و گفتند استاد با ما می‌آیید از استاد گفتنشان فهمیدم آنها به نحوی مرا می‌شناسند بیشتر می‌پنداشتم از نیروهای برتر هستند که به مسائل ما اشراف دارند گفتم نه خیلی ممنون و به راه خود ادامه دادم به تقاطع رسیدم دیگر کسی نبود فقط یک ماشین آخرین سیستم نو به رنگ سرمه‌ای بود یک لحظه آرزوی دیرینه‌ام که زیارت آقا امام حسین علیه السلام بود تداعی شد و ملهم شدم که این ماشین برای همین است. سوار بر آن ماشین شدم راننده سریع جمله‌ای را به زبان راند احتمال دادم گفت «لئن شکرتم لازیدنکم» نمی‌دانم که حالت شکر در من پیدا شد یا نه ولی این ماشین

بجای حرکت کردن دو سه نفر که در آن بودند قدری با من مزاح کردند و بعد به مسئله‌ای که دق دقه‌ای کوچک در آن داشتم دست گذاشتند و کاری شبیه به امتحان انجام دادند من خود را نباختم و حالت تسلیم داشتم، ناگهان اتوبوسی پیدا شد با اینکه شب از نیمه هم گذشته بود آنها به من گفتند برو با این اتوبوس برو. من آمدم سوار اتوبوس شدم، اکثر مسافری زن بودند گویا تماماً مرا می‌شناسند. برخورد، برخورد غریبانه نبود، مرا جائیکه گنبد شاه عبدالعظیم پیدا بود پیاده کردند و هیچ مطالبه پولی نکردند ناگهان یک سواری پیدا شد با راننده و یک فرد قوی هیکل که جلو نشسته و بود قیافه راننده سیمای صالحان را نداشت، آن فرد قوی هیکل هم محاسن نداشت ولی من کاملاً در این آگاهی بودم که ماموران حضرت هستند، با این همه چون در ماشین سرمه‌ای شکل کمال تسلیم را نشان داده بودم اینجا با خود گفتم بنای نافرمانی می‌گذارم بینم چه می‌شود فرد قوی هیکل به من گفت سوار شو تا خواستم امتناع بورزم در آسمان هواپیمائی را دیدم که مستقیم مسیری را می‌آید و شاید نیم دقیقه طول نکشد که درست برسد بالای سر بنده سریع آیه «هو القاهر فوق عباده» در ذهنم آمد و تصور کردم ممکن است از بالا به من شلیک شود باز قهراً به ماشین سوار شدم در ماشین آنچه را آن دو نفر با هم یا با من گفت و شنود کردند به نحوی افهام و تفهیم می‌شد که گوئی آن دو نفر از مافی الضمیر من اطلاع دارند. وقتی خواستند مرا پیاده کنند چون بنده روحیه لجاجت در وجودم آمده بود خواستم بهانه‌گیری کنم جمله‌ای در این رابطه گفتم، آن فرد قوی هیکل گفت برو! تو از من مومن تر هستی! جائی مرا پیاده کردند که دیگر با پای پیاده می‌شد به زیارت شاه عبدالعظیم رفت رفتم به طرف صحن همین که وارد شدم چند نفر آمدند مرا با سرعت به جلو بردند در حدود ۵۰، ۶۰

متری مرا با سرعت بردند در این فاصله اتاق یا اتاقهایی بود که از آنها صدای ول وله بگوش می‌رسید با خود گفتم اینها بچه خناس‌ها هستند برای اینکه نتوانند مرا وسوسه کنند این افراد مرا سریعتر می‌برند وارد اتاقی شدیم که تماماً آینه کاری بود. وقتی وارد شدم دیدم عجب مجلسی تمامی ملکوتیان و زمینیان و وو موجودند. می‌شد بگویی جلسه بر دو قسم تقسیم شده بود عده‌ای که همگی به سن ۱۶ و ۱۷ ساله بنظر می‌آمدند اینها گوئی صورتشان همانند متاعی که تازه پرده برداری شده و نوی نو باشد هستند سبحان الله چقدر جمیل چقدر والا، شک نکردم که صد در صد اینها ملایک هستند که - وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلِكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا و لَلْبِئْسَ مَا يَلْبَسُونَ - مثل آدمیان با لباس انسانی ظاهر شده‌اند ولی کاملاً مشخص بود و از چهره آنان عصمت دیده می‌شد، بعضی از اینها با حالتی مثل بُهت زدگی به من نگاه می‌کردند گاهی با خود می‌گفتم جنبه ظلوماً جهولایی مرا مبهوت شده‌اند و گاهی می‌گفتم مقام کرامنا را مبهوت هستند.

عده دوم از گونه‌های مختلف مردمی هر نوع را شخصی حضور داشت یکی دو تایی از آنان در حال نماز بودند، ولی از آن صف برتر کسی به نماز نایستاده بود انتهای آنان حضرت جلوس نموده بودند و میان آن دو گروه حضرت خضر نشسته بود درب از طرف گروه مردمی باز می‌شد بنده که وارد شدم ابتداءً همان اول اتاق نشستم بعد از لحظه‌ای اراده کردم به آقا نزدیک شوم همینکه حدود افراد معمولی را رد کردم و تقریباً در خط میانی واقع شدم فردی از افراد مردمی از پشت سر مرا نگهداشت، از حرکت به طرف حضرت باز ماندم مرا نشانند موازی حضرت خضر میان دو گروه، ملایک تقریباً روبروی من بودند و من تقریباً رو به حضرت و مایل به طرف حضرت خضر، کتابی در دست مبارک حضرت خضر بود به شکلی که

کتاب را برای خواندن می‌گیریم ولی او از روی کتاب نمی‌خواند تو گوئی کتاب قلب مرا می‌خواند، هر خطوری که از قلب من می‌گذشت اگر خوب بود با کلماتی تایید و کمک می‌کرد و اگر خطور درستی نبود آن را اصلاح می‌کرد مثلاً لحظه‌ای بذهن بنده آمد حضرت مساوی با همه چیز ولا اله الا هو حضرت خضر فرمودند: الله اکبر بعد از لحظه‌ای مرا در ردیف حضرت بین آقا و حضرت خضر نشانند حدود یک متر و ۲۰، ۳۰ سانت با آقا فاصله داشتم و نیم متری با حضرت خضر روبروی من اجاقی بود و افرادی در کنار آن نمی‌دانم چرا اشیائی فلزی را روی آن داغ می‌کردند ناگهان به من به نحوی گفته شد بروم جلو و دست روی آتش اجاق بگذارم، بنده با حالتی همراه تبسم امتناعی داشتم که گویا می‌گفتم جدی نمی‌فرمائید یا اینکه عفو کنید و حالتی داشتم با کمی ندامت و کبرِ برخواسته از اینکه می‌گفتم من اولاد ائمه علیهم‌السلام هستم و.... با این حالت از درون حالت التماس و استمداد برای دفع این روحیه نیز داشتم، حضرت با نور چراغ قوه‌ای مخصوص نوری بر بینی من تاباندند، با خود گفتم ایشان خراطیم افراد را با نور می‌زنند تا درست لا اله الا الله بگویند مدتی حضرت این نور را گرفته بودند ولی من متاسفانه هیچ لحظه‌ای نشد که احساس کنم کبر من از بین رفت اما از اینکه حضرت با نور کبر مرا ترمز داده بودند درونم شاکر بود (البته باید توضیح دهم من تا بحال چنان چراغ قوه‌ای ندیده‌ام بعد از ۲۰ سال اینهایی که با نوری قرمز به بازار آمد (لیزری) حضرت با نور سفید خیلی نورانی‌اش را داشتند با این فرق که این‌ها نور قرمزی را به نقطه‌ای می‌اندازند ولی نور چراغ قوه حضرت مانند نور افکنی نور چراغ قوه تا آخر بُرد نور امتداد داشت و نورش مانند نور پرژکتورها نور سفید بود).

لحظاتی به همین شکل گذشت در ضمن حضرت خضر مشغول قرائت

بودند ولی من چون تمام توجهم به حضرت بود نمی توانستم توجه داشته باشم که حضرت خضر چه می خوانند گویا پایان شب شد و اذان صبح، یا وقت نماز شب، ناگهان دگر حضرت را ندیدم، حضرت خضر در حال بیرون رفتن بطور غیر مستقیم و با بردن دو دست به محازی گوش مرا متوجه نماز کردند اما من که منفعل و بی اراده بودم نتوانستم عزمم را جزم کنم برای نماز یک دفعه دیدم یکی از افراد معمولی که قیافه‌ای دجالی داشت و گویا از یک چشم کور بود پرید جلوی من و یک کبریت جلوی صورت من روشن کرد با خود گفتم غفلت و کوتاهی من باعث پیدا شدن این فرد شده سریعاً از اتاق خارج شدم.

وقتی به صحن آمدم نیروئی مرا به طرف قبور می کشاند با خود گفتم یا ارواح این اموات هستند و یا طایفه‌ای از جن، از ترس دیگر به سراغ نماز نرفتم و با زور خود را از آن نیرو خلاصی دادم و از صحن خارج شدم هنوز هوا تاریک بود با فاصله صد متری دونفر رفتگر با هم جاروب می زدند اما گویا روحشان نمی گذاشت من رد شوم باز خود را مصمم تر کرده و از آن دو گذشتم دیگر احساس راحتی کرده به راه خود ادامه دادم تمام بین الطلوعین را راه رفتم و هنگام طلوع خورشید از شهر خارج شده بودم خیلی تعجب بود که چند دقیقه به طلوع آفتاب من هیچ صدائی از ماشین‌ها نمی شنیدم، ماشینها حرکت می کردند بدون صدا آنقدر تعجب زیاد بود که نزدیک یک پمپ بنزین توجه کامل کردم با اینکه ماشینهای سنگین عقب جلو می کردند ولی صدای روشن بودن ماشین‌ها به گوش نمی رسید اما برعکس وقتی هنگام طلوع آفتاب شد با طلوع آفتاب صداهای زیاد و بلند همانند صدای طبل مانند ناقاره خانه حرم حضرت رضاعلی<sup>علیه السلام</sup> زده می شد بدون اینکه کسی دیده شود و از طرفی احساس

می کردم من به فاصله دو متری خورشید هستم با خود می گفتم این صدای نفع صور است که گر به دقت بنگری هر روز، روز محشر است دیگر روز شده بود و من باز به راه ادامه می دادم، از آسمان مثل باران یا برگ های ریز سیاه که هم دیده می شد و هم بنظر می رسید جسمیت ندارند فرو می آمد و به زمین فرو می رفت با خود گفتم اینها گناهان من است که مورد آمرزش قرار گرفته ام دارند می ریزند. در ضمن توسل به حضرت داشتم تا تکلیفم معلوم گردد چون قبلاً عرض کردم هم در اختیار خود نبودم و هم پولی برای سوار شدن به ماشین نداشتم تا اینکه یک ماشین ایستاد و مرا سوار کردند. جلوی ماشین راننده کلاه قرمز و یک فرد با کلاه سبز بود او پیاده شد و مرا همان جلو سوار کرد چون وسط بودم خود بخود چشمم به آینه افتاد دیدم دو زن عقب نشسته اند که یکی به زن عموی بنده و دیگری به زن دایی بنده شباهت دارند بار دیگر نگاه کردم دیدم آنکه به زن عمو شبیه بود به زن دایی تبدیل شد و بالعکس باور کنید در حین دیدن بنده چنین شد و من خود تبدیل شدن را دیدم نه اینکه بینم جای این دو عوض شد و بگویم چه سریع تغییر مکان دادند؟ نه خودشان عوض شدند در وقتی که من می دیدم.

این را نگفتم وقتی ماشین به من رسید همین دو زن خطاب به فرد کلاه سبز گفتند: «ا ما به دنبال این می گشتیم».

ما با این ماشین آمدیم در جایی مثل پایگاه بسیج یا کمیته از شهر خارج و سر جاده بود فردی دربان بود در جایگاهی که اوایل انقلاب برای دربان به شکلی که تا یک متر و اندی نیمه استوانه و نیم متری مخروط شکل می ساختند وارد شدیم اتاقهای این بنا مثل کلاس درس بود حال یا سائنی بود و دو اتاق خانم ها در اتاق دیگر رفتند و من وارد اتاقی شدم چند نفر سر



میزی نشسته بودند میز تخته‌ای و خیلی ساده بود آقا در عرض بالای میز تشریف داشتند و یکی دو نفر به طول در طرفی که من هم همان طرف نشستم و حضرت خضر روبروی من. چهره حضرت خضر در قبل از اذان صبح به سیمای صالحان، محاسن زیبا و سفیدکت سرمه‌ای با هیکلی چهار شانه و عبائی به دوش داشتند ولی در این ساعت از روز که می‌شد بگوئی مثل ساعت اول کار اداری بود با سیمائی همانند یک کارگر یا مکانیک و لباسی مثل لباس کار در تن داشت سوالاتی از من کردند. یکی از سوالات این بود که از یکی از بستگان بنده احوال پرسیدند آن فرد زن بود و علت آنکه از او پرسیدند چون آنها از مافی‌الضمیر من خبر داشتند و می‌دانستند بنده به همه افراد فامیل و بستگان به نحوی نقص و ایراد و انتقاد دارم بجز آن زن این بود که شاید بخاطر اینکه مثلاً من غیبت فردی را که جویای حالش می‌شوند نکنم از آن زن احوال پرسیدند. بعد از لحظه‌ای از سمت چپ بنده صدائی که صدای یک زنگ با دست ساخته شده عادی بود به صدا در آمد، یک لحظه که من سرم را بطرف صدا گرداندم وقتی سر را برگرداندم دیدم آقا کنار بنده نشسته‌اند با لبخندی مهربانانه و دلنشین باز حضرت خضر مرا به صحبت گرفت سوالی پرسش کردند که جوابش خیلی آسان بود و یک فرد اول دبستانی هم می‌توانست جواب دهد اما من پیش خود می‌گفتم، غرض صحبت کردن است مثل اینکه در جواب خداوند وقتی از حضرت موسی علیه السلام پرسید و ما تلک بیمینک، موسی بجای گفتن عصا، چند جمله پاسخ داد. چون هدف از سوال و جواب صرف تکلم بود. با این همه درس بزرگی هم به من داده شد زیرا سوال به نحوی بود که من در جواب فقط اعداد را می‌شمردم ۱ - ۲ - ۳ - ۴... به یازده که رسیدم خواستم دیگر بس کنم گفتند بگو بگو آنگاه ۱۲

- ۱۳ - و ۱۴ را هم گفتم و منظور معلوم است.

پس از این نشست من در درون دو سوال داشتم یکی خصوصی بود که البته جوابش از قبیل لیطمئن قلبی بود و به هر دلیلی آقا جواب نداده و با کمی خشم فرمودند لا اله الا الله. و سوال دوم این بود که می خواستم در رکاب و در مرز عصمت باشم یکی دو دقیقه بعد احساس کردم که همانند کسی که شنا بلد نیست و آب درست تا دهان او را فرا گرفته و یک مقدار عمق بیشتر باعث غرق شدنش می باشد مانند چنین فردی هیچ جلوتر نمی توانم بروم و خلاصه تکیه بر جای بزرگان نتوان زد خودم خواسته خود را پس گرفتم.

از اتاق خارج و داخل حال یا سالن شدم ایستاده بودم ببینم چه باید بکنم یا چه می شود. ناگاه آقا از درب دیگری غیر از درب اتاقی که با هم آنجا بودیم وارد به حال شدند در حالیکه محاسن خود را به شکل محاسن همان آقای مهاجرانی که عکس او را روز قبل دیده و تامل کرده بودم شکل داده بودند و کلمه ای در این رابطه فرمودند. من بلافاصله از آن بنا خارج و آمدم سر جاده سوار شوم هر چه ایستادم هیچ ماشینی مرا سوار نکرد و با عوالم شخصی خودم که هر رنگ و شکل ماشینی را برای خود علامتی قرار داده بودم ماشینی که با رنگ مناسب با پدرم بود آمد سریع رد شد و مرا نبرد و به همین شکل دیگر ماشین ها، هر چه ایستادم همه ماشین ها می آمدند و با سرعتی زیاد از جلوی من رد می شدند و من هر چه دست تکان می دادم هیچ توجهی نمی کردند از روی ناچار برگشتم به همان ساختمان، دربان با خود گفت: «این دوباره برگشت». مثل اینکه به من می خواست بگوید از روی تمسخر و طعن که عاجز این درگاهی، با حالتی خجل زده و نیازمند وارد همان اتاق شدم دیدم دیگر کسی نیست بجز دو

نفر مثل دو سرباز هنوز چیزی نگفته دو گُل از نارنگی به من دادند یکی سُرختر از نارنجی و یکی خیلی تعجب داشت به رنگ آبی شاید بعضی باور نکنند اولی را شاید بتوان قبول کرد که نارنگی، نارنجی است این کمی پررنگتر است ولی آبی را هیچ جور نمی‌شد توجیه کنی این بود که آیه و اُتوابه متشابهها در ذهنم خطور کرد. علی کلّ وقتی این دو پره میوه را خوردم تا آمدم سر جاده اولین ماشین زد روی ترمز و مرا سوار کرد. وقتی سوار ماشین شدم فرد راننده شبیه پسر دائی مرحوم بنده و شخصی هم جلو نشسته بود شبیه یکی دیگر از پسر دائی‌های من بود با این فرق که آن که شبیه مرحوم بود از آن مرحوم زیباتر و برعکس آنکه شبیه پسر دائی زنده من بود از پسر دائی بنده کمی بد شکل‌تر بود البته بنده از همه این فرقه‌ها و تمامی مسائلی که در این سیر مجملاً عرض کردم چیزهایی برداشت داشته‌ام اما از آنجائیکه بیان برداشت‌ها به طول می‌انجامد از بیان آنها خودداری می‌کنم.

ما با ماشین وارد ترمینال شدیم، همه اسباب و علل سزّیعترا از وضع عادی به وقوع می‌پیوست مثلاً وقتی با سرعت وارد ترمینال می‌شدیم زنجیری سر راه بود بدون لحظه‌ای معطلی دربان سریعاً زنجیر را آزاد کرد و یا وقتی من سوار ماشین شدم - که مسیرش تا اصفهان بود - باز سریع آخرین فردی که سوار ماشین شد من بودم و بلافاصله حرکت کرد، تمام افراد ماشین مشابه افراد آشنای من بودند بعضی شبیه فامیل و بعضی شبیه همسایه‌ها وقتی به قم رسیدیم شخصی که باز شبیه یکی دیگر از پسر دائی‌های من بود از جلوی اتوبوس آمد مرا از صندلی بلند کرد از درب آخر اتوبوس پیاده کرد و خودش هم پیاده شد و راه ورود به قم را نشان داد، آنچه من هیچگاه فراموش نمی‌کنم این است که او دست مرا گرفت و پیاده

کرد و من در دست او چنان مهری را احساس کردم که از مهر بچه دو ساله که دستش را به دست مادرش می دهد مهرانگیزتر احساس کردم و هیچ مطالبه پولی هم نشد.

در آن زمان از جاده قدیم به اصفهان می رفتند و مرا جائیکه پیاده کردند می بایست بود از بلوار امین فعلی به قم می آمدم ولی کجا مرا پیاده کردند دقیقاً به یاد ندارم فقط می دانم جائی بود که تقریباً ورودی قم به حساب می آمد و من ۲۰۰ متری به آن پیاده شدم و وقتی به ورودی رسیدم اجتماع ماشینهای سنگین به نحوی شد که من احساس کردم با عقب جلو کردن گویا می خواهند مانعی بر سر راه ورود بنده شوند ولی من از لابلای آنها آمدم وقتی به پل موازی پارک رسیدم آمدم بالای پل، درختان پارک را خیلی شفاف و خیلی سبز و جالب می دیدم با خود گفتم این چنین دیدن من در اثر خوردن آن دو گل نارنگی است که من قم را هم مثل بهشت ببینم بالاخره به درب حضرت معصومه رسیدم دیگر پاهایم تاول زده بود زیرا در همان ساختمان که اول صبح با حضرت و حضرت خضر بودیم حضرت خضر یک جفت پوتین نظامی به من دادند و گفتند اینها را بپوش وقتی دادند بندها با گره های محکم بسته بودند من نتوانستم گره ها را باز کنم ایشان گرفتند و باز کردند و من پوشیدم و چون پوتین بود و کفش انتخابی میزان با پای من نبود و مسافت از بیرون قم تا حرم را پیاده آمده بودم این بود که پاهایم تاول زده بود خلاصه از فشار درد پوتین ها و اینکه اینجا محضر حضرت معصومه است و شهر خودم این بود که اعتراضاً پوتین ها را جلوی درب حضرت از پا در آوردم و همان جا رها کرده پیاده به طرف خانه یکی از باجناقهای خود که فردی روحانی بود و آن آقای مسئله گو در آن مسجد شبیه او بود رفتم با خود گفتم چون آن آقا به ایشان شباهت دارد روح ایشان

به این مسائل نزدیکتر است مدتی با ایشان نشستیم و مختصری وضع غیر عادی خود را گفتم ایشان گفتند لا حول و لا قوة الا بالله بگو و به منزل برو و من نیز چنین کردم ولی در طول راه تا منزل و تا ۲۲ ساعت بعد وضع عادی نبود و چیزهای غیر عادی می‌دیدم که دیگر بیان آنها باز باعث تطویل کلام می‌شود. این بود داستان ملاقات سید عبدالله مشتاق وفقه الله.

### یک سوال و جواب

**سوال:** مگر حضرت برای آخرین نایب خاص خود ننوشته‌اند که هر کس ادعای مشاهده کند کذاب و مفتر است پس چگونه این افراد امام را دیده‌اند؟

**جواب:** باب هشتم کتاب نجم الثاقب منحصر به جواب از این سوال است. در آنجا جوابهایی داده شده است ما هم با استفاده از آن کتاب در این جا چنین می‌نویسیم که درست است که حضرت چنین مطلبی را فرموده‌اند لکن باید دقت کرد که حضرت فرموده‌اند هر کس "ادعای مشاهده" مرا کند کذاب است و ظاهراً مراد تکذیب کسانی است که مدعی مشاهده‌اند با ادعای نیابت و رساندن اخبار از جانب آن حضرت به سوی شیعه. یعنی خود را همانند نواب آریعه در غیبت صغری بدانند. بلی اگر کسی چنین ادعایی بکند از او پذیرفته نمی‌شود. و شاید مقصود حضرت آن بوده که کسی نخواهد از این راه سوء استفاده‌هایی کرده مردم را اغفال کند. ولی آنها که مخفیانه با حضرتش تماس دارند و یا از روی اتفاق حضرت را دیده و چه بسا بعضی همان وقت اصلاً نشناخته‌اند، ملاقات این چنین افرادی را قطعاً می‌پذیریم. چون از این همه داستان که اغلب از افرادی موثق نقل شده برای انسان یقین حاصل می‌شود.

## راجع به بعضی زمانها و مکانها

بعضی از زمانها زمان ارتباط با حضرت است. همچنین بعضی از زمانها و مکانها مناسبتی با حضرت، اصحاب حضرت، ظهور و علائم آن دارند، این بحث پیرامون این زمانها و مکانها می باشد.

### «زمانها»

**روز جمعه:** روز جمعه روزی است که حضرت در آن ولادت یافته و روزی است که حضرت در چنین روزی ظهور خواهند نمود چنانچه در زیارت حضرت می گوئیم یا مولای یا صاحب الزمان صلوات الله علیک و علی آل بیتک هذا یوم الجمعة و هو یومک المتوقع فیه ظهورک... و شاید به همین مناسبت باشد که جمعه جزء اعیاد بشمار آید. و در اسماء نیز دیدیم که یکی از اسامی حضرت جمعه است. و بهترین اعمال روز جمعه آن است که بعد از نماز عصر روز جمعه صد مرتبه بگوئیم: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

**روز عاشورا:** روز عاشورا روزی است که حضرت حجت عج در این روز به لقب قائم ملقب می گردند تا قیام کنند و انتقام جدشان امام حسین علیه السلام را بگیرند و قیام آن حضرت نیز در روز عاشوار می باشد.<sup>۱</sup>

**روز نوروز:** بطور کلی روز نوروز روز بسیار مهمی است روزی است که

در سال حجة الوداع روز عید غدیر روز نوروز بوده و اگر سالگرد غدیر خم را از نظر شمسی بگیریم روز نوروز است یعنی به این اعتبار باید بگوئیم عید غدیر روز نوروز است. یا روز نوروز عید غدیر است. و اتفاقات مسرور کننده در این روز بسیار است که علامه مجلسی همه را نقل کرده یکی از آنها آن است که: نوروز روزی است که ظاهر می‌شود قائم و خداوند او را بر دجال پیروز می‌نماید.<sup>۱</sup>

و امام صادق فرمود: نوروز از روزهای ما است فارس‌ها آن را حفظ کردند و شما آن را ضایع نمودید.

**عصر روز دوشنبه:** که روز عرض اعمال است.

**عصر روز پنج‌شنبه:** در عصر این دو روز اعمال بندگان خدا به امام عصر عجل عرضه می‌شود و منظور از مومنین در سوره توبه آیه ۱۰۵ ائمه علیهم‌السلام هستند، در روایتی پیرامون عرض اعمال آمده است باید حیا کنید از اینکه عمل قبیحی را به معصوم عرضه کنید و باید دانست گناهان را می‌آموزند مگر عداوتی که بین دو برادر دینی باشد.

**ساعت دوازده روائی:** به مقتضای روایات هر قسمتی از روز ساعت یکی از ائمه می‌باشد و ساعت دوازده از وقت زرد شدن آفتاب تا غروب آفتاب است، هر یک از امامان مانند نگهبان و حامی است از برای ساعت خود و سزاوار است انسان در هر ساعتی به امام همان ساعت سلام دهد و در ساعت مخصوص امام دوازدهم برای فرج ایشان دعا کند.

**شب قدر:** در این شب تقدیر می‌شود اجلها، ارزاق، مرگ و زندگی، ارزانی و گرانی، خیر و شر و بعد نازل می‌شود راوی می‌پرسد بسوی چه

کسی؟ حضرت می فرمایند به سوی صاحب شما یعنی امام شما.  
**شب و روز نیمه شعبان:** این روز روز ولادت با سعادت ایشان  
 است و چون روزی است که این نعمت عظمی به ما داده شده باید بسیار  
 شکر آن را بنمائیم و حتماً دعای شب نیمه شعبان را بخوانیم.  
**رجب:** سه نداء در رجب است که در بحث یازدهم (صیحه آسمانی)  
 توضیح داده خواهد شد.

خروج سفیانی در ماه رجب است.  
 العجب کل العجب بین الجمادی و الرجب.  
 در سال ظهور شب چهاردهم ماه رجب ماه گرفته خواهد شد و مردی از  
 زیر آن خارج شود (ظاهراً همان باشد که صیحه زند) آن وقت است خروج  
 قائم.

**رمضان:** صیحه‌ای در رمضان واقع شود شب ۲۳ ماه این صیحه بسیار  
 مهیب است و هفتاد هزار نفر از این صدای مهیب بیهوش شوند.  
 در سال ظهور در ماه رمضان دو مرتبه خورشید گرفتگی خواهد شد.  
**زمستان:** یکی از علامات ظهور آن است که سال ظهور زمستان گرم  
 باشد.<sup>۱</sup>

**سالهای فریب و نیرنگ:** در روایت آمده است بین یدی الساعه سنین  
 خداعه سالهائی چند قبل از ظهور سالهائی است که در این سالها مکر و  
 حيله بسیار است. به نحوی که راستگو، دروغگو و دروغگو راستگو جلوه  
 کند و امین خائن و خائن امین، انسانهای فاسق و معصیت کار سخن گویان  
 اجتماع شوند، نتیجه هم آن است که باران زیاد و گیاه کم روئیده شود در



این سالها سالی نیست که خیر کمتر نشود و شر زیاده‌تر نگردد یعنی سال به سال وضع بدتر خواهد شد.<sup>۱</sup>

(با توجه به این روند اگر فرضاً ظهور ۲۰ سال دیگر باشد اوضاع ۲۰ سال دیگر ۲۰ برابر بدتر از این که هست خواهد شد - چنانچه هم اکنون وضع بیش از ۲۰ برابر بدتر از ۲۰ سال پیش است - حال اگر کسی فکر دنیا هم باشد و عقل اقتصادی درستی هم داشته باشد، نباید در این ۲۰ سال به فکر بهتر کردن اوضاع اقتصادیش باشد، فرض کنیم معصوم نگفته یک اقتصاددان چنین برآورد داشته باشد و نظرش را ارائه دهد در این صورت می‌بینید که همه رجال اقتصادی در تصمیماتشان تجدید نظر می‌کنند).

**قرن:** رسول خدا فرمود: خداوند در سر هر صد سالی کسی را بفرستد به سوی این امت که دینش را تازه کند (راس قرن ۱۴ هـ ق روح خود روح الله الموسوی الخمینی را برای تجدید دینش فرستاد).

**طاق:** حضرت باقر علیه السلام فرمود: قیام قائم عج در سال طاق است.<sup>۲</sup>  
**هشت ماه:** مدت نبرد حضرت از هنگام قیام هشت ماه است یعنی وقتی قیام کردند تا هشت ماه شمشیر بر دوش نهاده و هر جا برسند می‌کشند تا خدا راضی شود راوی سوال می‌کند چگونه معلوم می‌شود خدا راضی شده می‌فرمایند: خدا در دلش رحم اندازد.

**هفتاد و دو ماه:** درباره شعیب بن صالح گفته شده که لشکر سفیانی را شکست می‌دهد و وارد بیت المقدس می‌شود از تاریخ ورود او به بیت المقدس تا تسلیم امر به حضرت هفتاد و دو ماه طول کشد. یعنی شش سال (بنابر آنچه را در سوال ۴ بحث غیبت گفتیم با آنچه اینجا بیان گشت به

علاوه احتمالی را که در تطبیق شعیب بن صالح به یکی از سران بنام جمهوری اسلامی داده شده چنین باید نتیجه گرفت که ۱۳ سال دیگر ما بیت المقدس را فتح خواهیم نمود انشاء الله).

**محرم:** در روایات گفته شده در محرم نیز ندای آسمانی خواهد آمد و در روایتی گفته شده در محرم هتک حرمتها شود. و در چند روایت بحث از کشت و کشتار است خصوصاً کشته شدن ستمکاران در نزد اجتماع آبها<sup>۱</sup> (یعنی نزدیکی بصره) (احتمالاً آنچه منظور نظر بوده همین شروع جنگ امریکا با عراق بوده که در محرم و از بصره آغاز شد).

**یوم الابدال:** جماعتی از اصحاب سفیانی ملحق به اصحاب حضرت و جماعتی از لشکر حضرت ملحق به لشکر سفیانی شوند این روز را یوم الابدال گویند چون تبدیل حاصل شود.

**یوم الخلاص:** چون دجال به سمت مدینه آید منافقها و فاسقها به سمت او می روند و مدینه از لوٹ دجال و فساق و منافقین پاک گردد و مردم مومن از شر آنان خلاص گردند ذالک یوم الخلاص.

### «مکانها»

**آبادان:** در حدیثی که امیرمومنان علیه السلام علامات خروج دجال را می فرمایند آمده است در آن هنگام بهترین جاها آبادان است، خواب در آن مثل جهاد در راه خداست، آبادان اولین بقعه‌ای است که به عیسی ایمان آورده و زمانی فرا می رسد که هر فردی بگوید ای کاش من گاهی بودم در خشتی از خانه‌های آبادان.<sup>۲</sup>

۱. ملاحم، ص ۱۵۲.

۲. کنز الاعمال، ج ۱۴، ص ۶۱۳.

**آذربایجان:** از رسول خدا ﷺ روایت شده که ترکها دو خروج دارند در یکی آذربایجان را خراب کنند و در دیگری به سوی شط فرات بتازند. در روایتی دیگر آمده است در آذربایجان آتش به پا شود که چیزی نتواند آن را مهار کند.

**آمد:** (آمد) شهری است اطراف دجله، یکی از یاران حضرت از آمد است.

در روایتی آمده است که ترکها وارد آمد می‌شوند، مسلمانان نیروی استقامت ندارند، خداوند به وسیله برف و باد و یخ بندگان ایشان را نابود می‌سازد.<sup>۱</sup>

**أبله:** چهار فرسخی بصره است. امیر مومنان فرمودند در آینده هفتاد هزار از امت محمد در این مکان شهید شوند.<sup>۲</sup>

**اصفهان:** چهار نفر از اصحاب حضرت از اصفهان هستند بنامهای موسی، علی، عبدالله و غلفان، در علائم سخن از فردی به نام سیاح و فردی به نام المفقود من مرکبه به میان آمده این دو نفر هم اصفهانی هستند.<sup>۳</sup>

**آفریقا:** در آفریقا مردی سبزرنگ حکومت کند و آنجا را پراز عدل کند سپس به سوی مهدی برود و حکومت را به او واگذار کند و دشمن را از حضرت دفع کند.<sup>۴</sup>

**انطاکیه:** حضرت تورات و انجیل را از زمینی خارج کند که آن را انطاکیه گویند و همچنین تابوت سکینه را. یکی از اصحاب حضرت هم از انطاکیه

۲. بحار، ج ۶۰، ص ۲۲۷.

۴. البرهان، ص ۱۴۹.

۱. ملاحم، ص ۹۰.

۳. ملاحم، ص ۱۴۶.

است بنام عبد الرحمن.<sup>۱</sup>

**اهواز:** اهواز زلزله شود به طوری که خانه‌هاشان قبرستان شود و راه‌ها بسته شود<sup>۲</sup> امیرمومنان علیه السلام فرمود: عرب بر عجم غالب شود به اهواز رو آورد بدون مقاومت مردم.<sup>۳</sup>

**ایران:** وقتی سید حسنی قیام کند که ایران را پادشاهی نباشد یا حرج و مرج شود و یا ملوک الطوائفی و یا منظور آن است که شاه نباشد و رئیس جمهور باشد.<sup>۴</sup>

**بخارا:** حضرت علی علیه السلام فرمود: یکی از شهرهای خراسان بخارا است در آنجا مردانی بیایند که بسیار عبادت کننده هستند.<sup>۵</sup>

**بصره:** راجع به بصره روایات زیاد است ما یکی دو تا از آنها را نقل می‌کنیم گفته شده راغب نباشید به سکونت در بصره زیرا آنجا چشمه‌ای ظاهر شود که بصره و اطرافش را غرق کند.<sup>۶</sup>

در روایات دیگر گفته شده سه خسف (فرو رفتن به زمین) واقع شود پس از آن آب طغیان کند و کسانی که از شمشیر نجاب یافته باشند با آب غرق خواهند شد.

**بغداد:** در بغداد نیز زمین فرو رود و سنگ باران شود و زلزله آید و از همه جا زودتر خراب شود.<sup>۷</sup>

روایاتی هم به عنوان زوراء وجود دارد که اکثر آنها به بغداد تفسیر شده و بعضی از آنها به تهران در آنهایی که منظور بغداد است آمده، مردان و زنان

۱. ملاحم، ص ۶۷.

۲. ملاحم، ص ۱۲۴.

۳. الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۵۰.

۴. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۵. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۴۲.

۶. ملاحم، ص ۱۲۶.

۷. ملاحم، ص ۱۳۲.

بسیاری کشته شود، اموال غارت گردد به نوامیس تجاوز شود.  
**بلخ:** علی علیه السلام به عمر فرمود یکی از شهرهای خراسان بلخ است یکبار خراب می‌شود و بعد بار دیگر خراب شود و دیگر آباد نگردد.<sup>۱</sup>

**بیت الحمد:** امام صادق علیه السلام فرمود برای حضرت خانه‌ای است که آن را بیت الحمد - خانه حمد - گویند، در آن خانه چراغی است که از روز تولد حضرت تا روزی که قیام نماید روشن است و هیچ لحظه‌ای خاموش نشود.<sup>۲</sup>

**بیت المقدس:** سه نفر از اصحاب حضرت از بیت المقدس هستند به نامهای بشر، داوود و عمران،<sup>۳</sup> وقتی حضرت به بیت المقدس فرود آید بیت المقدس را بنائی کند که مثل آن دیده نشده.<sup>۴</sup> شیب بن صالح هفتاد و دو ماه قبل از حضرت به بیت المقدس فرود آید و زمینه را برای حضرت فراهم کند.

**بیداء:** این اسم آشنای اکثر پژوهندگان علائم ظهور می‌باشد زیرا یکی از علائم حتمی خسف بیداء است، بیداء اسم زمینی است نرم بین مکه و مدینه، چون لشگر سفیانی به این زمین برسد این زمین خسف شود و آنها به زمین فرو روند.<sup>۵</sup>

**تبریز:** امیرمومنان علیه السلام فرمود: گروهی از خراسان تبریز را مالک می‌شوند.<sup>۶</sup>

**چین:** در بعضی روایات گفته شده سید حسنی از چین می‌آید اجمالاً چه آنکه از چین می‌آید سید حسنی باشد یا نباشد، شخصی از چین می‌آید

۱. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۴۳.  
۲. بحار، ج ۵۲، ص ۱۵۸.  
۳. الزام الناصب، ص ۲۰۳.  
۴. ملاحم، ص ۸۰.  
۵. ملاحم، ص ۷۵.  
۶. الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۵۰.

و وارد خراسان می‌شود، از امیر مومنان علیه السلام روایت شده که فرمود: هر گاه قیام کند قیام کننده‌ای به خراسان همان کس که از چین و ملتان آمده، سفیانی لشکری به سمت وی گسیل کند ولی بر او غلبه نکند.<sup>۱</sup>

**حبشه:** فردی از حبشه که جلوی سرش مو ندارد و بین دندانهایش باز است و ساقه‌های پایش باریک است که به همین جهت به او ذوالسویقتین گویند (چنین شخصی) کعبه را خراب می‌کند و گنج کعبه را استخراج کند و حجر الاسود را از مکه به کوفه می‌برد در روایت آمده با بیل و کلنگ و کردیه تخریب می‌کند (شاید کردیه آلت خاصی باشد که احتمالاً به لُدر تطبیق شود).<sup>۲</sup>

**حجاز:** یکی از علائم ظهور بر پا شدن آتش عظیمی است در حجاز که شعاع نور آن تا حدی است که گردن سُتران را در بصری منور کند.<sup>۳</sup>

**حَرستا:** حرستا یکی از دهکده‌های دمشق است یکی از علامات فرود رفتن این دهکده می‌باشد.<sup>۴</sup>

**حلب:** امیر مومنان فرموده‌اند: اهالی حلب محاصره می‌شوند و ریشه کن می‌گردند و شهر خراب شود بنحوی که آهوان صحرا چند روز از خون آنها سیراب شوند و اسیران ایشان را از آن شهر برانند و بی‌پناه و آواره شوند.<sup>۵</sup>

**حلوان:** امیر مومنان به عنوان اولین علامات فرموده‌اند بلائی بین همدان و حلوان واقع شود و از حلوان تا نهروان مردم بسیاری کشته شوند.<sup>۶</sup>

**حله:** امیر مومنان فرمود: شهری بنا خواهد شد بنام حله گروهی از

۲. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۳.

۴. غیبت نعمانی، ص ۳۰۶.

۶. الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۵۰.

۱. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۰.

۳. ملاحم، ص ۱۵۹.

۵. الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۲۱.

خوبان در آنجا آشکار شوند که اگر خدا را قسم دهند خدا قسم ایشان را قبول فرماید.

**حمص:** گفته شده اهل حمص خوش بخت‌ترین مردم هستند وقتی اولین پرچم‌های سیاه برافراشته شوند و بدبخت‌ترین مردمند وقتی دومین گروه دارای پرچم سیاه ظاهر گردند هلاکت گروه اول به دست گروه دوم خواهد بود.<sup>۱</sup>

**خراسان:** حضرت صادق علیه السلام فرمود: اهل خراسان از بزرگان ما هستند و اهل قم از یاران ما هستند و اهل کوفه از اوتاد ما هستند و اهل عراق از ما و ما از ایشانیم.<sup>۲</sup>

حضرت باقر علیه السلام مکرراً می‌فرموده‌اند: **خراسان، خراسان؛ سجستان، سجستان.**<sup>۳</sup>

و لسان ایشان حاکی از بشارت بوده (فتامل فی عالمین، سیدین، مرجعین، فائدین فی زماننا هذا الذین اسمهما و لقبهما واحد).

از خراسان شخصی قیام کند که به آن خراسانی گویند (به احتمال زیاد این فرد غیر از سید حسنی است زیرا قبلاً احتمال دادیم سید حسنی آن فردی است که از چین و ملتان به خراسان می‌آید).

**خوارزم:** علی علیه السلام به عمر فرمود: یکی از شهرهای خراسان خوارزم است چون از ثغور اسلام است کسی که در آنجا اقامت گزیند پاداش او همانند کسی است که شمشیر برگرفته و در راه خدا جهاد کند خوش بحال کسی که در خوارزم آید و از مصلین باشد.<sup>۴</sup>

۱. ملاحم، ص ۵۶.

۲. بحار، ج ۶۰، ص ۲۱۴.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۷۳.

۴. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۴۲.

**داراب جرد:** علی علیه السلام فرمود داراب جرد در آخر الزمان به دست دشمنان مقهور و مقتول شوند.<sup>۱</sup>

**دامغان:** علی علیه السلام فرمود دامغان سوار و پیاده بسیار دارند به سختی معاش کنند تا قیام حضرت، وقتی حضرت قیام کنند برای آنها روز فرج و گشایش برسد.<sup>۲</sup>

**دمشق:** پناهگاه مسلمانان در روز جنگ و شورش دمشق است. سالم نماند از شامات مگر دمشق و نواحی آن.

امام باقر علیه السلام فرمود: در انتظار و آرزوی آن باشید که صدائی ناگهانی از طرف دمشق به شما برسد در آن برای شما گشایش بزرگی است.<sup>۳</sup>

**دیلم:** در حلوان روایتی نقل شده که در آن آمده است ملک دیلم زایل شود و عربی که زبانش عجمی است آن را مالک شود و خوبان را می‌کشد.<sup>۴</sup>

**رحبه کوفه:** در سه فرسخی کوفه شهر است به نام رحبه، زمانی که حضرت تشریف آوردند به آنجا می‌روند، زره، کلاه خود و شمشیر دوازده هزار سپاه را که از قبل در زیر زمین آماده بوده درآورد و به ایشان به پوشاند...<sup>۵</sup>

**رضوی:** رضوی کوهی است بین مکه و مدینه مکان امن حضرت در ابتدای غیبت بوده، در دعای ندبه نیز آمده است.

**روم:** حضرت مهدی عج لشگری برای قتال با روم بفرستد، ده نفر هم برای بیرون آوردن تابوت سکینه از غار انطاکیه بفرستد.

**ری:** مرد کوسه‌ای (بدون محاسن) که به آن شعیب بن صالح گفته

۱. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۴۳.

۲. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۴۳.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۷۹.

۴. الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۵۰.

۵. بحار، ج ۵۲، ص ۳۷۷.



می‌شود از ری ظاهر شود، پیدایش چنین فردی مقدمه‌ای است برای آمدن مهدی عج (در اینجا توضیحی لازم است که چه نسبت به ایشان و چه نسبت به اسامی افراد دیگر محتمل است اسامی آنان اشاره به اسم روحی و خصایص اخلاقی آنان باشد به عنوان مثال اگر فردی از اصحاب حضرت را به نام موسی معرفی کرده‌اند یعنی چنین فردی در خصایص اخلاقی همچون حضرت موسی علیه السلام است و این فرد کوسه خصایص اخلاقیش همچون حضرت شعیب است، بنابراین اگر احیاناً بعضی بر این باور هستند که آقای علی اکبر هاشمی بهرمانی این فرد - شعیب بن صالح - می‌باشند این باور را به مجرد آنکه اسم ایشان شعیب و اسم پدرشان صالح نمی‌باشد، نمی‌توان نفی کرد.

ناظم الاسلام کرمانی از جلد خلفاء ناسخ نقل کند که مردم ری را بلاء بزرگ رسد و بلای قحطی و گرانی بالا گیرد.  
و اگر مراد از زورائی که خراب می‌شود ری باشد بنابراین ری خراب خواهد شد.

**زوراء:** چندین روایت در رابطه با زوراء از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده، در اکثر آنها منظور بغداد است، مثلاً هرگاه زوراء با آمدن سفیانی ذکر شده منظور بغداد است و یا روایتی که امام سجاده علیه السلام فرموده‌اند زمانیکه امیر مومنان از جنگ خوارج برگشتند عبورشان به زوراء افتاد... یقیناً منظور بغداد است. و وقتی امیر مومنان در خطبه لؤلؤ، از زوراء خبر می‌دهند خود بیان می‌کنند که بنا می‌شود بین دجله و فرات.

و یا روایتی که در آن گفته شده اولاد عباس آنجا را جایگاه خود قرار دهد. و یا روایتی که در آن گفته شده که کافری از اولاد قنطور به آن احاطه کند و یا روایتی که می‌گوید اهالی آن سنگباران و مسخ شوند.

ولی در روایتی حضرت صادق از راوی سوال می‌کنند زوراء را می‌شناسی راوی گوید: می‌گویند بغداد است حضرت می‌فرمایند نه ری رفته‌ای؟ بعد حضرت توضیحی می‌دهند و می‌فرمایند آنجا زوراء است. هشتاد هزار نفر در آنجا کشته می‌شوند (شاید منظور حضرت جمعه سیاه - ۱۷ شهریور - بوده).<sup>۱</sup>

**سجستان:** حضرت علی علیه السلام فرمود: در سجستان - سیستان - جماعتی باشند که قرائت قرآن کنند و احکام قرآن را بکار نیندند و از اسلام چنان بیرون روند که تیر از کمان، بر آن جماعت ریگ بارد و جمله را فرو پوشد<sup>۲</sup> (با توجه به مذهب این جماعت مسئله روشن و واضح است).

**سمرقند:** علی علیه السلام به عمر فرمود: یکی از شهرهای خراسان سمرقند است خداوند نیکی دهد اهل سمرقند را و این شهر در آخر الزمان به دست ترکها (روسها) پایمال شود.<sup>۳</sup>

**شام:** حدود ۲۰ روایت نسبت به شام وارد شده.

در بعضی سفارش به رفتن به شام شده که در وقت فتنه ایمان در شام است. در بعضی نهی از دشنام دادن به اهل آن شده زیرا ابدال از شام هستند.

در روایتی خبر از زلزله داده شده که بیش از صد هزار نفر هلاک شوند، که برای مومنین رحمت و برای کفار عذاب است. در بعضی هم از درگیری سه لشکر اصحاب و ابقع و سفیانی سخن به میان آمده است.<sup>۴</sup>

۱. یاتی علی الناس زمان، ص ۳۰۹ (زوراء). ۲. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۴۳.

۳. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۴۲. ۴. یاتی علی الناس زمان، ص ۳۸۳ (شام).

**صنعاء:** شکننده چشم سفیانی یعنی جناب یمانی از صنعاء خروج کند.<sup>۱</sup>

**طاحیه:** اصحاب مهدی عج شهر طاحیه را فتح کنند.<sup>۲</sup>

**طالقان:** امیر مومنان علیه السلام فرمود: برای خدا در طالقان گنج‌هایی است، این گنج‌ها نه طلا هستند و نه نقره، مردانی هستند که خدا را براستی شناخته‌اند، ایشان یاران مهدی (عج) می‌باشند.<sup>۳</sup>

**طبرستان:** علی علیه السلام فرمود طبرستان مومن اندک دارد و فاسق فراوان ایشان را از کوه و دریا بسیار سود رسد.<sup>۴</sup>

**طرطوس:** پادشاه روم طرطوس را با سرنیزه فتح کند و اموالشان را غارت کند.<sup>۵</sup>

**طهران:** روایتی در زوراء نقل شد و در روایت دیگر از مفضل نقل شده که در حوالی ری کوه سیاه‌یست، در دامنه آن شهری بنا شود که طهران نامیده شود، زنهای آن شهر لباس کفار در بر کنند و هم شکل ستمگران می‌باشند، بر زینها سوار شوند و از شوهرها تمکین نکنند، به محل سکونت و کسب شوهرها کفایت نمی‌کنند و از ایشان درخواست طلاق می‌نمایند، جنس موافق از مرد و زن با هم همجنسی نمایند، مردها شبیه به زنها و زنها شبیه به مردها شوند، هر کس بخواهد دینش را حفظ کند باید در این شهر سکنی نگزیند، هر چند ناچار شود به قلّه کوه‌ها یا سوراخ و غاری پناه برد.<sup>۶</sup>

**عراق:** در روایتی سخن از فقیر شدن اهل عراق به میان آمده بطوریکه

۲. البرهان، ص ۱۵۴.

۴. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۴۳.

۶. منتخب التواریخ، ص ۸۷۵.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۷.

۳. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۱.

۵. ملاحم، ص ۱۵۰.

درهمی در آن یافت نشود در روایات دیگری خبر از ترس اهل عراق داده شده به نحویکه هیچ قرار نداشته باشند.<sup>۱</sup>

**قحطان:** قحطان یکی از شهرهای یمن است، از آنجا شخصی به نام قحطانی خروج کند، در روایات ایشان برادر دینی حضرت معرفی شده، عمل می‌کند به آنچه مهدی (عج) عمل می‌کند یعنی همان سیره و رویه را دارد.<sup>۲</sup>

قحطانی رومیه را فتح کند و به غنائم آنجا دسترسی پیدا کند.

**قرقیساء:** قرقیساء شهریست در کنار فرات، قبل از سفیانی در آنجا جنگی طولانی مدت پیش خواهد آمد، چنانچه طبق فرموده امام باقر علیه السلام بزرگترین جنگ دنیا است یعنی از روز آفرینش آسمانها و زمین چنین جنگی نشده و مادامت السموات و الارض چنین جنگی نخواهد شد. صحنه جنگ سفره طعامی است برای پرندگان و درندگان طایفه قیس کلاً در آن جنگ به هلاکت رسند تا جائیکه یک نفر از ایشان باقی نماند تا خبر ایشان را برسانند. و در روایتی آمده است که برای خداوند در قرقیساء سفره طعامیست از بالا آید ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین بیائید و از گوشتهای ستمکاران سیر شوید.<sup>۳</sup>

**قزوین:** روایات متعددی در فضیلت شهر قزوین وارد شده، در حدیثی آمده گروهی در آخر الزمان خواهند بود که ایمان به گوشت و خونشان مخلوط شده، جنگ و جهاد کنند در زمینی که آن را قزوین نامند. و در روایتی سخن از فردی زندیق که از قزوین قیام کند به میان آمد، همه جا را از

۱. ملاحم، ص ۸۷

۲. الامام المهدی، ج ۱، ص ۳۸۷

۳. غیبت نعمانی، ص ۳۰۳ و روضة کافی، ص ۲۹۵

ترس پر کند و هتک حجاب کند.<sup>۱</sup>

**قسطنطنیه:** قسطنطنیه همین اسلامبول فعلی می‌باشد، این شهر با نیروی خارق العاده و به طریق معنوی فتح خواهد شد. یعنی مومنین تسبیح و تکبیر حضرت حق کنند و بدون شمشیر و تیر و تفنگ شهر را فتح نمایند، در روایتی آمده لشگریان حضرت برای عبور از آب چیزی بر قدمهایشان می‌نویسند و از روی آب عبور می‌کنند، همین که این منظره مشاهده می‌شود شهروندان آن شهر پی به عظمت حضرت و لشگریانش برده، خودشان راه ورود به شهر را باز خواهند گذاشت و لشگریان بدون جنگ و خون‌ریزی وارد شهر خواهند شد.<sup>۲</sup>

**قم:** امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی بلا به شما رسید به قم بروید زیرا پناهگاه فاطمین و استراحت‌گاه مومنین است، بعد خبر از بیرون کردن دوستان اهل بیت از کنار ائمه علیهم السلام داده شده که این کار توسط رژیم بعث از سال ۵۰ تا چند سال انجام شد، جالب آن است که حضرت می‌فرماید این کار به مصلحت آنان است، اکنون که بیش از سی سال از عودت معاودین می‌گذرد و حدود یک سال است که رژیم بعث سرنگون شده. از بسیاری از آنان سوال شده دوست دارید به عراق برگردید؟ گفته‌اند و می‌گویند که قم از هر جهت بهتر است.

در روایتی به حوالی و نواحی قم هم توصیه شده و در چند روایت آمده که هیچ ستمگری نمی‌تواند اراده سوء برای قم بنماید. باید متذکر شویم، افرادی در زمان جنگ در تعجب بودند که چرا قم با اینکه پایگاه اسلام است خیلی کمتر از تهران بمب باران شد، مسلم است اگر اطلاع از این

۲. یاتی علی الناس زمان، ص ۵۷۳.

۱. غیبت طوسی، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

روایات داشتند تعجب نمی کردند، حضرت صادق می فرمایند خداوند قم را از یاد ستمکاران می برد چنانچه خدا را از یاد برده اند.<sup>۱</sup>

امام هفتم علیه السلام فرمود: مردی از اهل قم مردم را دعوت به حق می کند یارانش همانند پاره های آهن مستحکم هستند، بادهای سهمگین ایشان را نلرزاند، از جنگ به ستوه نیایند و نترسند، توکلشان به خدا باشد و العاقبة للمتقين<sup>۲</sup> به نظر اکثر پژوهندگان این رجل نبود مگر ابر مرد تاریخ امام خمینی که مسیر تاریخ را عوض کرده و جامعه را بسوی عاقبتی که برای متقین است یعنی ظهور موقور السرور حضرت هدایت نمود. روحش شاد و راهش پر رهرو باد و دعای مردم که خدایا خدایا تا انقلاب مهدی از نهضت خمینی محافظت بفرما مستجاب باد و دوستان را تا رسیدن به عاقبت عاقبت باد و بر عاقبة الدار، صاحب الدار صاحب الزمان، فرج المومنین، نور الاتقیاء و خلیفة الاتقیاء، بقیة الله حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف سلام و صلوات خداوندی باد و نایب بر حقش فرزند برومند آن ابر مرد، حضرت آیت الله خامنه ای تا ظهور حضرتش از گزند روزگار و بدخواهان مصون و محفوظ باد.

**کابل شاه:** در روایتی حضرت باقر علیه السلام پس از آنکه توضیحاتی از کارهای حضرت عج می دهند که بزرگ راه احداث نماید، مساجدی که در مسیر راه قرار گیرند خراب کند، بالکن ها و دریچه و پنجره های به سمت خیابان ها را مسدود و خراب کند، و از تغییر گردش منظومه ها در زمان حضرت عج خبر می دهند در آخر این روایت می فرمایند حضرت متوجه کابل شاه شوند و

آن شهریست که احدی آن را فتح نکرده، حضرت فتح کنند.<sup>۱</sup>  
**کربلا:** حضرت افرادی را بفرستند تا از پشت قبر امام حسین علیه السلام نهری حفر کنند تا آب آن نهر به کوفه و نجف جاری شود و در راه بین نجف و کربلا پل‌ها و آسیابها درست شود، حضرت باقر علیه السلام می‌فرمایند: آن روزگاران چنان برای من روشن و نمایان است مثل آن است که می‌بینم پیره زنی را زنبیلی از گندم بر سر دارد و به سمت کربلا می‌رود تا آردش کند.<sup>۲</sup>  
**کرخ:** یکی از علائم ظهور آن است که در کرخ بغداد پلی ساخته خواهد شد.<sup>۳</sup>

**کرمان:** رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دجال در اطراف کرمان نازل گردد هشتاد هزار لشگر دارد، لشگریانش صورتی صفت و محکم دارند مانند سپری که چکش خورده است و لباسشان پوستین و کفششان از موی بز است.<sup>۴</sup>  
در روایتی دیگر یکی از علائم ظهور را مقاتله با این گروه دانسته در خوز و کرمان در این روایت صورت این گروه را سرخ، بینیشان را پهن و چشمانشان را کوچک توصیف کرده‌اند.

**کوفه:** اخبار و روایات در فضیلت کوفه و مسجد آن بسیار است ولی آنچه در رابطه با ظهور است عبارت است از وارد شدن فتنه سفیانی به داخل کوفه به نحو بسیار فجیع، و مورد هدف سفیانی و خراسانی بودن این شهر به نحوی که مانند دو اسبی که در حال مسابقه هستند کوفه را هدف خود قرار دهند.<sup>۵</sup>

دیگر اینکه تا مصر خراب نشود کوفه در آمان است و تا کوفه خراب

۲. بحار، ج ۵۳، ص ۱۲.

۴. ملاحم، ص ۸۷.

۱. غیبت طوسی، ص ۲۸۳.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۵۷.

۵. یاتی علی الناس زمان، ص ۵۹۷.

نشود نبرد حضرت آغاز نمی شود.

تذکراً یادآور می شویم آنچه را امیر مومنان علیه السلام در خطبه البیان در رابطه با سفیانی و جنایاتش در کوفه فرموده اند شبیه به همان فجایع هم اکنون به دست آمریکائیا انجام می گردد خصوصاً عبارتی از آن کاملاً با کشته شدن بعثیان به دست امریکائیا مطابقت دارد، حضرت می فرمایند: می بینم جماعتی را می کشند که مردم از صدای آنها می ترسیدند و از شرشان ترسان بودند.

**گرگان:** علی علیه السلام مردم گرگان را به صلاح و پرهیزکاری توصیف نموده اند.<sup>۱</sup>

دوازده نفر از اصحاب حضرت از گرگان هستند به نامهای احمد، زراره حسین، حمید، محمد، علا، ابراهیم، علی، سلمان، عریان، شعبه و موسی.  
**گیلان:** یکی از قیام کنندگان گیلانی است که در بحث بعد بیان خواهد شد.<sup>۲</sup>

**لبنان:** امیر مومنان فرمود: بلاها در اطراف لبنان وارد شود و کلام حضرت از کشته شدن در بیابان و اسیر شدن در کنار نهر و بر پا شدن گریه های بلند و رفیق شدن ترسها با مردم آن سرزمین حکایت دارد.<sup>۳</sup>  
شاید منظور حضرت همین وقایعی باشد که در چند سال اخیر بین حزب الله و اسرائیل جنایت کار رخ داد و اخبار آن را شنیده و دیده ایم.  
**مدینه:** در آخر الزمان مردم مدینه جهانگرد شوند و اقامت در جاهای دیگر دنیا نمایند مخصوصاً به شام روند برای خوشگذرانی.

۲. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۶۰.

۱. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۴۳.

۳. الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۰.



در مدینه سه زلزله شود منافقان و کافران از ترس از آن خارج شوند. حضرت پس از ظهور به مدینه روند در آنجا مقامی بسیار والا خواهند داشت و آن دو نفر را (اولی و دومی) را از قبر در خواهند آورد، بیان تفصیلی آن را در بحث دوازدهم بیان خواهیم کرد.<sup>۱</sup>

**مصر:** سفیانی چهارماه در مصر اقامت کند و بسیار مصیبت وارد آورد تا جائیکه حضرت در این باره فرموده‌اند وای بر مصر و بر زوراء.

رود نیل بخشکد و چیزی بجز ریگ باقی نماند، همین باعث خروج مومنین از مصر شود، پادشاهانی در مصر قیام کنند و حرکت پرچمهای قیس در مصر از علائم فرج است، در مصر سه خسف و شش زلزله و سنگباران پیش‌گوئی شده است و فردی بنام مصری نیز از قیام کنندگان است.

**مصیبه:** مصیبه شهری است کنار رود جیحون در شامات است میان انطاکیه و شهرهای روم. در رابطه با این شهر خبر خیلی مهم و خارق العاده‌ای وجود دارد. جویندگان به ملاحم ص ۱۵۰ مراجعه کنند، ما به دلیل استبعاد آن از عقول عادی نقل نمی‌کنیم.

**مکه:** به دلیلی که در بحث دوازدهم بیان خواهد شد تقریباً تمامی اهل مکه را حضرت می‌کشند.<sup>۲</sup>

**منی:** رسول خدا فرمود: در منی جنگی برپا شود که کشتار در آن بسیار باشد.<sup>۳</sup>

**نجف اشرف:** یکی از علامات ظهور آن است که ریگ‌های نجف اشرف سنگ قیمتی (درّ) شود. حضرت پس از پایان نبرد به کوفه و نجف

۲. بحار، ج ۵۳، ص ۶ و ۱۱۰.

۱. یاتی علی الناس زمان، ص ۶۳۵.

۳. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۳.

اشرف می‌روند با اصحاب و یاران روز ورود به کوفه و نجف ۴۶ هزار ملک و ۶ هزار جن نیز با حضرت هستند.<sup>۱</sup>

هنگام ورود پرچم رسول خدا را بازکنند، ملائک بدر بر او نازل گردند، جامه سبزی دربردارند و زره رسول خدا را پوشیده، اسبی سیاه و سفید سوار باشند و پرچم رسول الله را در دست، ابریا علامات سفیدی بالای سر حضرت در حرکتند.

**نهایوند:** امیر مومنان علیه السلام فرمود: جنگی بین دینور و نهایوند برپا شود.<sup>۲</sup>

**نیشابور:** امیر مومنان علیه السلام فرمود: مردم نیشابور با رعد و برق نابود خواهند شد. و شهر بکلی ویران شود.<sup>۳</sup>

**هرات:** در وصف این شهر علی علیه السلام فرموده‌اند: زمینی نیکو و آبهای گوارا دارد. در ورودی‌های شهر ملکی با شمشیر ایستاده و دفع بلا کند.

این شهر با قهر و غلبه توسطه کسی جز حضرت فتح نگردد.

یکی از علامات آن است که در این شهر ماران پرنده وارد آیند.<sup>۴</sup>

دوازده نفر از اصحاب حضرت اهل هرات هستند به نامهای سعید، ماسح، غلام کندی، سمعان، هارون، صالح بن جریر، مبارک، عبد الاعلی، نزل، صالح بن نعیم، وارم و خالد.

**همدان:** سه نفر از اصحاب حضرت از همدان هستند به نامهای جعفر، اسحاق و موسی.<sup>۵</sup>

**هند:** پادشاهی از بیت المقدس لشگری به هند فرستد، آنجا را فتح کند و گنجهایش را استخراج و زیور آلات برای بیت المقدس نماید.<sup>۶</sup>

۲. یاتی علی الناس زمان، ص ۷۲۹.

۴. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۴۲.

۶. ملاحم، ص ۸۱.

۱. الزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۹.

۳. ملاحم، ناظم الاسلام، ص ۱۴۳.

۵. وسائل الامامه طبری، ص ۳۱۵.

یمن: در فضیلت یمن روایاتی وجود دارد که در بعضی به دوست داشتن یمن سفارش شده و در بعضی گفته شده قرین با ایمان و حکمت است و مردمش بهترین مردمان هستند.<sup>۱</sup>

از عمر روایتی نقل شده در رابطه با آتشی که از عدن خارج شود. هرگاه خبرش به شما رسید بروید به سوی شام.

---

۱. یاتی علی الناس زمان، ص ۷۷۸.

## بحث یازدهم

### علائم ظهور

قبل از شروع به بحث باید گفت حوادث و وقایعی که در دوران غیبت بیان شده چند نوع هستند، بعضی وقایع نوعیه عامهٔ مسلمین است از قبیل: سستی مردم در دین، تغییر حلال و حرام، دنیاطلبی، وضع و حال مساجد، قرآن، علم و علماء و کسب و معیشت مردم. و بعضی بیان چگونگی حکومت‌ها و فسادهای اجتماعی، تربیتی، اخلاقی و آثار و نتایج آن در جامعه و بعضی بیان بلاء برای مومنین است. بعضی از علائم، علائمی هستند که نزدیک بودن ظهور را می‌رسانند و بعضی علامات در یک سال یا دو سال قبل از ظهور واقع می‌شوند و بعضی علامات سال ظهور هستند، در این زمینه مرحوم شیخ جواد خراسانی مفصلاً در کتاب مهدی منتظر بحث کرده‌اند ولی ما بجای بیان حوادث و وقایع عامه حدیثی را که از حضرت رسول در این باره ایراد شده را می‌آوریم چون تقریباً همین یک حدیث جامع و همهٔ این وقایع را در بردارد.

جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید که حجة الوداع را با پیغمبر صلی الله علیه و آله بجا آوردیم آن بزرگوار برای وداع کعبه حلقهٔ در را گرفت و به بلندترین آواز خود فرمود: ای مردم قصد دارم شما را خبر دهم به چیزهایی که پس از من واقع خواهد شد بشنوید و حاضرین به غایبین برسانید، سپس گریه کرد و از گریه او همه گریستند چون از گریه ساکت شد فرمود:

بدانید بعد از من فتنه‌ها برپا شود، علمای شما کم شود، خوانندگان

قران از بین بروند زکاة از مستحقین قطع کنند، مسکرات آشکار سازند، دنیا را بالای سر، علم را زیر پا گذارند، سخن بدروغ بگویند، غیبت را خوشی و شوخی دانند، تهمت و افتراء به نیکان بزنند، حرام را مباح دانند، بزرگان به کوچکان رحم نکنند، کوچکان بزرگان را محترم نشمارند، در آن وقت است که مورد لعنت خواهند شد. بین شما دین جز لفظی که به زبان آورید چیزی نباشد، چون دارای این خصال شدید منتظر بلاء و عذاب باشید.

عده‌ای از اصحاب برخاستند عرض کردند یا رسول الله چه وقت اینها واقع می‌شود. فرمود: زمانی که نماز را تاخیر بیندازید و پیروی از شهوات نمایند و می‌گساری کنند، پدران و مادران را دشنام دهند. مرد، زن خود را اطاعت کند و از زن خود کار ناشایسته ببیند او را نهی نکند و آنچه را که از زنا بدست آورد به او می‌دهد او نیز می‌گیرد و اگر شب و روز زنا دهد از او جلوگیری نمی‌کند و درشت‌گویی او را مهم تلقی نکند و با بی‌توجهی از آن بگذرد. او دیوث است که خداوند هیچ گفتار و عمل یا عذری را از او نمی‌پذیرد، خوراک او حرام و نگاه او حرام است. رسوا کردن و کشتن چنین کسی در شریعت اسلام واجب است. مهربانی و ترحم از بین برود و قطع رحم کنند، حیا کودکان کم شود، از روی هوا شهادت دهند، برادر به برادر حسد ورزد، با شریکان به خیانت معامله کنند، وفا کم شود، زنا فراوان گردد، مردان خود را به لباس زنان زینت دهند و پرده حیا از ایشان سلب شود، کبر و منیت چون سم در دل آنها راه یابد، نیکی‌ها کم شود، بیدادگری و جرائم آشکار گردد، بزرگان را توهین کنند، مال را در راه غیر مشروع صرف کنند، به سبب اشتغال بدنیا از آخرت باز مانند، مومنین خوار، منافقین عزیز باشند، مساجد آنان به اذان معمور و دلهای آنان از ایمان خالی باشد، به قران استخفاف کنند و هر پستی و زیبونی را به مومنین

برسانند. در آن هنگام صورتشان صورت آدمی و دلهای آنان دلهای شیطان است.

سخنان ایشان از عسل شیرین تر و افکارشان از حنظل تلخ تر است، آنها گرگانی هستند که لباس میش بر تن کرده اند. سلمان عرض کرد یا رسول الله این شدنی است فرمود: آری بخدا سوگند در آن روزهاست که کارهای زشت، خوب و کارهای خوب، زشت و انمود می شود، خیانتکار، امین و امین، خیانتکار محسوب می شود. دروغگو را تصدیق و راستگو را تکذیب می کنند، زنان فرمانروائی خواهند کرد و به مردان خود را شبیه می سازند و بر زین سوار شوند، موی سر خود را مانند کوهان شتر زینت دهند و در امر بازرگانی شرکت خواهند کرد و به شوهرهای خود اعتنائی نمی کنند. لعنت خدا بر آنان باد. بارانهای فراوان می بارد و مردمان محترم به خشم می آیند، بچه ها بر منابر خواهند رفت، بازارها بهم نزدیک می شوند، خداوند را پرستش نمی کنند، مساجد را مثل معابد یهود و کلیسا زینت دهند و قرآن را تزیین نمایند، منارها بلند سازند، صفوف جماعت بسیار ولی دلها به یکدیگر کینه ور و نماز ریا بجا آورند، مردان به مردان اکتفا کنند، طلاق فراوان شود، مردان امت من خود را با طلا بیارایند، لباس ابریشم و دیبا برتن کنند، پوستهای پلنگان خرید و فروش کنند، حرام را مباح دانند، زلزله فراوان گردد، عمرها کم شود، بلاها ظاهر گردد، دین را پست شمارند، و دنیا را عالی دانند، تار و ساز آشکار گردد، توانگران حج را برای تفریح و تجارت بجا آورند، فرزندان زنا زیاد شود، قرآن را غنا خوانند، دروغ فراوان گردد و خون ریزی زیاد شود، اشرار بر نیکان مسلط شوند، لجاجت در میان مردم آشکار گردد و فقر و تنگدستی بسیار شود، خیر و برکت کم شود، بارانها در غیر موسم ببارد، تار و تنبور را مستحسن شمارند، از امر به معروف

انکار کنند نهی از منکر را منکر شمارند، قران خوانان و عبادت کنندگان را ملامت کنند، دین را فراموش کنند و منکر قیامت شوند، جماعتی از پیروان شیطان ادّعی نبوت و امامت کنند، و مردم را گمراه و از دین منحرف سازند، وای بحال آنانکه که به دست خود کتاب می نویسند و از آن دکانی برای خود باز می کنند، این گونه مردمان در ملکوت آسمان بنام پلیدان و ناپاکان یاد شوند و آن روز است که یک نفر از اولاد من به سلطنت رسد و اسلام را ظاهر کند و خداوند وعده خود را خلاف نمی کند و بر وعده خود توانا و سریع الحساب است نام او نام من و خلق او خلق من است کنیه او اباعبد الله است و پرچم من در دست اوست. زمین را که پر از ستم و بیدادگری شده از عدل و داد پر کند، سکه آسمان و زمین از او خوشنود خواهند شد، مردگان آرزوی زنده شدن کنند، چهار دیوار کاخ ضلالت را در هم شکنند و پرده ها از روی دلها بر می دارد، داد مظلوم از ظالم بگیرد و به خانه کعبه تکیه کند و بگوید: انی بقیه الله و حجتہ و خلیفته علیکم.

اصحاب و یاران او به شماره اصحاب بدر و طالوت ۳۱۳ می باشند. همگی جوان و با شهامت، گویا شیرانی هستند که از بیشه بیرون آمده اند دلهای آهنین دارند کسانی هستند که یه یگانگی خداوند اعتراف دارند آنها در شب از خوف خدا چون شخص بچه مرده ناله می کنند شبها به نماز و روزها به روزه می گذرانند و دلهای آنها به دوستی و نصیحت با هم متفق است اگر یک روز هم به انتهای عمر جهان مانده باشد حتما ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود، او کشنده دجال و نصرت دهنده دین من است. آواز دهنده ای از آسمان بنام قائم علیه السلام آواز دهد که همه مردم از شرق و غرب آن صدا را بشنوند. هر که خواب باشد از ترس بیدار می شود، آنکه ایستاده است می نشیند و آنکه نشسته است بر پا می ایستد و

آن صدا صدای جبرئیل است که به نام قائم و نام پدر و مادرش ندا می‌کند حتی دخترهای پرده‌نشین از پشت پرده آن صداها را شنیده پدر و برادر خود را بیرون می‌فرستند که از آن صدا خبر بیاورند. و آن آواز که نام پدر و مادرش را آواز می‌دهد اشکالی برای مردم باقی نمی‌گذارد. قطعه آبری بالای سر امام است. جبرئیل ندا می‌کند این مهدی خلیفه خدا است آن امامی که منتظرش بودید همین است، او را پیروی نمائید.<sup>۱</sup>

بعد از این حدیث شریف بهتر آن است که "علائم حتمی" و "غیر حتمی" را که بطور مجمل و مخلوط در آن ذکر شده، بطور مفصل بنویسیم.

### علامات غیر حتمیه

در کتاب منتهی الامال ۲۱ علامت از علائم غیر حتمی بدین ترتیب جمع آوری شده است.

- ۱ - خراب شدن دیوار مسجد کوفه.
- ۲ - جاری شدن نهری از شط فرات در کوچه‌های کوفه.
- ۳ - آباد شدن شهر کوفه بعد از خراب شدن آن.
- ۴ - آب در آوردن دریای نجف.
- ۵ - جاری شدن نهری از فرات بغری که نجف اشرف باشد.
- ۶ - ظاهر شدن ستاره دنباله‌دار نزدیکی ستاره جدی.
- ۷ - ظاهر شدن قحطی شدید قبل از ظهور آن حضرت.
- ۸ - وقوع زلزله و طاعون شدید در کثیری از بلاد.
- ۹ - قتل بئوح یعنی بسیار که آرام نمی‌گیرد.

۱. ده بحث پیرامون حضرت حجت، ص ۱۱۶.



- ۱۰ - تَحْلِيَةُ مَضَاحِفٍ وَ زَخْرَفَةُ مَسَاجِدٍ وَ تَطْوِيلُ مَنَارَاتٍ.
  - ۱۱ - خراب شدن مسجد برثا
  - ۱۲ - ظاهر شدن آتشی در سمت مشرق زمین که تا سه روز یا هفت روز در میان زمین و آسمان افروخته شود که محل تعجب و خوف باشد.
  - ۱۳ - ظاهر شدن سرخی شدید، در اطراف آسمان که پهن شود و همه آسمان را بگیرد.
  - ۱۴ - کثرت قتل و خونریزی در کوفه از جهت رایات مختلفه.
  - ۱۵ - مسخ شدن طائفه‌ای به صورت قرده و خنازیر.
  - ۱۶ - حرکت کردن بیرقهای سیاه از خراسان.
  - ۱۷ - آمدن باران شدیدی در ماه جمادی الثانیه و ماه رجب که مثل آن دیده نشده (منظور از العجب کل العجب بین الجمادی و الرجب همین است).
  - ۱۸ - مطلق العنان شدن عرب که به هر جا خواهند بروند و هر چه خواهند بکنند.
  - ۱۹ - خروج سلاطین عجم از شأن و وقار.
  - ۲۰ - طلوع نمودن ستاره‌ای از مشرق که مانند ماه درخشندگی داشته باشد و چشمها را خیره نماید.
  - ۲۱ - فروگرفتن ظلمت کفر و فسوق و معاصی در تمام عالم.
- آنچه گذشت "علائم غیر حتمی" بود و حال باید به "علائم حتمی" پردازیم. قبل از شروع در علائم حتمی باید دو مطلب را که از کتاب "مهدی منتظر" استفاده می‌شود، بیان نمائیم.
- مطلب اول آنکه: حتمی و غیر حتمی دو معنا دارد؛
- ۱ - حتمی و غیر حتمی وقوعی

## ۲ - حتمی و غیر حتمی علائمی

یعنی مراد از علامتهای غیر حتمی علائمی است که حتماً ظهور را پشت سر ندارد بلکه احتمال دارد اینها واقع شده ولی پشت سرشان ظهور محقق نشود و احیاناً ممکن است اصلاً واقع نشده و ظهور انجام شود.

اما علائم حتمی هم حتمی الوقوع هستند یعنی حتماً واقع خواهند شد و هم حتمی العلامه می باشند به این معنا که هرگاه واقع شوند حتماً ظهور و قیام را با خود خواهند آورد. البته ممکن است علامتی تنها حتمی الوقوع یا حتمی العلامه تنها باشد لکن منظور ما از "حتمی" فقط آنهایی است که هم حتمی الوقوع و هم حتمی العلامه باشند.

مطلب دوم آنکه: میان ظهور و قیام حضرت چند ماه فاصله است زیرا ابتدای ظهور هنگام ندای آسمانی در بیست و سوم ماه رمضان یا اندکی پیش از آن و یا در ماه رجب است ولی قیام آن حضرت در روز عاشورا خواهد بود که همه این مدت جزء ظهور محسوب می شود به این معنا که هر چند بعضی از علائم حتمی - مانند "نفس زکیه" - که بیان خواهد شد بعد از ظهور و قبل از قیام می باشد لکن علماء به مجموع علائم قبل از ظهور و قبل از قیام اطلاق "علائم ظهور" کرده اند پس بعضی از "علائم حتمی" قبل و بعضی بعد از ظهور، لکن قبل از قیام می باشند. که حال باید با توجه به این دو مطلب آنها را شروع کنیم.

## علامات حتمیه

در اینجا باید کلام را با عبارتی از امام صادق علیه السلام شروع کنیم که فرمود:  
پیش از قائم پنج علامت حتمی است "یمانی" و "سفیانی" و "صیحه"

و "قتل نفس زکیه" و "خسف پیداء".

قبل از توضیح این پنج علامت گفته می‌شود که در سال ظهور افراد زیادی با بیرقها و پرچمهای مختلف خروج خواهند کرد و جنگهای گوناگونی رخ خواهد داد. بعضی طرفدار حق و بعضی بر باطلند.

اول تعدادی را شمرده تا به "یمانی" برسیم. سه نفر آنها "حسنی" و "اموی" و "قیسی" هستند که در روایتی «سدر» از امام صادق علیه السلام پرسید آیا پیش از سفیانی چیزی هست؟ حضرت فرمود: بلی پس با دست مبارک اشاره به شام کرده این سه نفر را یاد می‌نماید و سپس می‌فرماید سفیانی بر ایشان خروج کند و ایشان را مانند زراعت درو کند چنانچه هرگز مانندش را ندیده باشی. و البته این حسنی غیر از حسنی معروف است.

دیگر "بنی العباس" هستند که از اخبار تجدید دولت آنها استفاده می‌شود چون در اخبار گفته شده است که بنی العباس تا خروج سفیانی باشند ولی در زمان سفیانی دیگر احدی از ایشان باقی نخواهد ماند.

"مروانی" و "شعیب ابن صالح" نیز دیگر پرچمداران هستند که حضرت رضا علیه السلام آن دو را مقرون با اسم سفیانی ذکر نموده است. البته احتمال دارد مروانی همان اموی باشد.

درباره شعیب بن صالح در بحث قبل تحت عنوان "ری" و "هفتاد و دو ماه" مطالبی بیان شد. هم اکنون اضافه می‌کنیم که عمار یاسر او را پرچم دار حضرت مهدی عج معرفتی کرده است. و حضرت باقر علیه السلام از فردی که در دست راستش خالی است سخن گفته‌اند که با پرچمهای سیاه از خراسان بیایند پرچم دار ایشان نیز شعیب بن صالح است.

در آن سال "ترک" و "روم" نیز با هم بجنگند که عمار یاسر گفته پس از جنگ این دو با هم سفیانی آنچه را ایشان جمع کرده بودند حائز شود.

خروج "عوف سلمی" نیز در روایات موجود است چرا که امام چهارم علیه السلام فرموده است پیش از سفیانی خروج مردی خواهد بود که او را عوف سلمی گویند.

امام پنجم علیه السلام هم یکی از خروج کنندگان را "مردی ضعیف از موالی" می داند که در پشت کوفه به دست سفیانی کشته می شود.

و امام ششم علیه السلام شخص دیگری بنام "اولاد شیخ" را یاد کرده که در داخل نجف کشته می شود.

در کتاب الزام الناصب روایتی از امیرالمومنین وجود دارد که حضرت فرمود: و خروج می کند "ریعی" و "جرهمی" و غیر ایشان نیز از اهل فتنه و سفیانی بر همه غلبه می کند.

و ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله خروج "مردی از اولاد حسین" را مقرون اسم دجال و سفیانی نقل کرده است.

و امیرالمومنین بعد از ذکر سفیانی خروج "صد هزار سپاه" مجتمع از مشرک و منافق که وارد دمشق شوند را خبر داده است.

و همچنین خروج "شیصبانی" را پیش از سفیانی از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند.

از "خراسان" و "سجستان" - سیستان - نیز خروج کنندگانی وجود دارد چرا که حضرت صادق علیه السلام فرمود خراسان!، خراسان!؛ سجستان!، سجستان!؛ گویا می بینم این دو را که سوار بر شتران شده و سرعت می کنند به سوی قم. (فتامل فی سیدین عالمین، مرجعین قائدین فی زماننا هذا الذین اسمهما و لقبهما واحد).

و قومی در دورترین بلاد مشرق خروج نمایند چون حضرت باقر علیه السلام به ابی خالد کابلی فرمود گویا می بینم قومی را که در مشرق خروج کرده اند

حق را مطالبه می کنند پس به ایشان داده نمی شود باز مطالبه حق می کنند و به ایشان داده نمی شود. پس چون چنین ببینند شمشیرهای خود را بر دوش خود گذرانند آنگاه آنچه می خواستند به ایشان داده شود و ایشان قبول نکنند تا آنکه قیام کنند و نخواهند داد دولت را مگر به صاحب شما، کشته های ایشان شهدایند آگاه باشید که اگر من آنزمان را درک می کردم خود را برای صاحب این امر نگاه می داشتم. (یعنی گرچه هر کس کشته شود شهید است ولی شهید نشدن و خود را برای صاحب الامر نگاه داشتن بهتر است.)

و دیگر "سید حسنی" معروف است که امام صادق علیه السلام درباره اش فرموده اند و ظاهر شود سفیانی و یمانی و حرکت کند حسنی آنگاه صاحب این امر خروج کند. در روایتی مفضل گوید حسنی خروج می کند از طرف دیلم، خوشرو است و با صدای فصیح سخن گوید و آل محمد را به کمک می طلبد و خود را ملهوف یعنی ستم دیده و سوخته دل معرفی کند، مردم طالقان او را اجابت کنند، اسلحه برداشته و ستمکاران را بکشند تا به کوفه رسند، کوفه را پناهگاه حسنی قرار دهند، وقتی خبر ظهور حضرت به او و یارانش برسد یاران او از وی راجع به فرد ظهور کننده (حضرت مهدی علیه السلام) سوال کنند، طبق فرموده امام صادق علیه السلام حسنی می داند که او کیست ولی به یارانش می گوید برویم ببینم او کیست، منظورش آن است که حضرت را به یارانش معرفی کند، می آیند نزد حضرت، حسنی به حضرت گوید اگر تو مهدی آل محمد هستی عصا، انگشتر، لباس، زره، عمامه، اسب یربوع، شتر عضباء، قاطر دلدل، الاغ یعفور، براق نجیب جدت و قران امیر مومنان را نشان ده، حضرت همه را نشان دهد و عصا را در سنگ سختی غرس کند عصا سبز شود و برگ دهد، منظور حسنی از این سوال آن است که فضل حضرت را به یارانش بفهماند، وقتی این فضائل دیده شد حسنی تکبیر

گوید و به حضرت بگوید دست مبارک را بدهید تا بیعت کنیم حضرت دست مبارکش را می دهند حسنی و یارانش بیعت می کنند مگر چهل هزار نفر که مانند نهروانی ها همیشه قرآن همراه دارند بیعت نکنند و حضرت را ساحر بدانند حضرت به آنها سه روز مهلت دهند ولی ایمان نیاورند. همه را بکشند و بفرمایند قرآنها را از ایشان جدا نکنید تا در یوم الحسره بیشتر باعث حسرتشان شود.

امیرمومنان فرمود: حسنی نیشابور را فتح کند بعد به اصفهان رود سپس به قم بیاید و بین او و اهل قم جنگ بزرگی واقع شود، اهل قم شکست می خوردند و به کوه اردهار پناه برند حسنی چهل روز قم بماند و بیست نفر را بکشد و دو نفر را به دار آویزد.

بعضی منظور از حسنی در کلام امیرمومنان علیه السلام را حمل به یکی از علویون دولت علویه ای که در طبرستان بوده کرده اند، در اینجا باید توضیح داده شود که سید حسنی معروف که در روایت مفضل از آن صحبت شده مکانش معلوم نیست روی این حساب روایتی که در غیبت نعمانی صفحه ۱۴۷ از امیرمومنان نقل شده و در آن سخن از جنگ بین نهاوند و دینور شده و گفته شده است این جنگ فقرا شیعه علی علیه السلام است که پیش روی ایشان مردی است که اسم او اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلقتش معتدل و خلقتش نیکو است، رنگ صورتش زیبا، در صدایش ناله و فریاد است. گردنش دراز، موی وسط سرش از هم باز و دندانهای پیشین او با فاصله است قابل تطبیق با حسنی می باشد، و بعض الناس معتقدون بانه لیس الا محمد الخاتمی و یتفائلون به آیه ما کان محمداً اباً احدٍ من رجالکم و لا کن رسول الله و خاتم النبیین، و یقولون انه خاتم الرجال السیاسی لانه الحسنی. و البته غیر از این سید حسنی و آن حسنی که در شام با اموی می جنگد "حسنی" دیگری هم

وجود دارد که در مکه کشته می شود در وقت ظهور امام و سر او را به شام می فرستند.

و از جمله "گیلانی" است که حضرت امیر فرمود: و قیام کند از ما گیلانی پس اجابت کند او را قریه اُبر و دِیلم. که البته احتمال دارد همان سید حسنی باشد چون حضرت فرموده از ماست یعنی سید است و دیگر اینکه پیروان سید حسنی نیز از دیالمه است و گیلان و طبرستان نیز از دیالمه محسوب می شوند. از "اولاد جعفر طیار" نیز شخصی در بلاد جبل - همدان و کرمانشاه و نهاوند و قم - قیام کند چون این خبر را پیامبر ﷺ به خود جعفر طیار داده است.

جنگی هم در "گرگان" و "طبرستان" از حضرت امیر نقل شده که البته احتمال دارد به سبب همان گیلانی باشد و نیز ممکن است جنگ مستقل دیگری باشد.

و پرچمداری از "آذربایجان" نیز در خبر است چون امام صادق علیه السلام می فرماید پدرم فرمود ناچار است برای ما از آذربایجان، هیچ چیز برابری و ایستادگی با او نمی کند و بعد دستوری طرفی با آنها را می دهد که نه با آنان بوده و نه علیه آنها عمل کنید بلکه فرشی از فرشهای منزلتان باشید. و در آخر ببینیم یمانی چه کسی است؟

### خروج یمانی

"یمانی" نیز دیگر پرچمداران در سال ظهور است که حضرت صادق علیه السلام درباره اش فرمود: هیچ پرچمی با هدایت تر از یمانی نیست و باز او را شکننده چشم سفیانی معرفی فرموده و از حدیث حضرت ظاهر می شود که محل خروجش صنعاء یمن است چرا که حضرت چنین فرموده است:

سفیانی کجا خواهد بود و حال اینکه هنوز شکننده چشم او از صنعاء یمن خروج نکرده.<sup>۱</sup>

### خروج سفیانی

دومین علامت حتمی که در روایت پیش از آن به عنوان علامت حتمی نام برده شده است فتنه بزرگ "خروج سفیانی" است. او که بلایش از همه شدیدتر است هم زمان با یمانی و خراسانی در یک روز و یک ماه در ماه رجب از وادی یابس خروج می‌کند نام او عثمان پدرش انبسه از اولاد عتبه بن ابی سفیان زاده هند جگر خوار خبیث‌ترین مردم است خباثتش به حدی است که هرگز خدای را عبادت ننموده و مکه و مدینه را ندیده است، در صورتش اثر آبله ظاهر و هیکلی بس مهیب دارد و یک چشمش آن قدر تنگ و ریز است که انسان خیال می‌کند یک چشمی است. او که تمام دوران خروجش پانزده ماه بیشتر طول نخواهد کشید اول بار از شام خروج می‌کند و پس از جنگ با اُموی و حسنی و قیسی شام را تحت تصرف و مرکز خود قرار می‌دهد پس از مدتی به اطراف حمله ور شوند تا آنکه متصرفانش به پنج شهر دمشق، حمس، فلسطین، اردن و قنسرین برسد. پس از آن دو لشکر آماده کند یکی برای گرفتن عراق و دیگری برای حجاز.

لشکری را که به عراق می‌فرستند صد و سی هزار است که با بنی العباس و ترک و روم و مغربی بجنگد و همه را سرکوب کرده به طرف بغداد و کوفه بیایند در راه قتل و غارت کرده و در بغداد جنگ را درگیر ساخته سه هزار نفر را از پای درآورند صد زن را به فضیحت کشانند و سیصد پهلوان از

۱. ده بحث پیرامون حضرت حجت، ص ۱۳۰.



بنی العباس را بکشند و بالاخره در روز عید نوروز به اهل کوفه هجوم کنند و آنها را کشته و اسیر نمایند وقتی در آنجا مستقر شد مخبرانش خبر دهند که هر کس سر یک شیعه علی را بیاورد هزار درهم جایزه دارد در این جاست که همسایه بر همسایه سعایت کرده و می گوید این از شیعیان است او را گردن زده و هزار درهم می گیرد در آن روز مردی که چفیه بر سر دارد و از اولاد زناست در میان شیعیان مراوده دارد و همه را می شناسد در حالی که شیعیان به حال او آگاه نباشند او یک یک را معرفی خواهد کرد و در آن زمان حکومت در عراق در دست اولاد زنا باشد و امیر ایشان جبار عنیدی خواهد بود که از شیطنت به او کاهن و ساحر گویند و پنج هزار گهنه و ساحر دارد که با آنان از بغداد برای دفع و معارضه ایشان حرکت کنند. تا اینکه هشتاد هزار نفر کشته شوند به حدی که مردم سه روز به خاطر بسیاری خون گند و تعفن اجسامی که در شط ریخته از آب فرات خودداری کنند و در آخر هفتاد هزار از دختران با کره کوفه را اسیر کنند ولی بدون اینکه به آنها تجاوز کنند آنها را در نجف جمع نمایند اما طولی نکشد که سواران یمانی و خراسانی از دو طرف همانند دو اسب مسابقه ای که می خواهند زودتر به هدف برسند بر آنها وارد شوند، اسیران را آزاد کرده و همه آنان را نابود سازند.

لشکری را هم که به مکه می فرستند آخر الامر در وادی بیداء به زمین فرو خواهند رفت.

در آخر باید به توصیه ای که در اخبار شده توجه کنیم که چون تعدی و تجاوز سفیانی پس از شام در عراق و مدینه است از این رو گفته شده است که در این دو مکان نمانید.<sup>۱</sup>

### صیحه آسمانی

صیحه به معنی ندا کردن، فریاد زدن و بانگ برآوردن است. از روایات استفاده می‌شود که در آینده چندین بانگ برآید و هر کدام مطلبی را بیان دارد. صیحه‌ای که در چندین حدیث به حتمی بودنش تصریح شده است دو ندائی است که یکی در شب و دیگری در روز ۲۳ ماه مبارک رمضان رخ خواهند داد. آنکه در شب خواهد بود امام صادق علیه السلام درباره‌اش فرموده‌اند:

قائم ظهور نخواهد کرد تا اینکه از درون آسمان در شب ۲۳ ماه رمضان به اسم او ندا شود پس بگوید آگاه باشید که فلان بن فلان (اسم او و پدر او) قائم آل محمد است. از وی شنوائی داشته و اطاعت کنید او را، نماند چیزی از خلق خدا مگر آنکه آن صیحه را بشنود صیحه خوابیده را بیدار و سراسیمه به صحن خانه فرستد و باکره را از حجله خود بیرون راند و ایستاده نیز از خانه بیرون دَوَد از هیبت آن صیحه که می‌شنوند و آن صیحه جبرئیل است.

راجع به ندای دوم که اول روز بیست و سوم است باز امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: منادی ندا خواهد کرد از آسمان که "فلان" امیر است و باز ندا خواهد کرد:

أَلَا إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ

و يَا أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ

یعنی آگاه باشید که علی و شیعیانش رستگار و یا بر حق هستند.

و باز امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

ابلیس در آخر همان روز ندا می‌کند.

أَلَا إِنَّ عَثْمَانَ وَ شِيعَتِهِ هُمُ الْفَائِزُونَ

یعنی آگاه باشید که عثمان و پیروانش رستگار هستند. و یا

أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عُمَانَ وَ شِيعَتِهِ

أَلَا إِنَّ عَثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُومًا

یعنی آگاه باشید که حق در عثمان و پیروان اوست آگاه باشید که عثمان مظلوم کشته شد.

بالاخره مسلم است که شیطان در مقابل ندای دوم ندائی می‌کند و اما در مقابل ندای اول که به اسم قائم است احتمالی است و مسلم نمی‌باشد یعنی ممکن است ندائی نباشد و احتمال هم می‌رود که او نیز ندائی باسم سفیانی نماید.

نداهای دیگری از جمله سه ندا در ماه رجب، دو ندا در ذی حجه یکی از امام و یکی از جبرئیل، ندای آسمانی دیگر در عاشورا به امامت حضرت، و دو ندای دیگر نیز در ماه رمضان وجود دارند. که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب "مهدی منتظر" رجوع نمایید.

### قتل نفس زکیه

محمد بن الحسن که معروف به نَفْسِ زَكِيَّةٍ و از اولاد حسین است، در اواخر ماه ذی حجه از سال ظهور پانزده روز قبل از قیام امام زمان (عج) به قتل می‌رسد به این نحو که او را بین رکن و مقام ذبح خواهند کرد چون حضرت باقر علیه السلام فرموده است که:

حضرت قائم علیه السلام به اصحاب خود می‌گوید ای قوم، اهل مکه مرا نمی‌خواهند و اینک من کسی را به سوی ایشان می‌فرستم تا برایشان اتمام حجت کنم، مردی از اصحاب خود را می‌طلبید و به او می‌فرماید برو به

سوی اهل مکه و بگو ای اهل مکه من رسولم از طرف فلان به سوی شما، او می گوید ما اهل بیت علیهم السلام و معدن رسالت و خلافت هستیم و از ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلاله پیغمبرانیم ما ظلم و ستم شدیم و مقهور شدیم حق ما از ما گرفته شد از وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود تا امروز. اکنون ما شما را به یاری می طلبیم ما را یاری کنید.

چون آن جوان به این سخن تکلم کند مردم بروی جمع شوند و او را ما بین رکن و مقام ذبح کنند و اوست "نفس زکیه".<sup>۱</sup>

### خسف بیداء

خسف یعنی فرو رفتن در زمین. گفته شده است که در آن سال خسف بسیار خواهد بود مانند "سه خسف در مشرق و مغرب و جزیره العرب" که حضرت امیر فرمود است: پیش از ساعت ناچاراً ده چیز واقع می شود که از جمله این سه خسف را فرمود.

و "خسفی در جاویه" - یکی از قریه های شام است که امام باقر علیه السلام به آن خبر داده است.

و خسفی دیگر در دیگر قریه از قریه های شام بنام "خرسا" رخ می دهد که امام اول علیه السلام از آن خبر داده است.

و دیگر "خسف" یا خرابی درب مسجد جامع دمشق است که از عمار یاسر نقل شده است.

و "خسفی" در قزوین یا همدان یا کردستان و یا کرمانشاه بوجود می آید که عبدالله بن سنان در نزد امام صادق علیه السلام آنرا مطرح می کند.

۱. ده بحث پیرامون حضرت حجت ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

و دیگر "خسفی" است که در بغداد روی می دهد.  
و یکی هم "خسف بصره" و همچنین "خسف مناره بصره" است که از  
امام باقر علیه السلام روایت شده است.  
و دیگر "خسفی در مصر" است چون ابن عباس گفته که در مصر سه  
خسف خواهد بود.  
و بالاخره "خسفی در وادی بیداء" رخ می دهد که امام صادق علیه السلام در  
روایت صدر بحث آنرا از علائم حتمی شمرده اند. این وادی در چهار  
فرسنگی مدینه در راه مکه می باشد که دامنه آن وسیع است. لشکر سفیانی  
پس از قتل و غارت در مدینه به خاطر تعقیب حضرت مهدی علیه السلام به مکه  
حرکت می کند و چون به این وادی رسند همه لشکر به زمین فرو خواهند  
رفت. بجز دو یا سه نفر.<sup>۱</sup>

---

۱. ده بحث پیرامون حضرت حجت ص ۱۴۱ - ۱۴۳.

## بحث دوازدهم

### چگونگی برپائی ظهور و مسائل پس از آن

از روایات استفاده می شود که ابتدای ظهور ۲۳ ماه مبارک و قیام حضرت روز عاشورا خواهد بود، هم ۲۳ ماه مبارک جمعه و هم عاشورا جمعه خواهد بود.<sup>۱</sup>

حضرت صادق علیه السلام فرموده اند: چون سفیانی و یمانی و حسنی خروج کنند صاحب این امر با میراث پیغمبر صلی الله علیه و آله از مدینه به مکه حرکت کنند، بیایند در کوه ذی طوی ساکن شوند و تا هنگام قیام در آنجا بمانند و با مردم بطور ناشناس رفت و آمد کنند تا اینکه یاران او کم کم جمع شوند هنگام ایام حج مردم برای حج از اطراف بیایند و مکه به جهت خروج سفیانی و آشوب های دیگر شلوغ شود یعنی مردم به کعبه پناه آورند، حضرت همچنان خائفاً یترقب تشریف دارند در ماه ذیحجه کم کم خود را معرفی کنند، دو شب قبل از خروج خادم حضرت با بعضی از اصحاب ملاقات می کند و به ایشان می گوید چند نفر هستید می گویند حدوداً چهل نفر خادم گوید چگونه خواهید بود اگر صاحب خود را ببینید می گویند به خدا قسم اگر ما را به کوه ها ببرد و در کوه ها جا دهد ما با او خواهیم رفت، ده نفر از ایشان را نزد حضرت برد حضرت به آنها شب آینده را وعده دهد. چون شب موعود فرا رسد حضرت ۳۱۳ نفر را فرا خواند دستور ولی امر و

---

۱. آنچه در این بحث آمده است برداشت آزادی است از مجموعه روایاتی که اکثر آنها از کتاب یاتی علی الناس زمان و مهدی منتظر گرفته شده است.

صاحب الامر به نحوی است که بعضی از ایشان از رختخواب خود نایاب شوند و صبح در مکه باشند و بعضی بوسیله آبر به محضر حاضر شوند، صبحگاهان اول طلوع آفتاب با چهل و پنج نفر از ۹ طایفه بسوی مسجد الحرام روی آورند، وارد مسجد شده، بالای منبر رفته و مردم را دعوت کنند، ایشان را به پیمان خدا و ادای حق خود متذکر سازند و آیه ففرت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین را بخوانند، خداوند جبرئیل را فرو فرستد، جبرئیل گوید به چه چیز دعوت می کنید؟ حضرت باز دعوت خود را تکرار کنند جبرئیل گوید من اول کسی هستم که با تو بیعت می کنم، حضرت دست خود را برای بیعت می دهند و آیه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه را تلاوت کنند.

جبرئیل دست مبارک حضرت را ببوسد، دست خود را به دست حضرت داده، بیعت نماید سپس ملائکه و جن و بعد از آن ۳۱۳ نفر اصحاب خاص بیعت کنند. پس از آن جبرئیل یک پای خود بر بیت الله گذارد و پای دیگر بر بیت المقدس و ندا کند آتی امر الله فلا تستعجلوه، سپس پیش روی حضرت بین رکن و مقام بایستد و بگوید البیعة لله، چون آفتاب بلند شود از چشمه خورشید بزبان عربی صیحه آسمانی زده شود که اهل آسمان و زمین همگی بشنوند منادی حضرت را معرفی کرده، بگوید بیعت کنید او را تا هدایت یابید و مخالفت نکنید که گمراه خواهید شد ملائکه و جن و نقبا گویند سمعنا و اطعنا.

مراسم بیعت تمام می شود، مردم مکه از یکدیگر راجع به حضرت سوال می کنند، بعضی از آنها بگویند این مرد همان کسی است که صاحب چند بُز بود به همدیگر بگویند خوب دقت کنید چه کسانی با او بودند،

بعضی از آنان بگویند چهار نفر اهل مکه و چهار نفر مدنی را می‌شناسیم و آنها را معرفی کنند (ظاهراً برای تعقیب و دستگیری حضرت پی‌گیری می‌کنند) از طرفی اصحاب، حضرت را تهییج بر قیام کنند و اصرار ورزند، حضرت می‌فرمایند اهل مکه مرا نمی‌خواهند من اکنون رسولی بسوی ایشان می‌فرستم تا برایشان حجت تمام کنم، نفس زکیه را می‌طلبند و او را برای دعوت می‌فرستند، او می‌رود و پیغام را ابلاغ می‌نماید، اهل مکه او را بین رکن و مقام می‌کشند، چون خبر به حضرت می‌رسد می‌فرماید به شما نگفتم اهل مکه مرا نمی‌خواهند.

بالاخره روز عاشورا فرا رسد حضرت از کوه ذی طوی فرود آید و با ۳۱۳ نفر به مسجد الحرام آید، مردی از یاران اول سخن ایراد کند که ای مردم این است همان فردی که مطلوب شماست دعوت می‌کند شما را به آنچه پیامبر دعوت می‌نمود، مردم برخیزند که بروند، حضرت خود سخن گوید که ای مردم منم محمد فرزند حسن پسر پیغمبر خدا. دعوت می‌کنم شما را به آنچه پیامبر خدا دعوت می‌کرد. مردم هجوم می‌آورند که حضرت را بکشند، ۳۱۳ نفر از حضرت دفاع کنند حضرت بیایند بین رکن و مقام چهار رکعت نماز بخوانند که ناگاه باز به اسم او از آسمان ندا شود اصحاب به حضرت بگویند دیگر انتظارتان برای چیست به اسم شما ندا شد دست حضرت را بگیرند و بیاورند برای بیعت مردم، حضرت بیایند به حجر الاسود تکیه زنند ابتدائاً بگویند بقیة الله خیر لکم ان کنتم مومنین و انا بقیة الله سپس خطاب به مردم بفرمایند ای مردم ما از خدا و از هر کسی ما را یاری کند نصرت می‌طلبیم در مقابل کسانی که به ما ظلم کرده‌اند و حق ما را ربوده‌اند ما اهل بیت پیغمبر شما هستیم و ما به خدا و رسولش اولی هستیم هر کس با ما در رابطه با خدا احتجاج کند من به خدا اولی هستم و



هر کس با ما در رابطه با آدم احتجاج کند من به آدم اولی هستم و هر که در رابطه با نوح محاجه کند من اولی هستم به نوح و هر کس در رابطه با ابراهیم احتجاج کند من به ابراهیم اولی هستم و من حاج فیما بمحمد صلی الله علیه و آله فانا اولی بمحمد و خلاصه هر کس راجع به هر پیغمبری با من احتجاج کند من به پیامبران از او سزاوارتر هستم.

آیا چنین نیست که خداوند در کتاب محکم خود می فرماید ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم.

بنابر این من هستم که هستم بقیه‌ای از آدم و ذخیره‌ای از نوح و صفوهای از محمد صلی الله علیه و آله و هر که با ما درباره کتاب خدا محاجه کند ما از همه مردم به کتاب خدا سزاوارتر هستیم و هر که با ما نسبت به پیغمبر محاجه کند من اولی هستم از همه مردم نسبت به پیامبر.

بنابر این شما را به خدا سوگند می دهم اولاً هر کس از شما حضار کلام مرا بشنود به غایبین برساند و ثانیاً از شما می خواهم به حق خدا و رسول و به حقی که من بر شما دارم زیرا مرا بر شما حق قربای پیغمبر است، که ما را یاری کنید و از کسانی که به ما ظلم و ستم روا داشتند ممانعت کنید، بر آنهائیکه ما را از شهر خود و فرزندان خود طرد کردند و بر ما ستم روا داشتند و ما را از حق خود محروم ساختند، و اهل باطل بر ما غلبه کردند. خدا را خدا را که ما را خدایان ندهید و رها نکنید، یاری کنید ما را تا خداوند شما را یاری کند.

در این روز نیز ۳۱۳ نفر با او بیعت کنند و دیگران تبعیت کنند و اندکی از اهل مکه نیز بیعت کنند، بیعت بر کتاب و سنت.

هنوز حضرت بر حجر الاسود تکیه زده و مشغول بیعت گرفتن است که

بشیر وارد شود و مژده فرورفتن لشکر سفینانی به زمین را به حضرت بدهد. چون دعوت و بیعت تمام شود حضرت در نزد مقام دو رکعت نماز بسجا آورد و دعا کنند و خداوند اجابت کند زیرا حضرت در آن هنگام مضطر هستند و مصداق اکمل امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء می باشند.

بعد از نماز مغرب و عشاء خطاب به مردم نموده خدا را بیاد آنها آورد و موقف مردم در محضر الهی را متذکر گردد و اتمام حجت خدا را که پیامبر و کتاب بسوی آنان فرستاده را تذکر دهد، جمالاتی از قبیل هیچ چیزی را به خدا شرک نوزیدن، اطاعت خدا و رسول نمودن، احیاء کردن قوانین حق قرآنی و میراندن آنچه را قرآن میرانده و عون و یاور بودن برای هدایت و اهل تقوی بودن و فانی بودن دنیا را به آنان تذکر دهد. و می فرمایند من شما را دعوت می نمایم به سوی خدا و رسول و عمل به کتاب او و امامت باطل و احیاء سنت. اولین کاری را که شروع می کند دستهای خدمه و کلیددارهای کعبه را قطع کند و ایشان را در مکه بگرداند و جارچی اعلام کند اینها دزدان خانه خدا هستند، بعد از آن به طایفه قریش پرداخته میان آنها فقط شمشیر رد و بدل شود ابتدا پانصد نفر از قریش گردن زند باز پانصد نفر دیگر همین طور تا سه هزار نفر.

بعد از آن مدتی در انتظار بسر می برند تا اهل حلقه که ده هزار نفر هستند تکمیل شوند، حضرت حاکمی را از طرف خود در مکه بگمارند و با ده هزار و سیصد و سیزده نفر و آن معدود افراد مکه که گرویده اند از مکه حرکت کنند هنگام حرکت اعلام می شود کسی زاد و توشه همراه خود برندارد یاران پیش خود گویند می خواهد ما را از تشنگی و گرسنگی هلاک کند ولی حضرت سنگ موسی علیه السلام را با خود دارد، هر کجا فرود آید چشمه ها از آن سنگ ظاهر شود به نحوی که هر گرسنه و تشنه ای از آن بخورد و سیر و

سیراب گردد به همین منوال می‌روند تا وارد نجف خواهند شد. وقتی حضرت با این تعداد حرکت کنند این تعداد لشگر در نظر مردم چنان کم جلوه کند چونان سرمه در چشم به این جهت مردم بحال حضرت گریه کنند و پیش خود چنین اندیشند که این لشگر در چنگال دولتها و لشگریان مخالف همانند پرنده‌ای در چنگال عقاب ربوده شوند ولی خداوند با همین جمعیت شهرهای شرق و غرب را برایش فتح کند «کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله».

ولی ماجرای حرکت به آسانی انجام نگیرد، هنوز چیزی از مکه بیرون نرفته‌اند خبر رسد به حضرت که حاکم و عامل تو را در مکه کشتند حضرت به مکه برگردد و کشتندگان حاکم خود را بکشد، اهل مکه اظهار توبه کنند حضرت آنها را موعظه کند و انذار نماید و جانشین دیگری برای ایشان بگمارد و بیرون رود، حاکم دوم را نیز بکشند، حضرت یاران خود را از جن و نقباء امر کنند بروید و همه را بکشید یعنی حکم قتل عام مردم مکه را بدهند خود به راه ادامه دهد و در بین راه مردم را به کتاب و سنت و ولایت علی علیه السلام و برائت از دشمنان علی علیه السلام دعوت کند، وقتی به بیداء رسد محل فرورفتن لشگر سفیانی را به اصحاب خود نشان دهد، چون به مدینه اندر آمد در آنجا بماند و قریش از وی پنهان شوند به شکلی که امیر مومنان می‌فرماید قریش در آن هنگام دوست دارند ای کاش دنیا به مدتی که بتوان در آن مدت یک قربانی را کشت به کام ایشان شود و در عوض هر چه مالکند و هر چه را خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند را بدهند ولی به آرزو نرسند و نتوانند آشکار شوند تا زمانیکه حضرت آن دو نفر را از قبر بیرون آورد آنگاه با خود بگویند بیائید خارج شویم و برویم به سوی این فرد طغیان‌گر و بگویند بخدا اگر این محمدی بود چنین نمی‌کرد اگر علوی

بود چنین نمی‌کرد اگر فاطمی بود چنین نمی‌کرد، بیرون آیند و با حضرت مبارزه کنند حضرت مردان جنگی آنان را بکشد و ذریه آنها را اسیر نماید.

### حرکت از مدینه به نجف و کربلا

چون از عملیات مدینه فارغ شود قصد عراق نماید، حاکمی از طرف خود در مدینه بگمارد و از مدینه خارج شود، سفیانی به اهل مدینه بنویسد که اگر حاکم او را نکشید جنگجویان شما را بکشم و بچه‌هایتان را اسیر نمایم، حاکم تعیین شده حضرت را بکشند وقتی خبر قتلش به حضرت رسد برگردد و با شمشیر به جان آنان افتد آنقدر بکشد که کسی از ایشان باقی نگذارد به گونه‌ای که قتل حرّه نزد آن چیزی بحساب نیاید.

دو مرتبه حاکم تعیین نماید و به سوی نجف حرکت کند در بین راه همه جا مردم را به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و بیزاری از دشمنان او دعوت کند، وقتی به نجف رسید بفرماید امشب اینجا توقف کنید و به عبادت پردازید صبح‌گاهان از راه نخيله حرکت کنند و در مسجد ابراهیم دو رکعت نماز بجا آورد، عده‌ای از کوفه برای جلوگیری از او بیایند، همه را بکشد.

وارد کوفه شود، سه پرچم حق در آنجا در حال اضطراب هستند چون لشگر سفیانی نیز در کوفه است هر سه لشگر که خراسانی و حسنی و یمانی باشند به او خواهند پیوست و با لشگر سفیانی بجنگد، وقتی با لشگر سفیانی و مردم کوفه روبرو شوند حضرت ابتداءً ایشان را دعوت کنند و حقانیت خود را برایشان بگویند در جواب حضرت گویند از همانجائی که آمده‌ای برگرد ما را نیازی به تو نیست، حضرت آن روز را دست نگه دارد تا که مردی از مسلمین کشته شود چون خبر به حضرت رسد، پرچم پیامبر را

باز کند و ملائک بدر او را احاطه کنند، هنگام زوال باد فتح برای حضرت وزیدن آغاز کند حضرت و اصحابش بر لشکر سفیانی و مردم بی ایمان حمله ور شوند بکشند و تار و مار سازند اطلاع رسان جنگ بانگ زند هر کس فرار کرد او را تعقیب نکنید و هر کس مجروح شده او را نکشید.

### امدادهای غیبی

پس از عملیاتی که بیان گشت دیگر قدرتهای الهی و مددهای غیبی و نصرت‌های نیروهای ماوراء طبیعت یعنی قدرتهای معنوی شروع شود، حضرت پرچم پیامبر را باز می‌کند از نور پرچم پیامبر ما بین مشرق و مغرب روشن شود عمود این پرچم از عرش است و خود پرچم از نصر الهی می‌باشد حضرت با این پرچم به هیچ چیزی رو نکند مگر اینکه آن را هلاک کند چون پرچم را به اهتزاز درآورد نماند مومنی مگر اینکه دل او چون پاره آهن محکم شود و قوت و نیروی چهل مرد به او داده شود و نماند مومن از دنیا رفته‌ای مگر اینکه فرح و خوشحالی از آن پرچم داخل قبر او شود از اینرو مومنین در قبرهای خود به زیارت یکدیگر روند و یکدیگر را بشارت به قیام قائم (عج) دهند، به مجرد باز شدن پرچم ملائک برای نصرت حضرت فرود آیند و رعب فاصله‌ای را که یک ماه باید آن را طی کرد این مقدار مسافت را از طرف جلو و راست و چپ، حضرت را اسکورت کند و با شمشیر ذوالفقار که آن را برهنه کند و بر دوش نهد، هشت ماه یکسره، درهم و برهم بکشد.

سپس از وادی السلام عبور می‌کند به طرف سهله و دعائی می‌خواند (چون آن دعا مضامین عالی دارد و برای رفع شداید و گرفتاری‌ها مناسب است آن را می‌نویسیم)

لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ايماننا و صدقا لا اله الا الله تعبدا و رقا اللهم معز كل مؤمن و حيد و مدل كل جبار عنيد انت كفى حين تعينى المذاهب و تضيق على الارض بما رحبت اللهم خلقتنى و كنت غنيا عن خلقى و لولا نصرک اياى لكنت من المغلوبين يا منشر الرحمة من مواضعها و مخرج البركات من معادنها و يا من خص نفسه بشموخ الرفعة فاوليائه به عزه يتعززون يا من رصعت له الملوک نير المذله على اعناقهم فهم من سطوته خائفون اسئلك باسمک الذى فطرت به خلقک فکلک لک مدعون اسئلك ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تنجزلى امرى و تعجل لى الفرج و تكفينى و تعافينى و تقضى حوائجى الساعه الساعه الليله الليله انک على كل شىء قدير.

وقتی کوفه برای حضرت صاف شد در مسجد کوفه خطبه بخوانند اما از صدای گریه، مردم نفهمند چه می گوید، شهروندان کوفه به حضرت بگویند ای فرزند رسول خدا ﷺ نماز جماعت با شما همانند نماز جماعت با رسول خدا ﷺ است و مسجد گنجایش مردم را ندارد، حضرت به طرف نجف آیند و آنجا مسجدی بنا کنند که هزار درب داشته باشد، روزی در آن مسجد بر منبر روند، مکتوبه ای را که به مهر طلا ممهور گشته و عهدنامه ای است از پیغمبر ﷺ آن را برای مردم بخوانند، مطالب چنان بر مردم گران آید که همگی بروند حتی ۳۱۳ نفر مگر وزیر و یازده نقیب ولی وقتی می روند و گردش می کنند می بینند دیگری جز او نمی یابند باز برمی گردند به خدمت حضرت.

حضرت کوفه را پایتخت و دارالملک خود قرار دهند، مسجد جامع آن مجلس حکم و قوه قضائیه می گردد، مسجد سهله محل بیت المال و دارائی و محل سکونت و دربار حضرت نجف اشرف خواهد بود.

پس از آمدن کوفه و مقرر حکومت شدن به شهرهای دیگر خواهند پرداخت ابتدا به شهر شام برای محاربه با سفیانی حرکت کنند، خبر به سفیانی رسد با تمام لشکر خود آماده جنگ شود و در رمله به استقبال حضرت آید، وقتی دو لشکر با هم تلاقی کنند حضرت آنها را به کتاب و سنت دعوت کنند، سپس سفیانی را می طلبند سفیانی نزد حضرت آید حضرت با او مذاکره کنند سفیانی تسلیم شود و بیعت کند، چون به لشکر خود برگردد طایفه کلب که فامیل مادری او می باشند رأی او را می زنند، نقض بیعت کند و آماده مبارزه، حضرت گوید من آنچه وظیفه ام بود به تو رساندم اکنون آماده دفاع باش که با تو جنگ خواهم نمود، در این روز جمعی از لشکر سفیانی به لشکر حضرت ملحق شوند و جمعی از لشکر حضرت به لشکر سفیانی ملحق گردند چنانچه در یوم الابدال نیز بیان گشت.

جنگ آغاز شود یک روز کامل بجنگند، فردا روز خداوند نصرت را به لشکر حضرت دهد، لشکر سفیانی را تا به آخر بکشند، تا جائیکه اگر فردی در میان درختی یا سنگی پنهان گردد آن درخت یا آن سنگ فریاد زند که در میان من کافری پنهان است او رانیز بیرون آورند و بکشند، سفیانی اسیر شود، حضرت او را با دست خود بر روی تخته سنگی سر می برد، چون خبر منتشر شود جمعی از بنی اُمیه پیش از ورود حضرت به شام فرار کنند، حضرت وارد شود و شام را تصرف نماید.

پس از فراغ از شام به مصر می روند در آنجا خطبه می خوانند و زمین از عدل آن حضرت شاد گردد، بعد از آن به سراغ بصره آید از روایات معلوم می شود بصره را غرق آب نماید و به طرف حرور رود، آنجا را آتش زند. (البته این اعمال شاید به عقل ما بعید آید اما چون حضرت منتقم هستند،

باید گفته شود هیچ بعید نیست)

حضرت سه لشکر ترتیب دهند یکی را به قسطنطنیه، دیگری را به چین و یکی هم به کوه‌های دیلم و هر سه مکان را فتح نماید، در فتح قسطنطنیه خداوند با نیروی معنوی پیروزی دهد چنانچه در بحث دهم در قسطنطنیه بیان شد.

نسبت به شهرهای دیگر روایت مشروحی نرسیده فقط امام باقر علیه السلام بطور اجمال فرموده‌اند خداوند برای او روم، چین، ترک و دیلم، سند و هند، کابلشاه و خزر را فتح می‌کند و حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند دوازده شهر و طایفه با حضرت بجنگند ۱- اهل مکه ۲- اهل مدینه ۳- اهل شام ۴- بنی‌أمیه ۵- اهل بصره ۶- اهل دمسیان - قریه‌ای است در هرات - ۷- اکراد ۸- اعراب ۹- طایفه ضبه ۱۰- طایفه باهله ۱۱- طایفه ازد ۱۲- اهل ری و ظاهراً بقیه شهرها بدون جنگ تسلیم آن حضرت شوند.

حضرت با ابلیس نیز مقاتله کند، پس از قتال با لشکر ابلیس، ابلیس را نزد حضرت آورند، به زانو افتد و بگوید وای از امروز، حضرت موی پیشانی او را بگیرد و وی را گردن زند.

در زمان حضرت نیز عده‌ای مارقین پیدا شوند و در رمیله دستکره خروج کنند تعدادشان به ده هزار نفر برسد از کلام امام صادق علیه السلام استفاده می‌شود که باز حضرت سخنی گویند که این عده تحمل آن را ندارند شعار آنان یا عثمان یا عثمان باشد حضرت همه را بکشند، اینها آخرین خروج کنندگان هستند (اگر آدمی در درون خود روحیه تعبد و تسلیم را حاکم نکند و بخواهد با چرتکه‌های عقلانی خودش دین را تحلیل کند، در زمان امیرمومنان و اعمرا سر دهد و در زمان حکومت حق در حضور ولی الله الاعظم یا عثمان یا عثمان گوید.)



تل به اینجا بطور اجمال آنچه پس از ظهور واقع شود بیان گشت. در خاتمه به مسائلی چند نیز مختصراً می پردازیم:

۱ - حدود ملک و سلطنت او است که همه روی زمین است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود زود است که خداوند سنت ذوالقرنین را در قائم از اولاد من جاری سازد و برساند او را به شرق و غرب زمین و از آیه ان الارض یرثها عبادی الصالحون که ال در الارض کل است مطلب واضح است یعنی حضرت حکومت واحد جهانی تشکیل می دهند.

۲ - مدت سلطنت حضرت است که روایات به طور مختلف آمده ولی در حدیث مفضل حضرت صادق علیه السلام فرموده اند: به اراده و مشیت خدا بستگی دارد، حداکثر تا ۳۰۹ سال گفته شده و چون بعد از حضرت رجعت ائمه می باشد و کلهم نور واحد فرق چندانی ندارد که حضرت کمتر سلطنت کنند یا بیشتر مهم آن است که با آمدن حضرت حکومت حق برپا گردد و با رجعت ائمه ادامه دارد تا روز قیامت.

۳ - باید دانست که قیام حضرت با شمشیر است و اخباری که از طرق اهل سنت وارد شده که هرگاه مهدی ظاهر شود خونریزی نکند و مردم از روی سلم به او ایمان آورند و بقدر یک حجامت خونریزی نشود از روی اغراضی بوده است و الا حضرت باقر علیه السلام می فرمایند قسم به آن کس که جان من در دست اوست امور مستقیم نخواهد شد تا اینکه من و شما عرق و خونهای بسته را از پیشانی پاک سازیم و قبلاً گفته شد که هشت ماه حضرت بدون وقفه بجنگند.

۴ - باید دانست آنچه در اخبار آمده که جاء بامر جدید و یا کتاب جدید منظور آن نیست که دستورات دیگر یا کتاب دیگری بلکه دستورات همان و کتاب همان است کما اینکه در اول همین بحث گفته شد بیعت بر کتاب و

سنت است.

بنابر این در این باره باید گفت چون در طول زمان غیبت افرادی بدعتها گذاشته‌اند و کم‌کم به صورت سیره درآمده آنها را کنار زند و اسلام واقعی را پیاده خواهد نمود و راجع به قران هم چون تحریف و تاویل‌ها و تفسیرهای به رای گردیده و از طرفی چون حقایق قران در زمان پیامبر و ائمه علیهم‌السلام به دلایل سیاسی و به حد بلوغ نرسیدن اذهان و عقول مردم آن زمان کاملاً بیان نشده بدیهی است وقتی حقایق قرانی در حد کامل و بطور صحیح بیان می‌شود این‌گونه جلوه کند که گویا کتاب جدیدی آورده شده البته و مسلم است تفسیری که مهدی از قران بنمایند با تفاسیر کذائی این زمان فرق دارد و باید گفت تفسیر حضرت نمونه‌ترین، نوین‌ترین، کامل‌ترین برهان و میزان‌ترین تفسیر است و اگر فرقانی وجود دارد آنی است که حضرت بیان خواهند نمود.

۵ - درباره نحوه انتقام، اجرا کردن حد و بعضی از احکام باید گفت، حضرت از نسل حاضر که از فرزندان قتلۀ سید الشهداء هستند انتقام خواهد کشید زیرا ایشان به فعل پدران خود راضی هستند و بر کار آنها صحه می‌گذارند.

و حضرت باقر علیه‌السلام فرمود آگاه باشید اگر قائم ما قیام کند حمیراء را برگرداند و حضرت او را تازیانه حد زند و به جهت حضرت فاطمه علیها‌السلام از او انتقام گیرد.

و هر کس مومنی را اذیت کرده و مرده بازگردانده شود تا از آنان دادستانی و مواخذه حق شود.

و حضرت سه حکم کند که هیچ فردی پیش از او حکم نکرده.

۱. پیرزناکار را بکشد.

۲ . مانع الزکاة را بکشد.

۳ . به برادر دینی که در عالم ذر با هم برادر بوده‌اند ارث دهد.

۶ - راجع به روش و رفتار حضرت و سیره او در زندگی باید دانست که

روش او روش امیرمومنان است غذای خشن و لباس درشت.

حضرت صادق فرمود: بخدا قسم اگر این امر (حکومت) به دست ما

افتد نخواهد بود مگر خوارک خشن و لباس درشت.

قد تمت فی تاریخ ۸۳/۳/۲۸

۲۸ ربیع الثانی ۱۴۲۵ هـ ق